سراب

مجموعه مقالات کلامی با فرق انحرافی



انتظار موعود

بسم الله الرحمن الرحیم

سراب: مجموعه مقالات آشنایی با فرق انحرافی

نویسنده:

کاری از دفتر فصلنامه انتظار موعود

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سراب: مجموعه مقالات آشنایی با فرق انحرافی

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور:سراب: مجموعه مقالات آشنایی با فرق انحرافی/ دفتر فصلنامه انتظار موعود.

مشخصات نشر:قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری:۲۹۳ص.

شابک:۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۷۹-۶

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

عنوان دیگر:مجموعه مقالات آشنایی با فرق انحرافی.

موضوع:بهائیگری -- مقاله ها و خطابه ها

موضوع:بهائیگری -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع:بابیگری -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع:شیخیه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع:شیعه -- فرقه ها-- عقاید

شناسه افزوده:بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج). دفتر فصلنامه انتظار موعود

شناسه افزوده:بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)

رده بندی کنگره:BP۳۶۵/س۴ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی:۲۹۷/۵۶۴

شماره کتابشناسی ملی:۳۱۰۶۶۲۱

ص:۱

اشاره

سراب

مجموعه مقالات آشنایی با فرق انحرافی

دفتر فصلنامه انتظار موعود

سراب (مجموعه مقالات آشنایی با فرق انحرافی)

مؤلف: دفتر فصلنامه انتظار موعود

ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

نوبت چاپ: اول/ بهار ۹۲

شابک: ۶-۷۹-۶۲۶۲-۶۰۰-۹۷۸

شمارگان: دو هزار نسخه

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

تمامی حقوق© محفوظ است.

- قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدا/ کوچه آمار(۲۲)/ بن بست شهید علیان/ ص.پ: ۱۱۹ - ۳۷۱۳۵/ همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱/ تلفن: ۷۷۴۹۵۶۵ و ۷۷۳۷۸۰۱ (داخلی ۱۱۷و۱۱۶)/۷۸۴۱۱۳۰ (فروش)/ ۷۸۴۱۱۳۱ (مدیریت)/ فاکس:۷۷۳۷۱۶۰ و ۷۷۴۴۲۷۳

- تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)/ تلفن: ۸۸۹۵۹۰۴۹/ فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹/ ص.پ:۳۵۵-۱۵۶۵۵

- www.mahdi۳۱۳.com

با قدردانی و تشکر از همکارانی که در تولید این اثر نقش داشته اند:

اعضای محترم شورای کتاب حجج اسلام مجتبی کلباسی، محمدصابر جعفری، مهدی یوسفیان، محمدرضا فؤادیان، محمدرضا نصوری، دفتر فصلنامه انتظار و آقایان احمد مسعودیان (مدیر داخلی)، عبدا... شریفی (مدیر فروش)، مرتضی دانش طلب (مدیر مالی)، رضا فریدی (صفحه آرا)، عباس فریدی (طراح جلد) و کلیه کسانی که ما را یاری نمودند.

مدیر مسئول انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

حسین احمدی

۰۹۲۱۵-۴

بسم الله الرحمن الرحيم

ص:٣

فهرست مطالب

.محمدرضا نصوری

پیوند و همکاری بهائیت با رژیم پهلوی۲۵۳

.محمدرضا نصوری

مقدمه

در طول تاریخ اسلام همواره مذهب تشیع به عوامل گوناگون دچار آسیب بوده؛ به طوری که با شهادت هر امام علیه السلام فرقه ای به وجود آمده و برخی با برداشت های غلط و انحرافی در مقابل هنجار اصلی دین و مذهب ایستادگی می کردند و خود را بر حق می دانستند و با بدعت ها جامعه اسلامی را به انحراف می کشاندند و هماره با هجمه های فکری و اعتقادی از درون جامعه اسلامی زمینه برای فرقه ای نو فراهم می کردند. در این فضا عوامل بیرون جامعه اسلامی هم دست به کار می شدند و به مذهب سازی و فرقه سازی با اهداف کم رنگ کردن موازین و مبناهای اسلامی و اختلاف بین صفوف مؤمنین اقداماتی انجام می دادند.

در طول دوران غیبت کبری با روی کارآمدن حکومت ها و دولت های متعدد و با اختلافات درون جامعه اسلامی و حمایت های مخالفین اسلام در بیرون جامعه اسلامی باعث بروز و ظهور فرقه های متعدد با انگیزه های متفاوت گردید، این جریان ادامه داشت تا در زمان قاجاریه فرقه شیخیه به وجود آمد و بستری برای ظهور فرقه بابیه گردید و در نهایت فرقه ضاله بهائیت با رهبری حسینعلی نوری تشکیل شد. او که تحت تأثیر فرقه شیخیه قرار داشت و نیز مدت قابل توجهی در مسلک صوفیان و دراویش حضور داشت، با در هم آمیختن آموزه های دینی مختلف مدعی شریعت جدیدی شد و با استفاده از تأویلات غلط در پی مثبت جلوه دادن تفکرات خود برای پیروانش بر آمد که بعد از او افراد دیگری با همان گرایشات غلط مروج افکار او گردیدند.

ص:۶

بهائیان با ارائه احکام و اعتقادات نو و ایجاد تشکیلات پیچیده اداری شامل تأسیس بیت العدل و محافل ملی و محلی و استقرار در کشورهای مختلف به خصوص در زمان پهلوی اول و دوم در ایران جای پای خود را محکم کرده و به ترویج آئین خود پرداختند و با پناهنده شدن به قدرت های زورگوی دنیا مثل روسیه، انگلستان، آمریکا و در نهایت رژیم اشغال گر قدس برنامه های خود را توسعه بخشیدند. البته بعد از پیروزی با عظمت جمهوری اسلامی ایران به رهبری حضرت امام خمینی رحمه الله این فرقه ضاله دچار یک سردرگمی گردید و هر روز سعی می کند با ارائه برنامه ها و نقشه های چندساله با مظلوم نمایی و تظلم خواهی اظهار وجود کند. و به این طریق مریدانی را برای خود جذب کنند و خود را در قالب جامعه دینی به دنیا معرفی نمایند در حالی که هیچ یک از شاخصه ها و آموزه های دینی در این فرقه ساختگی دیده نمی شود.

کتاب پیش رو مجموعه مقالات ارزشمند از اساتید و کارشناسان عرصه دینی است که در فصل نامه علمی ـ ترویجی «انتظار موعود» چاپ شده و افکار و اعتقادات این فرقه ها مورد نقد و بررسی قرار گرفته است؛ گرچه با توجه به شبهات و انحرافات جدید نیاز به پالایش دارد که انشاء الله با تدوین و ارائه مقالات بعدی به این مجموعه گرانسنگ اضافه خواهد شد.

مرکز تخصصی مهدویّت

حوزه علمیه قم

دفتر فصلنامه انتظار موعود

ص:۷

شیخیه بستر پیدایش بابیت و بهائیت (۱)

- عزّالدین رضانژاد

ص:۹

شیخیه

فرقه شیخیه، براساس تعالیم عالم شیعی، شیخ احمد احسائی، در نیمه اول قرن سیزدهم به وجود آمد. پیروان این فرقه مجموعاً از مردم بصره، حلّه، کربلا، قطیف، بحرین و بعضی از شهرهای ایران بودند.(۱)

اساس این مذهب، مبتنی بر ترکیب «تعبیرات فلسفی قدیم» متأثر از آثار سهروردی با اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.(۲) آموزه های ویژه بنیان گذار این فرقه، غیر از آن که مایه انشعاب داخلی فرقه شد؛ زمینه ساز پیدایش دو فرقه منحرف «بابیت» و «بهائیت» نیز گردید.

نام دیگر این گروه «کشفیه» است. کشفیه، کنایه از کشف و الهامی است که رهبران این فرقه، برای خود قائل بودند. مدعی جانشینی شیخ، فردی به نام «سیدکاظم رشتی» بود. وی در خصوص نام گذاری شیخیه به «کشفیه»

ص:۱۰

۱- ر.ک: معجم الفرق الاسلامیه، ص ۱۴۹ .

۲- ر.ک: فرهنگ فرقه های اسلامی، ص ۲۶۶ .

می نویسد:

خداوند سبحان، حجاب جهل و کوری دین را از بصیرت ها و چشم های ایشان برداشته و ظلمت شک و ریب را از قلوب و ضمایر آن ها برطرف کرده است. (رشتی، بی تا: ص۱۰_۱۱)

این فرقه به «پایین سری» - در مقابل «بالاسری» - نیز نامیده شده است. علّت نام گذاری آن ممنوع دانستن زیارت و اقامه نماز در بالاسر قبر امام معصوم علیه السلام می باشد.

شیخ احمداحسایی

شناخت شیخیه، با شناسایی «شیخ احمد» گره خورده است؛ چه این که شیخیه، به او منسوب اند و اساس تعالیم خود را، از او گرفته اند. مشرب و سیره شیخ احمد، دامنه تأثیر او را به پس از حیاتش رسانده، و تحولاتی را در تاریخ امامیه - از قرن سیزده به بعد - به بار آورده است. از این رو، دانستن شرح حال او(۱) و ذکر ویژگی های علمی و عملی وی، ضرورت دارد.

۱- منابع عمده شرح حال شیخ احمد احسایی عبارت است از: الف) رساله ای کوتاه که وی به درخواست فرزند بزرگش محمد تقی نگاشته و در آن از سال های نخست زندگی و احوال درونی خود گفته است . ب) اثری است از فرزندش شیخ عبدالله . بخش هایی از کتاب «دلیل المتحیرین» شاگرد و مدعی جانشینی او سید کاظم رشتی که حاوی مطالبی است افزون بر دو مأخذ پیشین . در این گفتار، بخش هایی از مقاله آقای زین العابدین ابراهیمی که در دائره المعارف بزرگ اسلامی ذیل احسایی با استناد به مدارک و منابع مذکور آمده، استفاده شده است، چنان که مصادر دیگر هم مورد توجه قرار گرفت .

شیخ احمد، مشهور به «احسایی»؛ فرزند زین الدین بن ابراهیم است که در رجب ۱۱۶۶ به دنیا آمد و در ذیقعده سال ۱۲۴۱ به دیار باقی شتافت. وی را «عالم»، «حکیم» و «فقیه» نام داری خوانده اند که با اظهار بعضی از عقاید و برداشت های فلسفی – عرفانی، مخالفت عده ای از فقیهان و متکلمان را برانگیخت تا جایی که برخی به «کفر» او شهادت دادند.

زادگاه شیخ احمد احسایی، روستای «مُطَیرِفی» واقع در منطقه «احساء» در شرق عربستان است. به گفته احسایی، سابقه تشیع در نیاکان وی، به جدّ چهارم او «داغر» باز می گردد. «داغر»، نخستین کس از خاندان او بود که بادیه نشینی را رها کرد و در «مطیرفی» اقامت گزید.(۱) وی پس از مهاجرت، به تشیع گروید و نسل او همگی بر این مذهب بودند.

دوران کودکی

شیخ احمد احسایی، در ذکر وقایع دوران کودکی خود، از چند حادثه طبیعی و سیاسی یاد می کند که در سرزمینشان رخ داده و او را سخت به اندیشه درناپایداری دنیا، وا داشته بود.(۲)

خاندان او، مانند دیگر مردم دیارشان، به سب دوری از شهر و نداشتن فردی عالم در میان خود، از معرفت احکام دین بی بهره بودند. او خود

ص:۱۲

۱- میان «داغر» و پدرش رمضان، نزاعی درگرفت و «داغر» منطقه زندگی پدر را ترك گفت و در مطیرفی (یکی از روستاهای احساء) سکونت گزید. اجداد شیخ احمد، تا داغر چنین است: احمد بن زین الدین بن ابراهیم بن صقر بن ابراهیم بن داغر. ر.ك: شیخی گری بابی گری از نظر فلسفه، تاریخ و اجتماع، ص ۷ .

۲- ر.ك: شرح احوال شیخ احمد احسایی، ص ۱۳۳ – ۱۳۴ .

می گوید:

اهل منطقه ما به غفلت گرد هم می آمدند و به لهو و طرب سرگرم می شدند و من در عین خردسالی، به سیره آنان دلبستگی زیادی داشتم؛ تا آن که خداوند خواست که مرا از آن حالات رهایی بخشد.(۱)

دوران تحصیل و رؤیاهای احسایی

روزی یکی از خویشاوندان شیخ احمد، نزد او از علم نحو نام برد و گفت: کسی که «نحو» نداند، به معرفت شعر راه نمی یابد. این سخن، شوق آموختن را در وی برانگیخت. پدرش از عزم او آگاه شده، وی را به روستای «قُرَین» در (یک فرسنگی زادگاهش) نزد یکی از خویشاوندان (به نام شیخ محمد بن شیخ محسن) فرستاد و احسایی، مقدمات ادبیات عرب را، از او فرا گرفت.

شیخ احمد، از رؤیایی در ایام تحصیل خود یاد می کند که در آن، شخصی تفسیر عمیقی از دو آیه قرآن به او ارائه کرده بود:

این رؤیا، مرا از دنیا و آن درسی که می خواندم، روی گردان ساخت. از زبان هیچ بزرگی که به مجلس او می رفتم، نظیر سخنان آن مرد را نشنیده بودم و از آن پس تنها تنم، در میان مردم بود.(۲)

این حالت، سرآغاز تحوّلی معنوی، در زندگی احسایی بود که رؤیاهای الهام بخش دیگری را در پی آورد! او یک سلسله از این رؤیاها را برای فرزندش، بازگو کرده است:

پس از آن که به دلالت یکی از رؤیاها، به عبادت و اندیشه بسیار

۱- ر.ک: همان، ص ۱۳۴ .

۲- ر.ک: همان، ص ۱۳۴ - ۱۳۶ .

پرداخته است، پاسخ مسائل خود را در خواب از ائمه اطهار علیه السلام دریافت می داشته و در بیداری به درستی و مطابقت آن پاسخ ها با احادیث پی می برده است.(۱)

گزارش احسایی، جنبه های بارزی از مشرب او را نشان می دهد که نوعی گرایش به «باطن شریعت» و تأکید بر مرتبه «قدسی امام» است. همین گرایش، موجب برداشت ویژه او، نسبت به بعضی از مفاهیم دینی گردیده، وی حتی پای استدلال را بست و بدون اقامه دلیل، ادعاهای خویش را نشر داد؛ چنان که در هنگام مباحث علمی، هرگاه بر آرای وی ایرادی وارد می شد، می گفت: «در طریق من مکاشفه و شهود است نه برهان و استدلال...».(۲)

بدیهی است که چنین طرز تلقّی، خطرناک بوده و جایگاهی در ارائه نظریات علمی نخواهد داشت و چه بسا سر از شرک و کفر درآورد. به عنوان مثال، حکیم متألّه حاجی سبزواری در حواشی بحث «اصالت وجود» می نویسد:

از معاصران ما، برخی قواعد حکمت را قبول ندارند و به «اصالت وجود و ماهیت» قائل شدند و در بعضی از تألیفات آورده اند: «وجود»، منشأ کارهای خیر و «ماهیت»، منشأ کارهای شر است و همه این آثار، اصیل اند. پس منشأ صدور آن ها، به طریق اولی اصیل خواهد بود؛ در حالی که شرّ، عدم ملکه است و علّه العدم، عدم و ماهیت اعتباری را تولید می کند.

۱- ر.ک: همان، ص ۱۳۹ - ۱۴۱ .

۲- ر.ک: قصص العلماء، ص ۳۵ .

علّامه حسن زاده آملی در تعلیقه بر این سخن، آورده است:

شیخ احمد احسایی که قائل به اصالت وجود و ماهیت است و قواعد فلسفی را معتبر نمی داند، بدون آن که متوجه باشد، در گرداب ثنویت افتاده است که قائل به یزدان و اهریمن هستند و سهمی از توحید ندارند... . (حس زاده آملی، بی تا: ج۲، ص۶۵)

سفرهای گوناگون و پی درپی

احسایی، در پی شیوع بیماری طاعون، در عراق، به وطنش (احساء) بازگشت و پس از اقامتی چهار ساله، در سال ۱۲۱۲ ه. ق رهسپار عتبات شد. در بازگشت، بعد از مدتی اقامت در بصره، به «ذورق» در نزدیکی بصره رفت و تا سال ۱۲۱۶ ه. ق در آن جا ماند. پس از آن نیز تا ۱۲۲۱ ه. ق چندین بار به طور موقّت در بصره و روستاهای اطراف آن اقامت داشت. در این سال به عتبات رفت و از آن جا عازم زیارت مشهد رضوی شد و بین راه، در یزد توقفی کرد. اهل یزد، از او استقبال گرمی به عمل آوردند و وی به اصرار ایشان، پس از بازگشت از مشهد، در یزد مقیم شد.(۱)

در این زمان که آوازه احسایی در ایران پیچیده بود، فتحعلی شاه قاجار،(۲) باب نامه نگاری را با او گشود و از وی برای ملاقات در تهران، دعوت به عمل آورد.(۳) احسایی برای آن که دعوت شاه را نپذیرد، بهانه می آورد تا آن که شاه در نامه ای دیگر، بدو نوشت که آمدنش به یزد با قشون بسیار،

۱- ر.ك: شرح احوال شیخ احمد احسایی، ص ۱۹ - ۲۳ .

۲- وی از سال ۱۲۱۲ تا ۱۲۵۰ ه ق سلطنت کرد .

۳- برای متن یکی از نامه ها ر.ك: فهرست کتاب مشایخ عظام، ص ۱۶۶ .

تهدیـدی برای ارزاق مردم آن جا خواهـد بود و بار دیگر خواسـتار آمدن احسایی به تهران شد. وی بالاخره به تهران رفت ولی اصرار شاه را مبنی بر مقیم شدن در تهران نپذیرفت و در سال ۱۲۲۳ ه. ق به همراه خانواده اش به یزد بازگشت.

احسایی در سال ۱۲۲۹ ه. ق در راه زیارت عتبات، به کرمانشاه وارد شد و با اسـتقبال مردم و شاهزاده محمد علی میرزای دولت شاه (حاکم کرمانشاه) روبه رو گشت. حاکم اصـرار به ملاقات وی، در کرمانشاه داشت و با تعهّـدی که در مورد تدارک سـفر هر ساله او به عتبات داد، وی را به اقامت راضـی کرد. این اقامت در کرمانشاه - به جز سفری دو ساله به حج و عتبات - حدود ده سال به طول کشـید. سـپس به مشـهد، یزد، اصـفهان و کرمانشاه رفت و پس از یک سال اقامت در کرمانشاه، رهسپار عتبات شد و چندی بعد آن جا را نیز به عزم مکه ترک کرد؛ اما در دو منزلی مدینه، درگذشت و در قبرستان بقیع، دفن گردید.(۱)

مقام علمی و اجازه روایت

شیـخ احمـد تـا بیست سـالگی در «احسـاء» علوم دینی متـداول را فرا گرفت؛ اما جز درس آغازین او، از زنـدگی تحصـیلی وی چیزی در دسترس نیست، لـذا برخی بر این عقیده اند: وی در مراحل بعد، اسـتاد خاصـی نداشت و اسـتفاده های او، از مجالس درس عالمان، تحصیل به معنای متعارف نبود. به ویژه آن که او در جایی از آثارش، به کسی به عنوان استاد، استناد نکرده

۱- ر.ک: شرح احوال شیخ احمد احسایی، ص ۲۶ - ۴۰ .

است.(۱)

البته مهاجرت او به کربلا و نجف و حضور در درس استادان بزرگ و کسب اجازه روایت، نشان گر حضور تحصیلی او است؛ گرچه مدت آن کم بوده است.

احسایی در سال ۱۱۸۶ ه. ق، مقارن با آشوب های ناشی از حملات عبدالعزیز حاکم سعودی به «احساء»، به کربلا و نجف مهاجرت کرد و در درس عالمانی چون سیدمهدی بحرالعلوم و آقامحمدباقر وحید بهبهانی، حضور یافت و مورد توجه آنان قرار گرفت.

وی در مدمت اقامت در عتبات، اجازه های متعدد روایی، از مشاهیر عالمان دریافت کرد. حسین علی محفوظ مجموعه ای از این اجازه ها را - که حاوی آگاهی های سودمند رجالی است - جداگانه انتشار داده است. یکی از کسانی که به احسایی، اجازه روایت داده است، شیخ جعفر کاشف الغطا است. او براساس دو اثری که از احسایی، در فقه وعقاید دیده بود، مقام علمی وی را در اجازه اش ستوده است.(۲)

دیگر مشایخ اجازه احسایی عبارت اند از: سیدمهدی بحرالعلوم، میرزا محمدمهدی شهرستانی، آقا سید علی طباطبایی (معروف به صاحب ریاض)، شیخ احمد بحرانی دهستانی، شیخ موسی فرزند شیخ جعفر کاشف الغطاء، شیخ حسین آل عصفور و برادر او شیخ احمد.(۳)

۱- ر.ک: دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۶۶۲ .

۲- ر.ک: همان، ص ۶۶۳ به نقل از: اجازات الشیخ احمد الأحسایی، صص ۳۷ - ۴۰ .

۳- ر.ک: همان، به نقل از: انوار البدرین، ص ۴۰۶ - ۴۰۷؛ «چند اجازه»، ص ۱ و ۲، ۷؛ دلیل المتحیرین، صص ۵۱ - ۵۵ .

از آثار به جای مانده احسایی، برمی آید که وی علاوه بر فقه و دیگر علوم دینی متداول، در فلسفه تبحّر داشته و به دانش های گوناگون، مانند ریاضیات، طبیعیات قدیم و علوم غریبه، (علم حروف، اعداد و طلسمات) نیز آگاه بوده است. تعابیری که مشایخ اجازه اش، درباره او به کار برده اند، از دانش گسترده وی در فقه و حدیث، حکایت می کند.

شاگردان و دریافت کنندگان اجازه از احسایی

برای شناخت فرقه شیخیه و انشعاب های به وجود آمده در آن، آشنایی با شاگردان احسایی ضروری است. البته ما در این جا در صدد برشمردن همه شاگردان وی نیستیم؛ چنان که در صدد بیان همه اساتید وی نبودیم.

احسایی، شاگردان بسیار داشت که از میان ایشان، سیدکاظم رشتی (۱۲۱۲ - ۱۲۵۹ه . ق)، پس از وفات احسایی در بسط و ترویج افکار او، کوشید و در حکم جانشین وی بود.(۱)

دیگر شاگرد او، میرزاحسن گوهر، نیز مشرب وی را داشت و احسایی، پاسخ برخی از نامه ها را بدو واگذار می کرد.(۲) برخی دیگر از افرادی که از احسایی، اجازه دریافت داشته اند، عبارت بودند از:

شیخ محمد حسن نجفی معروف به صاحب جواهر؛(۳)

حاج محمد ابراهیم کلباسی؛(۴)

۱- ر.ک: فهرست کتب مشایخ عظام، ص ۱۱۵ و ... .

۲- ر.ک: «اللمعات»، صص ۳۹ - ۴۰ .

۳- ر.ک: انوار البدرین، ص ۴۰۷ .

۴- ر.ک: لباب الألقاب، ص ۵۴ .

میرزا محمد تقی نوری؛(۱)

شیخ اسد الله کاظمی شوشتری؛

ملا علی برغانی؛(۲)

آقا رجبعلی یزدی؛(۳)

ملا علی بن آقا عبدالله سمنانی؛

علی بن درویش کاظمی؛(۴)

محمد تقی فرزند احسایی؛

علی نقی فرزند احسایی؛(۵)

و دیگران.(۶)

انتقاد و تکفیر احسایی

شیخ احمد احسایی، هر چند به وارستگی و تلاش در عبادات و ریاضت های شرعی، ستوده شده و به برخورداری از علوم مختلف و تربیت شاگردانی چند شهرت یافته بود؛ لیکن آراء و نظریاتش، مصون از خطا و اشتباه نبود و گاهی برخی از عالمان و اندیشمندان معروف آن عصر، با انتقاد جدی از اندیشه ها و لغزش های وی، او را «غالی»، «منحرف» و حتی «کافر»

۱- ر.ک: الذریعه، ج ۱۱، ص ۱۸ .
۲- ر.ک: فهرست تصانیف شیخ احمد الاحسایی، ج ۱، ص ۲۹.
۳- ر.ک: مقدمه بر شرح الزیاره، ص ۲۴ .
۴- ر.ک: چند اجازه، ص ۱ و ۶ .
۵- ر.ک: الذریعه، ج ۱، ص ۱۴۱؛ کشف الحجب و الأستار، ص ۲۰.
۶- ر.ک: رساله فی ترجمه الشیخ علی نقی الأحسائی، صص ۹۵ – ۹۶.

می خواندند. احسایی خود می گوید:

محمد بن حسین آل عصفور بحرانی - که پدرش از مشایخ اجازه او بوده است - در بحثی رویارو، بر وی انکار آورد.(۱)

نخستین مخالف آشکار با احسایی،از جانب محمد تقی برغانی، از عالمان با نفوذ قزوین صورت گرفت. زمان این رویداد به سال های آخر زندگی احسایی باز می گردد، وی در زمانی که از کرمانشاه عازم مشهد بود، (سال ۱۲۳۷ ه. ق)، گویا در میانه راه، چندی در قزوین توقّف داشت.

مفصل ترین گزارش در این باره در قصص العلماء تنکابنی نگارش یافته است:

برغانی در آغاز، مانند دیگر بزرگان قزوین، حرمت احسایی را نگاه می داشت؛ اما در مجلسی که احسایی به بازدید او رفته بود، از روی آگاهی، عقیده خاص وی را در باب «معاد جسمانی» جویا شد. پس از شنیدن پاسخ به وی اعتراض کرد و آن مجلس با جدال اطرافیان، به پایان رسید. این رویارویی، به میان مردم کشیده شد و جمعی از عالمان، از احسایی کناره جستند. رکن الدوله، علینقی میرزا، حاکم قزوین، محفلی برای آشتی عالمان، با حضور آن دو ترتیب داد؛ اما این بار گفت وگو، به تکفیر احسایی از جانب برغانی انجامید و انتشار این تکفیر، توقف بیشتر احسایی را در شهر، دشوار ساخت. (تنکابنی، بی تا: صص ۳۰_۶۱)

احسایی پس از ترک قزوین، در سفرهایش به مشهد، یزد و اصفهان - با همه معارضه هایی که علیه او شد - کمابیش از پایگاه مردمی برخوردار بود. اما تلاش برغانی در تأکید بر تکفیر او و نامه هایی که در این باره نوشت، از

۱- ر.ک: فهرست کتب مشایخ عظام، ص ۱۴۱ .

عواملی بود که عرصه را بر احسایی، در واپسین سفرش به کربلا تنگ کرد و او را از نیت ماندگار شدن در آن جا، منصرف ساخت. خاصه آن که در این میان گروهی نیز عقاید غلوآمیزی، به وی نسبت دادند و در تحریک عالمان کربلا و سران دولت عثمانی کوشیدند.

حکم تکفیر شیخ، در میان عوام و خواص، در شهرهای مختلف ایران، عراق و عربستان، نشر یافت. عده ای به دفاع برخاستند؛ گروهی سکوت کردند و برخی دیگر با مطالعه آثار وی، حکم تکفیر را تأیید و اعلام نمودند.

عده ای از عالمان و فقیهان که شیخ و پیروان عقاید او را تکفیر کردند، عبارت اند از:

حلاج ملا محمد تقی قزوینی، معروف به شهید سوم؛

آقا سیدمهدی فرزند صاحب ریاض؛

حاج ملا محمد جعفراستر آبادی؛

آخوند ملاآقا دربندی، مؤلف کتاب اسرار الشهاده؛

شریف العلماء مازندرانی، استاد شیخ انصاری؛

آقا سیدابراهیم قزوینی، مؤلف کتاب ضوابط الاصول؛

شیخ محمد حسن، صاحب جواهر الکلام؛

شیخ محمد حسین، صاحب فصول. (تنکابنی، بی تا: ص۴۴)

البته گروهی، دشمنی با شیخ را روا نمی شمردند؛ از آن جمله فقیه نامدار حاج ابراهیم کلباسی بود. وی آسان فهم نبودن پاره ای از آراء و تعبیرات احسایی را، باعث سوء تفاهمات و تکفیرها می دانست و آرای احسایی را، در چارچوب عقاید امامیه، تلقّی کرده، او را از علمای امامیه می دانست.

برخی نیز جانب احتیاط را در پیش گرفتند. صاحب اعیان الشیعه معتقد است:

«شیخ و پیروانش، شطحیاتی (نظیر شطحیات برخی از صوفیه) و سخنان معمّاگونه و خرافاتی دارند. کتاب شرح جامعه کبیره (که وی خود آن را دیده بود و خوانده بود) یکی از همین قبیل آثار است. مسلک اینان مایه ضلالت بسیاری از عوام الناس شده است. به ویژه آن که بیشتر فساد و گمراهی از ناحیه شاگردش سیدکاظم رشتی است. سخنان و مطالبی که وی آورده است، بعید دانسته شد که خودِ شیخ قائل به آن باشد. (امین، بی تا: ج۲، ص۵۹۰)

انحرافات عقیدتی شیخیه

تبیین و نقد و بررسی تمامی عقاید و آرای کلامی شیخ احمد احسایی و شاگردان و پیروان او، در این مختصر نمی گنجد. پیش از بیان یکی از آرای «غلوّآمیز» وی، متذکر می گردد وصف کلی اندیشه احسایی را می توان در این خلاصه کرد:

«وی علوم و حقایق را به تمامی، نزد پیامبر و امامان می دانست و از دیدگاه او، حکمت - که علم به حقایق اشیاست - با باطن شریعت و نیز با ظاهر آن، از هر جهت سازگاری دارد».

او معتقد است:

عقل آن گاه می تواند به ادراک امور نایل شود که از انوار اهل بیت علیهم السلام روشنی گیرد و این شرط در شناخت های نظری وعملی یکسان وجود دارد. درست است که اندیشه دراصول ومعارف دین واجب است، اما از آن جا که حقیقت با اهل بیت علیهم السلام همراهی دارد،صدق احکام عقل، در گرو نوری است که از ایشان می گیرد. (احسایی، ۱۳۵۵ش: ج۳، ص۲۱۷_ ۲۱۹)

گرایش وی به امور باطنی شریعت، به گونه ای است که موضع اهل ظاهر را در اکتفا به ظاهر شریعت، نمی پذیرد و معتقد است: «تمسکش به اهل

ص:۲۲

بیت علیهم السلام، در دریافت حقایق، سبب شده است که در بعضی از مسایل، با بسیاری از حکیمان و متکلمان، مخالفت کند». از این رو، عقاید وی و پیروانش درباره «معاد و اطوار جسم»، در «معراج پیامبر اسلام»، «وجود امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف»)، «مقام ائمه اطهار علیهم السلام»)، «نیابت خاصه»، و «اعتقاد به رکن رابع» مورد اعتراض، و انکار و نقد اندیشمندان و فقیهان بزرگ قرار گرفت.

اینک، ضمن اشاره به عقاید احسایی در باب «جایگاه امام در آفرینش»، نوشته های غلوّآمیز وی را در این باره نقد خواهیم کرد.

جایگاه امام در آفرینش

احسایی در آثار خود، توجه زیادی به مباحث امامت داشته است که نمونه آن را در شرح مبسوط وی بر زیارت جامعه کبیره می توان دید. شاخص اندیشه او در این زمینه، توجه خاصی است که به جنبه های تکوینی مقام امام نشان می دهد؛ از جمله در بازگو کردن این عقیده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان، برترین مخلوقات خداوند و واسطه فیض او هستند. وی آنان را علل اربعه کائنات (علت های فاعلی، مادی، صوری و غایی) معرفی می کند.

در فلسفه ارسطویی و حکمت اسلامی، هر یک از این اقسام چهارگانه، گویای جنبه ای از نیازمندی پدیده به علت است. احسایی به استناد مضامین حدیثی، کمال هر یک از چهارجنبه علیت را در وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام نشان می دهد و نتیجه می گیرد که آنان «علل اربعه کاینات»اند.(۱)

۱- ر.ک: شرح الزیاره الجامعه الکبیره، ج ۳، صص ۶۵، ۲۹۶ - ۲۹۸؛ ج ۴، ص ۴۷ و ۴۸، ۷۸ - ۸۰؛ مجموعه الرسائل، ص ۳۲۳ .

به اعتقاد وی پیشوایان معصوم علیهم السلام واسطه فیض خدا هستند؛ یعنی، پس از آن که خداوند آنان را خلق کرد، ایشان به اذن و مشیت الهی، موجودات دیگر را آفریدند. معصومان علیهم السلام محل مشیت و اراده خداوند هستند و اراده آنان به اراده او است. از این رو، آنان علت های فاعلی موجودات جهان اند.(۱)

تنکابنی می نویسد:

بدان که شیخ احمد «رساله»ای نوشته است در باب این که مصلّی، باید در «ایاک نعبد» حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را قصد کند، زیرا که خداوند مجهول الکنه است و آن چه در ذهن درآید، مخلوق ذهن است؛ چنان که حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کلما میزتموه باوهامکم بأدقّ معانیه فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم». پس باید «وجه الله» را اراده نمود که امیرالمؤمنین علیه السلام است. (تنکابنی، بی تا: ص۵۵)

همو آورده است:

شیخ [احمد]می گوید: خلق کردن خداوند، عالم را و خلق کردن امام، عالم را مانند این آیه خواهد بود: «فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم» و ائمه علیهم السلام، ید الله می باشند... چرا استبعاد در خالقیت ائمه می نمایند و حال این که «تبارک الله احسن الخالقین» گواه بر آن است که به جز خداوند، خالق دیگر هست و قول خدای تعالی در باب حضرت عیسی روح الله (و اذ تخلق من الطین کهیئه الطیر)، شاهد این معنا است و قول امیرالمؤمنین علیه السلام (أنا خالق السموات و الأرض) دلیل بر این مطلب است و این که اگر خداوند کسی را خلق کند که او آسمان و زمین را به اذن او خلق نماید و قدرت آن داشته باشد، این دخل در لطف و أدل بر کمال قدرت خدا است و مردم بیشتر اذعان به این معنا می کنند. همین تقریر را

۱- ر.ک: همان .

این فقیر (تنکابنی) مؤلف کتاب «قصص العلماء» از حاج سید کاظم رشتی [از شاگردان شیخ احسایی و جانشین او]شفاهاً شنیدم؛ چون مدتی به مجلس درس او حاضر می شدم... . (تنکابنی، بی تا: ص۴۸)

تنکابنی، سپس نقدی بر این اعتقادات نگاشته است. (تنکابنی، بی تا: صص۴۸_۵۰)

غیر از این دو مورد، مسایل دیگری شبیه این، در کتاب «شرح العرشیه» از سوی شیخ احمد احسایی مطرح گردیده است.(۱) البته اعتقاد به «خالقیت»، «رازقیت» و «حقیقت مشیه الله» بودن معصومان علیهم السلام، به قدری مشهور است که بارها میان شیخیه و مخالفانشان، مناظره و نزاع درگرفت و موجب تکفیر آنان گردید.

به عنوان نمونه، گفت وگویی میان شیخ عبدالرحیم بروجردی، با حاج محمد کریم خان (پیشوای شیخیه کرمان) انجام گرفت. در این گفت وگو و مناظره، کریم خان گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالای منبر فرمود: «انا خالق السموات و الارض»، شیخ عبدالرحیم به او گفت: «درآن عهد برخی حضرت علی را کافر می دانستند، مانند اهل شام. عده ای نیز او را خلیفه چهارم و گروهی او را خلیفه بلافصل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می دانستند. در چنین عصری چگونه ممکن است علی علیه السلام چنین ادعایی کرده باشد و مردم هیچ گونه عکس العملی نشان نداده باشند»؟ و کریمخان سکوت کرد.(۲)

نقد و بررسی

در تاریخ فرقه ها و مذاهب کلامی از فرقه ای به نام «مفوّضه» نام برده شده

۱- ر.ک: شرح العرشیه، ص ۳۲۴.

۲- برای توضیح بیشتر این قصه ر.ک: قصص العلماء، ص ۵۰.

است.

عقاید آنان، خلاف تعالیم دینی و نصوص کتاب و سنت اتفاق عام مسلمانان است. از آن جا که عقاید شیخیه در این بخش، همان عقاید «مفوّضه» است، جهت تحلیل و بررسی، از تفویض ومعانی مختلف آن و سپس تاریخچه اجمالی فرقه «مفوّضه» و بالاخره برخورد ائمه علیهم السلام با «مفوّضه» سخن خواهیم گفت.

تفویض و معانی مختلف آن

«تفویض» در لغت، به معنای واگذار کردن کاری به دیگری و حاکم گردانیدن او در آن کار است. (زبیدی، بی تا: ج۵، ص ۷۱)

در اصطلاح علم کلام، عبارت است از: «اعتقاد به این که خداوند متعال، پس از آفرینش بندگان، آنان را به خود واگذاشت تا هر کاری که می خواهند بکنند؛ بدون این که در اعمال آنان، نقشی داشته باشد».

البته آن چه مورد بحث ما است، تفویض در معنای دیگری، غیر از نزاع معروف معتزله و اشاعره در باب جبر و اختیار است. هم چنین غیر از اصطلاح «مفوّضه» درباب «صفات خبری» است که معتقدند: «صفاتی مانند «ید» برای خدا ثابت است؛لیکن برای گرفتار نشدن در دام «تجسیم و تعطیل» و «تأویل» باید معنای آن را به خود خداوند واگذار (تفویض) کرد.

از این رو، تفویض در احادیث شیعه، در معانی مختلفی وارد شده که مرحوم علامه مجلسی، آن ها را در شش معنا، جمع بندی کرده است که فهرست آن چنین است:

۱. تفویض در امر دین:

این نوع از تفویض، می تواند دو معنا داشته باشد:

الف) خداوند، کلیه امور دین را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام واگذار کرده است، تا هر چه بخواهند، حلال کنند و هر چه بخواهند، حرام نمایند، بدون این که این احکام را از وحی بگیرند. مسلماً این معنا، با آموزه های صریح قرآن، مخالف است؛ چه این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از روی هوا و هوس، سخن نمی گوید و هرچه می گوید، وحی است: «و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» (نجم: ۳ و ۴)

ب) خداوند، چون پیامبرش را به کمال رساند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به مقامی رسید که جز حق و صواب را انتخاب نمی کرد؛ پس اختیار بعضی از امور (مثل تعیین مستحبات در نماز و روزه و...) را به او واگذار کرد و سپس آن حضرت را با وحی تأیید کرد.

این معنا نادرست نیست و روایاتی در تأیید آن، وارد شده است.(۱)

۲. تفویض اداره جامعه:

به این معنا که امور اجتماعی مردم (مانند امور سیاسی، تعلیم و تربیت و امثال آن) از سوی خداوند متعال، به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام واگذار شد و بندگان، به اطاعت از آنان مأمور شدند.

این معنا با نصوص کتاب وسنت، سازگاری دارد؛ چنان که خداوند می فرماید: «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا»؛ «آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای شما آورده [و به آن فرمان داده] آن را دریافت نمایید، و آن چه از آن نهی کرده، بازایستید».

۱- ر.ک: بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۱۲؛ ج ۳، ص ۳۴۴؛ ج ۱۰۱، ص ۳۴۲ .

۳. تفویض بیان علوم و احکام:

به این معنا که هر گاه، صلاح دانستند احکام را برای بندگان، بیان کنند و هرگاه مصلحت ندانستند، بیان نکنند تا وقت آن فرا رسد. بدیهی است یکی از لیست های بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، تبیین و تشریح دین است که بنابر اعتقاد شیعه، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، این مهم بر عهده امام معصوم علیه السلام است تا ضمن بیان علوم دینی، از هر گونه تفسیر به رأی و تحریف جلوگیری گردد.

۴. تفویض در کیفیت حکم:

یعنی این اختیار، به آنان وگذار شده که در مسائل مختلف، طبق ظاهر شرع حکم کنند، یا از علم خدادادی خود استفاده کرده، آن را در کیفیت حکم لحاظ نمایند.

۵. تفویض در بخشش:

سرپرستی امر خمس، انفال و بعضی دیگر ا ز امور مالی حکومتی، به آنان واگذار شده و این اختیار نیز به آنان داده شده است که در موارد مختلف، هرچه را صلاح دیدند به دیگران ببخشند، یا این که آنان را از بخشش محروم کنند.(۱)

۶. تفویض در آفرینش:

خداوند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیه السلام را آفرید و خلقت، روزی رساندن، تربیت، میراندن و زنده کردن بندگان را به آنان واگذار کرد.

۱- ر.ک: بحارالانوار، ج ۲۵، صص ۳۲۶ - ۳۵۰ .

این مسأله ممکن است، به یکی از دو معنا باشد؛

الف) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام، همه این کارها را با قدرت و اراده خودشان - بدون هیچ دخالتی از سوی خداوند - انجام می دهند.

این دیدگاه، کفری است صریح و ادله عقلی و نقلی، بر بطلان آن گواهی می دهند

ب) خداوند، این کارها را، مقارن با اراده ایشان، انجام می دهد (ماند این که موسی اراده می کند و مقارن آن، خداوند عصا را تبدیل به مار می کند)، تا بدین وسیله، صدق و راست گویی آنان را به اثبات رساند.

این معنا اگرچه عقلاً محال نیست؛ اما روایات ردّ «تفویض»، آن را مردود می شمارد؛ مگر در هنگام ظهور معجزات.(۱)

البته در همین موارد نیز استناد حقیقی فعل، به خداوند متعال است و آورندگان معجزه، به اذن و فرمان او کاری را انجام می دهند و در این گونه امور، خودشان را به جای «خالق» نمی گذارند.

«تفویض» مورد نزاع، قسمت اول از معنای ششم است.

گروهی از غلات، تفویض به این معنا را مطرح می کردند که به نام «مفوّضه» شهرت یافتند. آنان همواره مورد انکار و اعتراض ائمه علیهم السلام و اصحاب آنان بوده اند. عالمان، فقیهان و متکلمان اسلام نیز آنان را طرد نموده، در زمره مشرکان و کافران قلمداد می کردند.

۱- ر.ک: بحارالانوار، ج ۲۵، صص ۳۴۷ - ۳۵۰.

فرقه شناسی «مفوّضه»

چنان که گـذشت، «مفوّضه» به کسانی اطلاق می شـد که خلق، رزق، زنده کردن و میراندن را به پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السـلام نسـبت داده، معتقدبودنـد: خداونـد همه امـور عـالم را به آنـان واگـذار کرده است. این که «مفـوّضه» گروهی از «غلات»انـد یا جـدای از آن ها؛ چنـد دیدگاه مطرح است. در بخشـی از روایات، مفوضه به عنوان گروهی جدای از غالیان قلمداد شده اند. در زمان ائمه علیهم السـلام – به ویژه در زمان امام رضا علیه السـلام – نوعاً از این گروه فراوان نام برده شده است.(۱)

در میان متکلمان و نویسـندگان فرق و مذاهب، مفوّضه – چه به شـکل یک گروه مستقل یا گروهی از غلات – حکم یکسانی بـا غالیـان دارنـد و بر آنـان، حکم شـرک و کفر جاری شـده است. چه بسا بی اشـکال باشـد که گفته شود: «غلاتِ مفوّضه» به صورت مضـاف و مضـاف الیه، وصـفی در زبان فارسـی و وصف تبیینی در زبان عربی است. گواه این مـدعا بخشـی از زیارت حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف است که در آن آمده است:

الحمد لله الذی هدانا لهذا... و لم یجعلنا من المعاندین الناصبین و لا من الغلاه المفوّضین... . (بحارالانوار، ج۱۰۲، ص۱۰۳)

شیخ مفید رحمه الله، مفوضه را جزء غالیان می داند؛ اما فرقی بین آنان وغلات دیگر قائل می شود؛ به این که مفوضه، اعتراف دارند که ائمه علیه السـلام حادث و مخلوق اند نه قدیم، اما با این حال آنان را خالق موجودات و رازق آنان می دانند و مدعی اند که خداوند، فقط آنان را خلق کرد. سپس کار خلقت

۱- ر.ک: بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۷۳، ۲۲۸، ۳۳۷؛ ج ۴۴، ص ۲۷۱ .

جهان و همه کارهای آن را، به آنان واگذار کرد.(۱)

شیخ صدوق رحمه الله بدون آن که فرقی میان مخالفان مفوضه قائل شود، هر دو گروه را ذکر کرده و آنان را کافر و بدتر از یهود، نصارا و مجوس دانسته است.(۲)

نویسندگان فرق و مذاهب هم آورده اند:

«مفوضه، اعتقاد دارند که خداوند واحد ازلی، شخص کاملی که بدون کم و زیاد بود، به جای خود گذاشت و تدبیر و خلقت عالم را به او واگذار کرد. این شخص، همان محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین و بقیه ائمه هستند که در معنا یکی می باشند. آنان گمان می کنند که معرفت خدای قدیم ازلی، لازم نیست و باید محمد صلی الله علیه و آله و سلم را شناخت که خالقی است که امر خلق به او واگذار شده است و او خالق آسمان ها و زمین، و کوه ها، انسان ها، جن و هر آن چه در عالم هست، می باشد».(۳)

یادآوری این نکته نیز لازم است که مفوضه، مخالفان عقاید خود را به نام «مقصّره»؛ یعنی، کوتاهی کنندگان در معرفت پیامبر و ائمه علیهم السلام می شناختند و می گفتند:

«چون آنان به این نکته نرسیدند که محمد خالق است و امر به او واگذار شده است، باید مراقب حلال و حرام باشند و اعمال مقرّر در فقه اسلامی را انجام دهند که درحقیقت این اعمال، غُل هایی است برای آنان، به منظور

۱- ر.ک: مصنفات الشیخ المفید، تصحیح الاعتقاد، ج ۵، صص ۱۳۳ - ۱۳۴ .
۲- ر.ک: الاعتقادات، ص ۹۷ .
۳- ر.ک: المقالات و الفرق، صص ۶۰ - ۶۱؛ مقالات الاسلامیین، ص ۱۴ .

عقوبت آن ها در کوتاهی در معرفت».(۱)

نتیجه

«شیخیه» ادعاهایی را مطرح کرده اند که پیش از آن ها، گروه های دیگر از زمان ائمه علیهم السلام به بعد آن را مطرح کرده بودند و مورد تکفیر قرار گرفتند. چنین دیدگاه غلوآمیزی، علاوه بر آن که خود گناه بزرگی است، زمینه پیدایش افکار دیگری (مثل ادعای الوهیت، تجلی ذات حق، و حلول حق تعالی در افراد و...) شده است.

مفوّضه از دیدگاه پیشوایان معصوم علیهم السلام

در پایان این گفتار، جهت تبیین علت صدور حکم تکفیر شیخ احمد احسایی و پیروان وی، از سوی عالمان بزرگ آن عصر و نیز نتیجه گیری از مطالب گذشته بایسته است که موضع پیشوایان معصوم علیهم السلام را مطرح کنیم تا اتمام حجت و تذکاری برای گروندگان به تفویض باشد و نیز با حفظ مقام و شأن پیشوایان دین، آنان را از هر گونه مقام الوهیتی منزه داریم:

۱. امام صادق علیه السلام در ردّ کسانی که می گفتند: «ائمه رزق و روزی بندگان را اندازه گیری می کنند» فرمود:

به خداوند سوگند! ارزاق ما را جز خداوند، تقدیر و اندازه گیری نمی کند. من خود، به غذایی که برای خانواده ام احتیاج داشتم، سینه ام تنگ و فکرم مشغول شد، تا این که رزق آنان را، تأمین کردم و نفسی به راحتی

۱- ر.ک: المقالات و الفرق، ص ۹۲؛ فرق الشیعه، ص ۹۳؛ و نیز کاربرد «مقصّر» و «تقصیر» نسبت به عده ای از محدثان، ر.ک: بحارالانوار، ج ۲۵، صص ۳۴۵ - ۳۴۶.

کشیدم. (مجلسی، بی تا: ج۲۵، ص۳۰۱)

۲.امام رضا علیه السلام وقتی که شنید برخی، صفات خداوند رب العالمین را به حضرت علی علیه السلام نسبت می دهند، بدنش لرزید و عرق از سر و رویش جریان پیدا کرد و فرمود:

منزّه است خداوند! منزّه است خداوند از آن چه ظالمان و کافران درباره او می گویند! آیا علی علیه السلام خورنده ای در میان خورندگان، نوشنده ای در میان نوشندگان، ازدواج کننده ای در میان ازدواج کنندگان و گوینده ای در میان گویندگان نبود!؟

آیا او نبود که در مقابل پروردگار خود، در حالی که خاضع و ذلیل بود، به نماز می ایستاد و به سوی او، راز و نیاز می کرد؟ آیا کسی که این صفاترا دارد، خدا است؟ اگر چنین است پس باید همه شما خدا باشید؛ چون در این صفات، با علی علیه السلام مشترک می باشید؛ صفاتی که همه آن ها، دلالت بر حدوث موصوف آن ها دارد.

آن گاه در جواب پرسش راوی - که معجزات آن حضرت علیه السلام رادلیل غالیان برای الوهیت او ذکر کرده بود - فرمود:

اما معجزاتی که از او به ظهور رسیده، فعل خودش نبوده؛ بلکه فعل قادری بود که شباهت به مخلوق ها نداشت... . (مجلسی، بی تا: ج۲۵، صص۲۷۶_۲۷۷)

۳. از امام رضا علیه السلام درباره غالیان و مفوّضه سؤال شد؛ آن حضرت در جواب فرمود: «غلات، کافرانند و مفوّضه، مشرک.»

سپس هرگونه ارتباطی با آن ها - حتی کمک کردن به وسیله یک کلمه - را موجب خروج از ولایت خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام دانستند. (مجلسی، بی تا: ج۲۵، ص۳۲۸)

۴. امام رضا علیه السلام، در حدیثی فرمود:

کسی که گمان کند، خداوند عزّوجلّ کار آفرینش و روزی را، به

حجت های خود (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام» واگذار کرده است، قائل به تفویض شده و مشرک گردیده است. (مجلسی، بی تا: ج۲۵، ص۳۲۹)

۵. و نیز از آن حضرت درباره تفویض سؤال شد، امام در پاسخ فرمود:

خداوند متعال، امر دینش را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واگذار کرد و فرمود: ((مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا))؛ (حشر، ۷) «هر آن چه را رسول به شما فرمان می دهد، برگیرید و از آن چه شما را باز دارد، بازایستید»؛ اما امر خلق و رزق را به او واگذار نکرد.

سپس با تصریح به آفریدگاری خداوند، آیه ۴۰ سوره «روم» را یادآور شد، و بدین وسیله به شرک مفوّضه اشاره فرمود. (مجلسی، همان، ص۳۲۸)

***

مقام والای پیامبر و پیشوایان معصوم علیهم السلام، در عبودیت ذات حق تجلی پیدا کرده است. اشرف مخلوقات و افضل پیامبران، با وصف «عبده و رسوله» ستوده شده است. ما نیز باید آنان را به گونه ای بستاییم که خودشان راضی باشند و از هرگونه غلوّ و زیاده روی پرهیز کنیم. گروه های زیادی در تاریخ اسلام، به «غلو» کشیده شده و از این طریق، به بیراهه رفته اند. شیخیه و شیخیگری، از این گونه بیراهه ها است که جمعی، در گرداب آن فرو رفته اند و به جای «توحید»، به «شرک» و «کفر» گراییده اند. افکار شرک آلود آنان، زمینه ساز پیدایش مدّعیان دروغین نیابت خاصه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف گشته است. (چنان که سیدکاظم رشتی مدعی آن بود). و برخی نیز در ادامه راه، ادعای «بابیت» و سپس «مهدویت» و «رسالت» را سردادند (مانند سید علی محمد باب).

ص:۳۴

بر همه ماست که با مراقبت، دوراندیشی و مطالعه مباحث غلو و غالیان(۱) مواظب باشیم به نام دفاع از اولیای الهی و خودسازی و تصفیه باطن، به چنین دام هایی گرفتار نیاییم.

۱- خوانندگان گرامی را به مطالعه کتاب تحقیقی «غالیان یا کاوشی در جریان ها و برآیندها» نوشته نعمت الله صفری فروشانی، توصیه می کنیم. چنان که ما در برخی مباحث از فصل دوم و سوم آن بهره گرفتیم .

شیخیه بستر پیدایش بابیت و بهائیت (۲)

- عزّالدین رضانژاد

ص:۳۷

مروری بر گذشته

در قسمت پیشین، از شیخ احمد احسایی به عنوان پایه گذار مکتب فکری کفرآمیز و صاحب اندیشه ای پر هیاهو در قرن سیزدهم هجری، سخن رفت که مبدأ پیدایش فرقه ای نامیمون به نام «شیخیّه» شده است.

نگارنده، مدّعی است که اندیشه و قرائت های غیر مقبول «شیخیّه» از بعضی از تعالیم دینی، انحرافات گوناگونی در جامعه ی تشیّع پدید آورد که از مهم ترین آن ها، بستر سازی پیدایش فرقه ی «بابیّت» است. برای ارایه ی کژ اندیشی های شیخیّه از دوران کودکی و ایّام تحصیل و رؤیاهای احسایی و سفرهای گوناگون و پی در پی او، و مقام علمی و تربیّت شاگردان و دریافت کنندگان اجازه ی نقل روایت از او، سخن گفتیم. از سوی دیگر، انحرافات عقیدتی شیخیّه، از جمله دیدگاه آنان در باب «جایگاه امام در آفرینش»، و نیز نقد و بررسی «تفویض» و «مفوّضه» از دیدگاه پیشوایان معصوم علیهم السلام مطرح گردیده است.

دراین بخش از مقاله، سایر افکار نقدپذیر احسایی و نقش سیّد کاظم رشتی در ایجاد افکار انحرافی میان این فرقه و بستر سازی فکر «بابیّت» را ملاحظه خواهیم کرد.

ص:۳۸

عقاید و آرای احسایی

نشر عقاید احسایی، با اعتراض و انتقاد جدّی و پیگیر عالمان بزرگ قرن سیزدهم هجری رو به رو شد. چون ذکر همه ی آرای وی در این سلسله نوشتار، میسور نیست، به ناچار، به اهمّ آن ها اشاره خواهیم کرد. پیش از آن، وصف کلّی اندیشه ی احسایی را یادآور می شویم. نوشته اند:

شیخ احمد احسایی، علوم و حقایق را، به تمامی، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام می داند و از دیدگاه او، حکمت – که علم به حقایق اشیاء است – با باطن شریعت و نیز با ظاهر آن، از هر جهت سازگاری دارد. او، معتقد است که عقل، آن گاه می تواند به ادراک امور نایل شود که از نور اهل بیت علیهم السلام روشنی گیرد و این شرط، در شناخت های نظری و عملی، یکسان وجود دارد. درست است که تعقّل در اصول و معارف دین، واجب است، امّا از آن جا که حقیقت با اهل بیت علیهم السلام همراهی دارد، صدق احکام عقل در گرو نوری است که از ایشان می گیرد.(۱)

شیخ احمد احسایی، در بسیاری از موارد، در تألیفات خود، مخصوصاً شرح زیارت جامعه ی کبیره می گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم» و در برخی از موارد می گوید: «شفاهاً از او شنیدم». مراد او، از این عبارات، این نیست که در عالم بیداری از ائمّه شنیده است، بلکه مرادش، چیزی است که در رساله ی جداگانه ای نوشته است.

او می گوید:

۱– ر.ک: شرح الزیاره الجامعه الکبیره، ج ۳، صص ۲۱۷ – ۲۱۹؛ دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۶۶۴ .

در آغاز کار، به ریاضت مشغول بودم.

شبی، در عـالم خواب دیـدم که دوازده امـام، در یـک جـا جمع بودنـد. من، به دامـان حضـرت امام حسن مجتبی علیه السـلام متوسّل شدم و عرض کردم: «مرا چیزی تعلیم کنید تا هر وقت که مشـکلی روی داد، و خواستم یکی از شما را در خواب ببینم، تا آن مشـکل را پرسـش کنیم، بتوانم.». آن جناب، شـعاری فرمود که بخوان. بیدار شدم. بعضـی از اشعار را فراموش کردم. بار دیگر به خواب رفتم. باز همان مجمع و امامان را در خواب دیـدم و آن ابیات را مداومت و مواظبت کردم تا این که از تأییدات ایزدی و الهام ربّانی دانسـتم، مراد آن حضرت، مداومت در قرائت الفاظ آن اشعار نیست، بلکه باید به مضمون آن متّصف شد. پس کوشش خود را به کار بردم و همت گماشتم و خود را به معانی آن متخلّق و معتقد ساختم. هر زمانی که یکی از امامان را قصـد می کردم، در عالم رؤیا، به دیدار او مشـرّف می گشـتم و حلّ مشـکلات مسایل از ایشان می کردم. تا آن که مرا به دیار ایران گذر افتاد و با شاهنشاه قاجار و حاکمان، آمیزش شد. اعتباری یافتم. خوراک ایشان را خوردم پس از آن، حالت نخستین از من رفت. اکنون، کم تر، ائمّه علیهم السلام را در خواب می بینم. (مدرس چهاردهی، ۱۳۴۵ش: ص۱۶)

به راستی آیا با این ادّعا، می توان سخن از عقاید گوناگون به میان آورد و جعل اصطلاح کرد!

احسـایی، بر آن است که تمسُّک اش به اهـل بیت علیهم السـلام در دریـافت حقایق، سـبب شـده است که در برخی مسایل، با بسـیاری از حکما و متکلّمان، مخالفت کنـد. وی، در عین احاطه بر آرای حکما، مبانی فلسـفی را تا آن جا پـذیرفته است که از دید او با باطن تعالیم شـریعت، در تعارض نباشد. در نتیجه، اصطلاحاتی هم که به کار برده است، در مواردی، با آن چه از این اصطلاحات در حکمت رایج فهمیده می شود، تفاوت دارد.

ص:۴۰

شایـد از همین رو باشـد که برخی گمان کرده انـد، آن چه در نظر عدّه ای، احسایی را بنیانگذار مکتبی بیرون از جریان مقبول امامیّه نمایانده است، می تواند ناشی از دو عامل باشد: یکی، آسان فهم نبودن پاره ای از آراء، و دیگر، تندروی هایی از هر دو جانب مخالف و موافق او که گاه با شناخت لازم نیز همراه نبوده است.(۱)

این تعلیل، سـبب نمی شود که هر عقیده ی خلاف واقع و ناموزون وی، مورد اعتراض قرار نگیرد و احیاناً، آن دسـته از عالمان بزرگ که به نقد و بررسـی افکار وی پرداخته اند، به تند روی یا عدم فهم درست اصـطلاحات به کار گرفته از سوی احسایی، متّهم گردنـد. همان طور که پیش از این یادآور شدیم، نظریّه ی «تفویض» و طرح «جایگاه امام در آفرینش» نکته ای نیست که فهم آن آسان نباشد، بلکه موضوعی است که پیش از وی، رواج داشت و از سوی پیشوایان معصوم علیهم السـلام مورد مذمّت قرار گرفته است. علاوه بر آن، برخی از مـدافعان احسـایی، ضـمن اعتراف به وجود متشابهـات، در کلام احسایی، و توصـیه به دیگران نسبت به اخذ محکمات کلمات وی، اظهار داشته است:

ما نمی گوییم حتماً کلام متشابه شـیخ احسایی و یا دیگران را تأویل صـحیح کنند. اگر چه وظیفه ی هر مسـلمان، این است که گفته ی متشابه مسـلمانان را تا هفتاد مرتبه تا آن جا که می توانـد، توجیه کنـد و به محمل های صـحیح حمل کنـد، ولی لااقل، آن متشابه را به محکمات کلام خود او برگردانند. (احقاقی، ۱۳۳۴ش: صص ۱۳ _۱۴)

ص:۴۱

۱- ر.ک: دائرهالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۶۶۴ .

راستی، اگر سخنان هر نویسنده ای، تا هفتاد مرتبه توجیه گردد، هیچ مخالف و معاندی تمییز داده خواهد شد؟!

با تذکاری که گذشت، به پاره ای دیگر از آرای احسایی اشاره می شود:

الف) معاد جسمانی

معروف ترین رأی احسایی، درباره ی کیفیّت معاد جسمانی است. همین نظریّه، دلیل اصلی تکفیر او از سوی برخی علما، از جمله ملا محمّد تقی برغانی بود که گزارش آن را تنکابنی(۱) و دیگران آورده اند.

احسایی، اصل «معاد جسمانی» را که در آیات قرآنی و احادیث مستفیض، بر آن تأکید شده، می پذیرد، امّا تفسیر ویژه ای از جسم ارایه می دهد که مقبول دانشمندان مسلمان نیست. معنای متداول و عرفی معاد جسمانی، این است که آدمی، در حیات اخروی، مانند حیات دنیوی، دارای کالبد ظاهری مرکب از عناصر طبیعی است. بدن، در سرای آخرت، محشور گردیده و نَفس، بار دیگر، به آن تعلّق می پذیرد، و پاداش ها و کیفرها و لذّات و آلامی که جنبه ی جزئی و حسّی دارند و تحقّق آن ها بدون بدن و قوای حسّی امکان پذیر نیستند، محقّق می یابد.(۲)

احسایی، معاد جسمانی را به این معنا، نمی پذیرد و بر آن است که این نحوه ی فهم با آن چه از تغیّر و تباهی در کالبد ظاهری می شناسیم، سازگار نیست و باید پاسخ را در حقیقتِ جسم انسانی جست و جو کرد. وی، بحثی

۱- ر.ک: قصص العلماء، ص ۴۲ - ۴۳ .

۲- ر.ک: منشور عقاید امامیه، ص ۱۸۹.

لغوی و حدیثی درباره ی «جسم» و «جسد» می آورد و توجّه می دهد که معانی این هر دو واژه از آن چه به ذهن متبادر می شود، گسترده تر است.(۱)

بر این اساس می گوید، آدمی، دو جسد و دو جسم دارد: جسد اوّل، کالبد ظاهری ما است که از عناصر زمانی تشکیل یافته و از عوارض حیات دنیوی است، پیدا است که این جسد، در بردارنده ی حقیقت انسانی نیست؛ زیرا، در عین کاهش و افزایشی که در آن روی می دهد، حقیقت فرد و صحیفه ی اعمال او کاهش و افزایش نمی یابد. جسد اوّل، در واقع، به منزله ی جامه ای است که بر تن داریم. این جسد، در قبر، تجزیه و زوال می پذیرد و سرانجام، به عناصر تشکیل دهنده ی خود در طبیعت باز می گردد.(۲)

آدمی را جسد دومی نیز هست به نام جسد هور قلیایی(۳) که ویژگی های فناپذیر جسد اوّل را ندارد و در قیامت برانگیخته می شود. در حدیث آمده است که «طینت» آدمی، در قبر، به صورت «مستدیر» باقی می ماند. این طینت، همان جسد دوم است. معنای مستدیر ماندن آن، این است که هیئت پیکری و ترتیب اندام ها را در دل خاک از دست نمی دهد. این جسد، مرکب از عناصر مثالی و لطیف زمین هورقلیا است که عناصری برتر از عناصر دنیا

ص:۴۳

۱- ر.ک: شرح الزیاره الجامعه، ج ۴، ص ۲۴ - ۲۶؛ شرح العرشیه، ج ۱، ص ۲۶۷ – ۲۶۸.
۲- ر.ک: شرح الزیاره الجامعه، ج ۴، ص ۲۶ - ۲۷، ۲۹؛ شرح العرشیه، ج ۲، ص ۱۸۹ .
۳- عالم هورقلیا، در یک تفسیر، همان عالم برزخی است که حدّ وسط میان عالم مُلک (عالم مادی) و عالم ملکوت (عالم مجرد) است و نیز به آن «عالم مثال» می گویند. توضیحات بیش تر درباره ی «هورقلیا» را در شماره ی دوم همین فصلنامه، ص ۲۹۷ - ۳۰۵ بخوانید .

هستند.(۱)

جسد دوم، پیش از مرگ، در باطن جسد اوّل نهفته است و پس از زوال آن در خاک، خلوص یافته، در قبر بر جا می ماند، امّا به سبب لطافت اش، قابل رؤیت نیست.(۲)

مرگ آدمی، مفارقت روح از این دو جسد است و این مفارقت، با جسم اوّل صورت می گیرد که حامل روح در عالم برزخ است. جسم اوّل، جسمی است لطیف و اثیری که صورت دهنده ی آثار و قوای روح در حیات برزخی انسان است، همچنان که جسد مادّی، صورت دهنده ی آثار حیات دنیوی او است.(۳) آن چه در همه ی این نشئات، هویّت شخص را ثابت می دارد، جسم اصلی و حقیقی او است (جسم دوم) که جز در فاصله ی دو نفخه ی صور، از روح جدا نیست.(۴) با دمیدن نفخه ی نخست (نفخه ی صعق) جسم اوّل، از روح جدا می گردد و از میان می رود و آن چه پس از نفخه ی دوم (نفخه ی بعث) حشر می یابد، جسم دوم به همراه جسد دوم است.(۵)

۱- ر.ک: مجموعه الرسائل الحکمیّه، ص ۳۰۸ – ۳۰۹.

۲- وی، در این باره آورده است: «... إِنّ الإنسان له جسدان و جسمان: فأما الجسد الأوّل فهو ما تألّف من العناصر الزمانیّه. و هذا الجسد کالثوب یلبسه الإنسان و یخلصه و لا لذّه له و لا ألم و لاطاعه ولامعصیه... و أمّا الجسد الثانی فهو الحسد الباقی و هو طینته التی خلق منها... و هذا الجسد الباقی هو من أرض هور قلیا و هوالجسد الثانی الذی فیه یحشرون و یدخلون به الجنّه والنار.» (شرح الزیاره، ج ۴، ص ۲۵ – ۲۸؛ شرح العرشیّه، ج ۲، ص ۱۸۹ – ۱۹۰ .)

۳- ر.ک: شرح العرشیه، ج ۲، ص ۱۹۰ – ۱۹۱؛ شرح الزیاره، ج ۴، ص ۲۹ – ۳۰ .

۴- ر.ک: مجموعه الرسائل الحکمیّه، ص ۱۱۰ – ۱۱۱ .

۵- ر.ک: شرح الزیاره الجامعه، ج ۴، ص ۲۹ – ۳۰؛ مجموعه الرسائل الحکمیّه، ص ۳۱۰ .

احسایی، تأکید می کند که بدن اخروی انسان – که عبارت از مجموع جسم دوم و جسد دوم است – همان بدن دنیوی انسان است، با این تفاوت که بدن دنیوی، کثیف و متراکم است، امّا بدن اخروی، از تصفیه های متعدّد عبور کرده و لطیف و خالص شده است.

وی، از همین جا نتیجه می گیرد که به معاد جسمانی معتقد است.

ب) کالبد پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام در قبر

بر اساس مبنایی که احسایی درباره ی جسم و جسد، اختیار کرد، می گوید، حکم تباهی کالبد در قبر، درباره ی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام نیز صادق است، امّا این کالبد، از جسم اصلی ایشان که در غایت لطافت است، جدا است و امری است عارضی که دیدار و استفاده ی خلق را از ایشان امکان پذیر ساخته است. زمانی که خداوند در ابقای صورت ملموس آنان، مصلحتی ببینند، قالب خاکی با مرگ تجزیه می شود و از میان می رود. پس اگر در احادیث از بقای اجساد امامان علیهم السلام در قبر سخن رفته است، مقصود جسدی است بدون صورت عنصری، یعنی همان جسد هور قلیایی که این جسد تنها برای امامان دیگر قابل مشاهده است.(۱)

ج) معراج پیامبر صلی الله علیه و آله

همان گونه که ملاحظه شد، قول به جسد هورقلیایی در تفکر احسایی، تبیین کننده ی معاد جسمانی به شمار رفت و بر همین اساس، در نظام اعتقادی شیخیّه، مبنای تبیین مسئله ی معراج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز قرار گرفته است.

۱- ر.ک: شرح الزیاره الجامعه، ح ۳، صص ۱۲۷ – ۱۲۹ .

احسایی، معتقد بود که معراج جسمانی، طبق برداشت از ظاهر آیات و روایات و فهم متعارف مسلمانان، مستلزم خرق و التیام است و خرق و التیام نیز محال است. در نتیجه، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در هر فلکی، جسمی متناسب با آن را داشتند.(۱)

البته، شاید سخن شیخ احمد احسایی در شرح جمله «مستجیر بکم» از زیارت جامعه، دلالت بر تجدید نظر و برگشت وی از نظریّه سابق در باب معراج جسمانی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد، چنان که آورده است:

... ولهذا صعد النبیّ صلی الله علیه و آله و سلم لیله المعراج بجسمه الشریف مع ما فیه من البشریّه الکثیفه و بثیابه التی علیه و لم یمنعه ذلک عن اختراق السماوات والحجب و حجب الأنوار، لقلّه ما فیه من الکثافه. ألاتراه یقف فی الشمس ولایکون له ظلّ مع أنَّ ثیابه علیه کاضمحلالها فی عظیم نوریته و کذلک حکم أهل بیته علیهم السلام .

در هر حال، این سخنان، مخالف قول مشهور و برداشت عمومی و عرفی از مسئله ی معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و کیفیّت زندگی ظاهری آن حضرت است.

د) زندگی و غیبت امام زمان علیه السلام

از دیگر آرای ویژه ی احسایی، آن است که وی درباره ی زندگی امام زمان علیه السلام معتقد است که آن حضرت، در عالم هورقلیا، به سر می برند و هر گاه بخواهند به اقالیم سبعه تشریف بیاورند، صورتی از صورت های اهل این اقلیم را می پوشند جسم و زمان و مکان ایشان، لطیف تر از عالم اجسام، و از عالم مثال است. و به جهت آن که نفس ایشان، حقیقت هر چیز را می بیند و از

۱- ر.ک: شیخی گری، بابی گری .

تخیّلات و تصوّرات به دور است، پس بهشت را بنفسه، نه با صورت آن بهشت، می بیند.(۱)

علاوه بر آن، یکی از آثار مکتوب شیخ احمد احسایی، رساله ای است به نام حیاه النفس در باب اصول عقاید که به دست شاگردش، سیّد کاظم رشتی، به زبان فارسی ترجمه شد، در این کتاب، از وجود مبارک امام زمان علیه السلام و تولّد و نسب او و لزوم شناخت امام علیه السلام و عقیده به ظهور وی و... همانند آرای علمای معروف شیعه، سخن به میان آمده است، ولی اختلافاتی با اعتقادات شیعه وجود دارد. مثلاً، شیعه می گوید، امام دوازدهم، زنده است و با قالب جسمانی خود، مرور ایّام می کند تا روزی که اراده کند و ظاهر شود، امّا شیخی ها، با این عقیده مخالف هستند و می گویند، امام دوازدهم علیه السلام با قالب روحانی زنده است. آزادی او هم به دست خودش نیست، بلکه مانند سایر بندگان خدا، تقدیر و سرنوشت اش به دست ذات باری تعالی است.

در تعقیب این نظریه، شیخیّه می گویند، روح امام دوازدهم، قابل انتقال است و اکنون از بدن یک نفر به بدن دیگری منتقل می شود. به این طریق که وقتی قالب جسمانی از بین رفت، روح آن امام، به جای این که محو شود، مکان دیگری، یعنی کالبد دیگری را برای خود انتخاب می کند و به این طریق زندگی اش را می گذراند و زنده است.(۲)

۱- ر.ک: جوامع الکلم، رساله ی دوم؛ شیخیگری، بابیگری، ص ۷۴ (به نقل از: سید محمد هاشمی کرمانی، مؤلف کتاب تاریخ و مذاهب کرمان) .
۲- ر.ک: شیخی گری، بابی گری، ص ۴۱ (به نقل از «کنت دوگوبینو» وزیر مختار اسبق دولت فرانسه در دربار ایران، در کتاب سه سال در ایران) .

بخشی از عقاید قابل تأمّل احسایی، ملاحظه شد و روشن گشت که آن ها، بر خلاف عقاید مسلّم شیعه است. در عین حال، عدّه ای بر این عقیده اند که شیخ، مشکل عقیدتی نداشته است و آن چه را که به او نسبت می دهند، درست نیست. خوب است داوری پایانی در باب انحراف اعتقادی احسایی را از اسوه ی عارفان، آیت حق، سیّد علی آقا قاضی (... - ۱۳۶۶ ه .ق) - استاد علاّمه طباطبایی، که می گفت، هر چه دارم از سیّد علی آقا قاضی دارم - بشنویم.

وقتی از وی پرسیدند: «نظر شما درباره ی شیخیّه چیست؟». قاضی فرمود: «آن کتاب شرح زیارت شیخ احمد احسایی را بیاور و نزد من بخوان».

او، آن کتاب را آورد و خواند. آقای قاضی فرمود: «این شیخ، می خواهد در این کتاب، ثابت کند که ذات خدا دارای اسم و رسمی نیست و همه ی کارها که ایجاد می شود، مربوط به اسما و صفات خدا است و اتّحادی میان اسماء و صفات با ذات خدا وجود ندارد. بنابراین، شیخ احمد احسایی، ذات خدا را مفهومی پوچ و بی اثر و صرف نظر از اسماء و صفات می خواند، و این، عین شرک است.».(۱)

وجود عقاید فاسد در میان نوشته های احسایی، نه تنها از سوی منتقدان مطرح بود، بلکه بعضی از کسانی که از وی اجازه ی روایت داشته اند، بی تمایل به نقد افکار او نبودند(۲) به عنوان مثال می توان از ملا محمّد علی

۱- ر.ک: بابی گری و بهایی گری، ص ۳۵؛ روح مجرد، ص ۴۲۶ و ۴۴۷ .

۲- جریان شهادت آقا سیّد مهدی و شرف العلماء مازندرانی و حاج ملا محمد جعفر استرآبادی و سیّد کاظم رشتی را مبنی بر وجود عبارت های کفرآمیز، در کتاب شیخی گری، ص ۱۹ و بررسی عقاید و ادیان، ص ۴۶۲، بخوانید .

برغانی (۱۱۷۵ - ۱۲۶۹) فرزند ملا_ محمد ملائکه و برادر کهتر شهید ثالث نام برد. وی پس از تحصیل در اصفهان و قم و عتبات، از درس عالمان بزرگ و نامدار، بهره برد و به اخذ اجازات روایی و اجتهاد نایل شده بود. او، سرانجام، شیفته ی شیخ احمد احسایی شد و از او اجازه ی روایت گرفت. به دلیل گرایش به آرای احسایی، در ماجرای اختلاف پیروان احسایی با متشرّعه و نیز در مجلس مناظره ی شهید ثالث با احسایی، میانجی گری کرد و از احسایی خواست تا رساله ای در تعدیل نظریّات خود بنویسد. احسایی، این خواسته را اجابت کرد و رساله ای مشهور به «توبه نامه» نوشت، ولی این تلاش، ثمری نداشت.(۱)

سید کاظم رشتی جانشین احسایی

راهی که شیخ احمد احسایی آن را آغاز کرده بوده از سوی یکی از شاگردان اش تداوم یافت. آورده اند، شیخ احمد احسایی، از میان شاگردان خود، یک تن را برای جانشینی خویش برگزید و او، سیّد کاظم رشتی بود. شیخ احمد، به سیّد رشتی بسیار احترام می کرد و تا او در مجلس درس حاضر نمی شد، به درس گفتن شروع نمی کرد.

پس از وفات احسایی، پیروان وی، بی اختلاف کلمه، سیّد رشتی را نایب مناسب وی و پیشوای خویش دانستند. حوزه ی درس و ریاست شرعی او، قوّت گرفت و در مقابل فقهای بزرگ عرب که در کربلا بودند و طریقه ی

۱- ر.ک: دانشنامه ی جهان اسلام، ج ۳، ص ۱۲۰ .

شیخی را پسند نمی کردند، حوزه و مقام خود را نگاهداری کرد و چون نماز جماعت ها در کربلاء بیش تر در حرم امام حسین علیه السلام و اطراف آن بر پا می شد، طایفه شیخی که در احترام کردن قبور ائمه ی دین، غلوّ داشتند، در بالای ضریح حسینی، نماز نمی گذاردند و آن مکان را فوق العاده تقدیس می کردند. مخالفان آنان، از روحانیّان شیعه و پیروان آنان که در بالای سر ضریح امام حسین علیه السلام نماز می خواندند، در مقابل «شیخی»، «بالاسری» نامیده شدند.

خلاصه، جمعی کثیر از فضلای شیخی، در حوزه ی درس سیّد رشتی، حاضر می شدند و هر چه در آن حوزه گفته و شنیده می شد، روی تعلیمات شیخ احسایی بود، با تحقیقاتی که نایب مناب او از روی بسط اطّلاعات و آشنایی به اصطلاحات اهل فن بر آن ها می افزود.

دوره ی ریاست سیّد رشتی، شانزده سال طول کشید. طایفه ی شیخی، در همه جا، از روی تعلیمات شیخ احمد و حاج سیّد کاظم، معالم دین خود را به جای می آوردند و خود را از دیگر فرقه های شیعه ممتاز می دانستند.(۱)

سید رشتی، زمانی به جای استاد نشست که کم تر از سی سال سن داشت. وی، به سبب نطق و قلم و تصنیف و تألیف کتاب، عهده دار انتشار افکار استاد خود گردید. او، در تمام مدّت پیشوایی خود، به ایران سفر نکرد و مرکز خود را همان عتبات عالیات قرار داد و از آن جا، با هند و ممالک عثمانی و حجاز، رابطه داشت.(۲)

۱- ر.ک: شیخی گری، ص ۱۹۴ .

۲- ر.ک: همان، ص ۸۷ - ۸۸ .

شخصیّت ابهام آمیز سیّد کاظم رشتی

بر اساس گزارش مورّخان شیخیّه، اجداد سیّد کاظم، اهل حجاز بوده و به خاطر شیوع بیماری طاعون، مجبور به هجرت شده اند و شهر رشت (در شمال ایران) را به عنوان وطن خویش برگزیده اند. سیّد کاظم، در همین شهر به دنیا آمده است. این مطلب را آقای هانری کربن هم گزارش کرده است.(۱)

برخی دیگر، هویّت خانوادگی او را زیر سؤال برده، وی را به عنوان جاسوس «روس» معرّفی کرده اند. درباره ی او گفته اند:

وی، به طور مخفیّانه، از طرف قیصر روس، برای ایجاد فتنه در بلاد عثمانیه فرستاده شد. او، اصلاً، مسلمان نبود. اهل قیس، (شهری در ویلادستوک) بود و بعداً، اسم اش را «کاظم» گذاشت و ادّعا کرد که از اهل رشت است.(۲)

گرچه نمی توان با اسناد قطعی تاریخ، ادّعای جاسوس بودن و بی هویّتی وی را اثبات کرد، امّا در بی اعتمادی و بدبینی عالمان بزرگ معاصرش نسبت به عقاید انحرافی او، جای هیچ گونه تردید نیست، علاوه آن که، نشر بسیاری از آرای باطل شیخیّه، بدو منتسب است.(۳)

۱- ر.ک: مکتب شیخیه، ص ۴۴ - ۴۵ .
۲- ر.ک: الشیخیّه، ص ۱۱۷ (به نقل از الاعتصام بحبل الله، شیخ محمّد خالصی، ص ۸) .
۳- علاّمه سیّد محسن امین، در این رابطه می نویسد: «... الطائفه الشیخیّه فی هذا الزمان معروفه و لهم مذاهب فاسده و أکثر الفساد نشأ من أحد تلامذته السیّد کاظم الرّشتی والمنقول عن هذا السیّد مذاهب فاسده لاأظنّ أنْ یقولَ الشیخ بها...». (أعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵۹۰) .

بدعت رکن رابع

از موضوعات جنجال برانگیز در عقاید شیخیّه، اعتقاد به «رکن رابع» است.(۱) اکثراً، آن را به سیّد کاظم رشتی نسبت می دهند. مقصود از رکن رابع، آن است که در میان شیعیان، شیعه ی کاملی وجود دارد که واسطه ی فیض میان امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و مردم است. آنان، اصول دین را چهار تا می دانند: توحید، نبوّت، امامت و رکن رابع. آنان، معاد و عدل را از اصول عقاید نمی شمارند؛ زیرا، اعتقاد به توحید و نبوّت، خود، مستلزم اعتقاد به قرآن است و چون در قرآن عدالت خدا و معاد ذکر شده است، لزومی ندارد که این دو اصل را در کنار توحید و نبوّت قرار دهیم.

همان گونه که ملاحظه شد، این عقیده، بر خلاف عقاید شیعه است و مسلمانان، به طور عموم، معاد را از اصول دین می دانند. شیعه، به خاطر برداشت های ناصواب عدّه ای از متکلمان، به عدل الهی، اهمّیّت ویژه ای می دهد.

طرح «رکن رابع»، موجب اختلاف و انشعاب شیخیّه گردید و پس از اندکی، دستاویزی برای ادّعای جدید به نام «بابیّت» شد.

ادّعای «بابیّت» از سوی یکی از شاگردان سیّد کاظم رشتی صورت گرفت که خود، سرآغاز فسادی بزرگ میان مسلمانان به شمار می رود.

در ادامه ی این نوشتار، ضمن اشاره به انشعابات فرقه شیخیّه، از ادّعاهای دروغین میرزا علی محمّد شیرازی، ملقب به «باب» که پس از وفات سیّد کاظم رشتی، مدّعی جانشینی او شد، سخن خواهیم گفت و در باب ادّعای بابیّت امام غایب و سپس ادعای نبوّت او، مطالبی را عرضه می کنیم.

ص:۵۲

۱- ر.ک: بررسی عقاید و ادیان، ص ۴۶۳ - ۴۶۶ .

از شیخی گری تا بابی گری

- عزالدین رضانژاد

ص:۵۳

اشاره

پیروان فرقه ی شیخیّه، پس از مرگ شیخ احمد احسایی، پیرامون سیّد کاظم رشتی گرد آمدند. با مرگ سیّد کاظم رشتی، بر سر جانشینی او، اختلاف شد و این فرقه به گروه هایی مانند کریمخانیه، باقریه،... تقسیم شد.

نوشتار حاضر، انشعاب این گروه ها و پیدایش فرقه ی بابیّه از این میان را بررسی می کند و به زوایایی از زندگی علی محمد باب می پردازد.

یادآوری

مطالبی در شناسه ی فرقه ی شیخیه – از شیخ احمد احسایی به عنوان رهبر و مؤسّس، و شاگرد و جانشینش سید کاظم رشتی – در دو قسمت از مقاله ی «شیخیه، بستر پیدایش بابیّت و بهائیّت» آمده بود. تعریف فرقه ی شیخیه، شرح حال، اعتقادات و افکار شیخ احمد احسایی، موضع گیری

ص:۵۴

عالمـان و فقیهـان در برابر انحرافـات عقیـدتی وی و نیز شخصـیّت ابهام آمیز سـیّد کاظم رشتی و مسأله ی بـدعت رکن رابع را ملاحظه کردیم. وعده داده بودیم که به انشـعابات فرقه ی شـیخیه و سـپس ادّعاهای دروغین میرزا علی محمد شیرازی ملقّب به «باب» - یکی از مدّعیان جانشینی سید کاظم رشتی - پرداخته شود که اینک، این موضوعات را پی می گیریم.

فرقه های شیخیه

گرچه پس از در گـذشت شـیخ احمـد احسایی، پیروان او گرد سـیّد کاظم رشتی حلقه زدند و جانشـینی وی را پذیرفتند، ولی پس از وفات سـیّد کاظم، بر سر جانشینی وی اختلافات چندی میان پیروان او به وجود آمد. اینک، با معرّفی مهم ترین مدّعیان جانشینی او، به انشعابات فرقه ی شیخیّه، اشاره می کنیم. در ضمن این بحث، به بعضی از فرقه های معروف یا منسوب به شیخیّه - که از انحرافات عقیدتی، تبرّی جسته اند - اشاره می شود و کیفیّت بستر سازی شیخیّه برای پیدایش «بابیّه»، روشن می گردد. در حقیقت، سیری اجمالی «از شیخیگری تا بابیگری» صورت می گیرد.

الف) شیخیّه ی کریمخانیّه

پس از مرگ سـیّد کاظم رشتی، مدّت کمی بر سـر جانشـینی او اختلاف بود. دراین میان، یکی از شاگردان وی به نام «محمد کریم خان کرمانی» (۱۲۲۵ - ۱۲۸۸ ق) با توجّه به موقعیّت ویژه ای که داشت، مـدّعی رهبری این فرقه شـد و برخی نیز دور او جمع شدنـد. از ویژگی هـای برجسـته ی او در میـان شاگردان سـیّد کاظم، یکی، نزدیکی او به اسـتادش و دیگری، نزدیکی به دربار قاجار بوده است؛ زیرا، پدر او، حاج ابراهیم خان، مشهور به ظهیرالدوله، پسر عمو و داماد فتحعلی شاه و حاکم خراسان و کرمان بوده است. وی، از

دوستداران شیخ احمد احسایی بود و در ترغیب شاه برای ملاقات با شیخ احمد، نقش مهمّی داشته است. از این رو، محمّد کریم خان، با عنایت به این موقعیّت ویژه، توانست برای این فرقه، جایگاه محکم تری فراهم کند و به تبلیغ آن بپردازد.

طرفداران محمّد کریم خان به «شیخیّه ی کرمانیّه» معروف اند و به فرقه ی «کریمخانیّه» نیز خوانده می شوند. مرکز شیخیّه، در زمان محمّد کریم خان، کرمان بود، امّا وی، مبلّغانی را برای مرام شیخیّه به شهرهای مختلف فرستاد.

هرچند وی، پسر خود، حاج محمد خان (۱۲۶۳ – ۱۳۲۴ ق) را به جانشینی نصب کرد، امّا بر سر جانشینی وی، پس از مرگ اش در سال ۱۲۸۸ ه .ق از دو جهت، اختلاف روی داد:

اوّلاً، میان پسران اش، حاج رحیم خان و حاج زین العابدین خان و حاج محمد خان، بر سرِ جانشینی پدر اختلاف افتاد و علاوه بر محمّد خان، رحیم خان هم مدّعی نیابت پدر بود و طرفدارانی هم پیدا کرد.

ثانیاً، درمیان پیروان اش که شاید از موروثی شدن رهبری فرقه، ناخرسند بودند، اختلاف شد.

از این رو، انشعابات دیگری پس از مرگ حاج محمد کریم خان، در فرقه ی شیخیّه رخ داد. فرقه ی «باقریّه» از جمله ی آن ها است.

اکثریّت شیخیّه ی کرمانیّه، پس از مرگ محمّد خان، برادرش زین العابدین خان (۱۲۶۰ – ۱۳۷۶ ق.) را به رهبری خویش برگزیدند. پس از او، ابوالقاسم خان، و سپس عبدالرضا خان به ریاست شیخیّه ی کرمانیّه برگزیده

شدند. عبدالرضا خان، در سال ۱۳۵۸ ش ترور شد.(۱)

ب) شیخیّه ی «باقریّه»

فرقه ی «باقریّه» از فرق «شیخیّه»، پیرو میرزا محمد باقر خندق آبادی دُرچه ای هستند که بعداً به میرزا باقر همدانی معروف شد. وی، نماینده ی حاج محمّد کریم خان کرمانی در همدان بود و پس از وی، دعوی جانشینی او را کرد و جنگ میان «شیخی» و «بالاسری» را در همدان به راه انداخت.

میرزا محمّـد باقر، دارای تألیفات چندی است. وی، از کرمان، با میرزا ابوتراب - از مجتهدان «شیخیّه» از طایفه ی نفیسی های کرمان - و عدّه ای دیگر مهاجرت کردند و در نایین و اصفهان و جندق و بیابانک و همدان، پیروانی یافتند و سلسله ی «باقریّه» را در همدان تشکیل دادند.(۲)

ج) شیخیّه ی «آذربایجان»

در آذربایجان (ایران)، عالمان چندی به تبلیغ و ترویج آرای شیخ احمد احسایی پرداختند. سه طایفه ی مهم از آنان، قابل ذکرند که عبارت اند از:

۱- خانواده ی «حجهالاسلام»

بزرگ این خاندان، میرزا محمّـد مامقانی، معروف به حجهالِاسلام (م ۱۲۶۹ ق) است. او، نخستین عالم و مجتهد شیخی آذربایجان است. وی، مدّتی شاگرد شیخ احمد احسایی بود و از او اجازه ی روایت و اجتهاد دریافت کرد و نماینده ی وی در تبریز گشت.

ص:۵۷

۱- ر.ک: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۶۶-۲۶۸.

۲- ر.ک: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۹۷ - ۹۸؛ هفتاد و دو ملّت، ص ۱۵۳-۱۵۵.

او، همان شخصی است که حکم تکفیر و اعدام «علی محمّد باب» را در تبریز صادر کرد و بدین وسیله، ضمن باطل خواندن ادّعاهای یکی از شاگردان سیّد کاظم، برائت فرقه ی شیخیّه ی آذربایجان از بدعت ایجاد شده به دست علی محمّد باب را اعلام کرده است.

«حجّهالاسلام»، سه فرزند دانشمند داشت که هر سه، از مجتهدان شیخی تبریز به شمار می رفتند و به لقب «حجهالاسلام» معروف بودند.

فرزند ارشد او، میرزا محمد حسین حجهالاسلام (م ۱۳۱۳ ق) نام داشت و نزد سیّد کاظم رشتی تلمّذ کرده بود.

وی، پس از وفات پدرش در سال ۱۲۶۹ ه ق، ریاست طایفه ی شیخیّه را به دست گرفت و به جای پدر در کرسی تعلیم و تربیت پیروان طریقه ی شیخ احمد احسایی مستقرّ گردید.

فرزند دوم او، میرزا محمّد تقی حجهالاسلام (۱۲۴۷ - ۱۳۱۲ ق) نام داشت. وی، از طبع شعر برخوردار بود. تخلّص او «نیّر» است و «دیوان اشعار» او هم نشر یافت.(۱)

فرزند سوم او، میرزا اسماعیل حجهالاسلام (م ۱۳۱۷ ق) نام داشت. وی، از شاگردان میرزا محمّد باقر اُسکویی بود. او، پس از برادرش حجهالاسلام میرزا محمد تقی، در تبریز از مراجع بزرگ شیخیّه بود.

فرزند میرزا محمّد حسین حجهالاسلام، میرزا ابوالقاسم حجهالاسلام (م ۱۳۶۲ ق) آخرین فرد روحانی (و عالم دینی از) خانواده ی حجهالاسلام

ص:۵۸

۱- برای آشنایی بیش تر با دیوان اشعار و غزلیات او، به لغت نامه ی دهخدا، ج ۱۹، ص۳۲۱-۳۲۴ مراجعه شود.

است.(۱)

۲- خاندان «ثقهالاسلام»

دومین طایفه ی شیخیّه ی آذربایجان، خانواده ی «ثقهالاسلام»اند. میرزاشفیع تبریزی، معروف به «ثقهالاسلام»، بزرگ این خاندان است. وی، از شاگردان شیخ احمد احسایی بود.

فرزند او، میرزا موسی ثقهالاسلام نیز از علمای شیخیّه ی تبریز بود. وی، در سال ۱۳۳۰ ق، به جرم مشروطه خواهی و مبارزه با روس ها، به دست روس های تزاری، در تبریز به دار آویخته شد.

برادر او، میرزا محمّد نیز از علمای شیخیّه ی تبریز به شمار می رفت.

۳- خاندان «احقاقی»

سومین طایفه ی شیخیّه ی آذربایجان، خاندان «احقاقی»اند. بزرگ این خانواده، میرزا محمّد باقر اسکویی (۱۲۳۰ - ۱۳۰۱ ق) از مراجع تقلید و دارای رساله ی عملیه، بود. او، شاگرد میرزا حسن، مشهور به «گوهر» (م ۱۲۶۶ ق)، از شاگردان شیخ احمد احسایی و سیّد کاظم رشتی، بود.

پسران سیّد کاظم رشتی، در کربلا، نزد او درس می خواندند. او، پس از درگذشت سیّد، دعوی جانشینی او را کرد.(۲)

فرزند میرزا محمدباقر، میرزا موسی احقاقی (۱۲۷۹ - ۱۳۶۴ ق) نیز از علما و مراجع شیخیّه است. او، کتابی به نام «احقاق الحق و إبطال الباطل»

ص:۵۹

۱- برای توضیحات بیش تر خاندان حجهالاسلام، به لغت نامه ی دهخدا، ج ۹، ص ۳۲۰ - ۳۲۵ مراجعه شود.
۲- ر.ک: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۵.

نگاشت و در آن، عقاید شیخیّه را به تفصیل، بیان کرد. پس از این تاریخ، او و خاندان اش به احقاقی مشهور شدند. در این کتاب، برخی از آرای شیخیّه ی کرمان و محمّد کریم خان، مورد انتقاد و ابطال قرار گرفته است.(۱)

از جمله فرزندان میرزا موسی احقاقی، میرزا علی، میرزا حسن، میرزا محمد باقر هستند که از علمای بزرگ شیخیّه ی احقاقیه بودند. هم اینک، مرکز این گروه، کشور کویت است و ریاست آن را تا چندی قبل، میرزا حسن احقاقی بر عهده داشت که مرجع فقهی شیخیه ی آذربایجان و اُسکو به شمار می رفت و پس از درگذشت وی، فرزندش عهده دار مسایل شرعی پیروان پدرش گردید.(۲)

یاد آوری

یکی از عالمان و نویسندگان شیخیّه ی احقاقیه، در کتابی به نام «حقایق شیعیان» به تعریف و تمجید شیخ احمد احسایی پرداخته، اعتقادات باطلی که بدو منسوب است، را انکار کرده، و بر این عقیده است که دشمنان شیخ، به وی نسبت های ناروایی داده اند و ساحت شیخ از هر گونه عقیده ی خلاف مشهور بزرگان شیعه مبرّا است. وی، انحراف فکری به وجود آمده پس از سیّد کاظم رشتی را به برخی از شاگردان فرومایه ی سیّد نسبت می دهد و مدّعی است که شیخ و سیّد و طرفداران حقیقی آنان، از این نوع ادّعاها،

۱- ر.ک: إحقاق الحق، ص ۱۶۷ - ۲۲۳.

۲- ر.ک: قرنان من الاجتهاد والمرجعیه فی أسره الإحقاقی، مقدمه و حواشی «دیوان اشعار نیّر تبریزی» به قلم میرزا عبدالرسول احقاقی؛ آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، ص ۱۷۵ - ۱۷۸.

بیزارند و در حقیقت، خودِ علمای شیخیّه بودند که به جنگ مدّعیان «رکنیّت» یا «ناطقیّت» و «بابیّت» رفته اند.(۱)

۱- ر.ک: حقایق شیعیان . برای آگاهی بیش تر خوانندگان از مطالب کتاب، فهرست مندرجات آن را نقل می کنیم: شیخ احسایی و قضاوت های تاریخ، شیخ احسایی و اصول الدین؛ شیخ احسایی و امام غایب؛ شیخ احسایی و طریقه ی اصولی و اخباری؛ شیخ احسایی و حکما و فلاسفه؛ شیخ احسایی و رکن رابع؛ عداوت بابیّه و بهاییه با شیخ احسایی و طرفداران حقیقی او؛ شیخ احسایی و شریعت مقدّس حضرت خاتم الأنبیاء صلی الله علیه وآله، شیخ احسایی و کلّی بودن امام؛ شیخ احسایی و نام شیخی و کشفی؛ شیخ احسایی و معاد جسمانی؛ شهادت دانشمندان بزرگ اسلام درباره ی حضرت شیخ بزرگوار. او، قسمتی از اجازه نامه های سیّد مهدی طباطبایی بحرالعلوم و شیخ جعفر نجفی کبیر و شیخ حسین آل عصفور و میرزا مهدی شهرستانی و سیّد آقا علی طباطبایی و میرزا محمّد باقر خوانساری را درباره ی شیخ احسایی آورده است و کتاب را با عنوان «پس از شیخ احسایی» و بر شمردن کتب و تألیفات شیخ، به پایان برده است. نویسنده، در موضوع «پس از شیخ احسایی» نوشته است: «بعد از مرحوم شیخ احسایی، شاگردان و طرفداران وی، همگی، یکدل و یک زبان، در کمال اتّحاد و اتّفاق، از یک طرف، نظریّه و مشرب شیخ را در حکمت الهی و فضایل و مناقب آل بیت اطهارعلیهم السلام ترویج می دادند و از طرف دیگر، از جانب استاد بزرگوارشان مدافعه می کردند و بهتان و افترای مدّعیان را رد می نمودند و در میان ایشان تا آخرین نفس، اختلافی پدید نیامد، به جهت این که صحبت واحد ناطق و رکن رابعی در بین نبود تا این که هر کدام، برای خود، رتبه و مقامی را ادعا بنماید، بلکه عموم تلامذه ی آن بزرگوار، در عرض واحد، دارای رسائل و رأی و مریدانی بودند. مرحوم شیخ علینقی (فرزند شیخ) در کرمانشاه، مرحوم سیّد کاظم رشتی و مرحوم میرزا حسن گوهر، در کربلا، و مرحوم ملاّ محمّد حجّه الاسلام، در تبریز، و مرحوم ملاّ عبدالرحیم، در قلعه شیشه (قره باغ) و امثال ایشان، در انحای بلاد که هر کدام را حوزه و تابعی بود و در شهر و حومه ی خویش، مرجع و پیشوا بودند. آری، در مرکز، یعنی کربلای معلّی، مرحوم سیّد کاظم رشتی، حوزه ی علمیّه اش بزرگ تر و احترام اش نزد همدوشان خود بیش تر بوده، اما پس از مرحوم سیّد کاظم رشتی، میان شاگردان او اختلاف شدید واقع شد. و علّت اش، همان بروز عقیده ی بابیّت و رکنیّت (ناطقیّت) بود که چند نفر از شاگردان فرومایه ی آن مرحوم ابتکار نموده، هر یک به عنوان خاصّی، نیابت خاصّه را ادّعا کردند و همهمه و غوغایی در جامعه ی تشیّع انداختند و این سلسله ی پاک را آلوده ساختند...».ر.ک: حقایق شیعیان، ص۵۴ -۵۵. خوانندگان محترم، توجّه دارند که حتّی به اعتراف این نویسنده ی شیخی مسلک نیز، شاگردان سیّد کاظم - که شیخی بودند - بستر پیدایش بابیّت و رکنیت شده اند.

تفاوت آرا میان شیخیّه ی کرمان و آذربایجان

شیخیّه ی کرمان و آذربایجان، در اعتقادات، خود را پیرو آرای شیخ احمد احسایی و سیّد کاظم رشتی می دانند، امّا در فروع دین و اعمال، با هم اختلاف نظر دارند. کرمانی ها، از شیوه ی اخباریگری پیروی می کنند و به تقلید از مراجع اعتقاد ندارند، امّا شیخیه ی آذربایجان، به اجتهاد و تقلید معتقدند و از مراجع تقلید خودشان پیروی می کنند.

البته، در عقاید نیز شیخیّه ی آذربایجان بر خلاف شیخیّه ی کرمان، خود نیز به اجتهاد می پردازند و آرای شیخ احمد و سیّد کاظم را بر اساس تلقّی خویش از احادیث تفسیر می کنند.

از دیگر اختلافات کرمانی ها و آذربایجانی ها، مسئله ی «رکن رابع» است. شیخیّه ی کرمان، اصول دین را چهار اصل توحید و نبوت و امامت و رکن رابع می دانند، امّا شیخیّه ی آذربایجان، به شدّت، منکر اعتقاد به رکن رابع هستند(۱) و اصول دین را پنج اصلِ توحید و نبوّت و معاد و عدل و امامت

۱- ر.ك: احقاق الحق، ص ۱۶۷ – ۲۲۳.

می دانند. آنان، چنین استدلال می کنند که شیخ احمد احسایی، در ابتدای رساله ی حیاهالنفس، و سیّد کاظم رشتی در اصول عقایـد، اصول دین را پنـج اصـل مـذکور می داننـد و در هیـچ یک از کتب و رسائل این دو نفر، نامی از رکن رابع برده نشـده است.(۱)

د) شیخیه ی «بابیّه»

از رویـدادهای مهم در فرقه ی شیخیّه پس از درگـذشت سیّد کـاظم رشتی، ادّعـای جانشـینی وی از سـوی میرزا علی محمّد شیرازی و اعلام حمایت برخی از عالمان شیخی و شاگردان سیّد از او بوده است. آن ادّعا و این اعلام حمایتِ نا میمون، منشأ بسیاری از انحرافات عقیدتی و کفر و ارتداد رییس گروه و سایر طرفداران وی گردیده است.

چنـان که اشـارت رفت، ادّعای «شـیعه ی کامل» یا «رکن رابع» و «ناطقیت» در میان فرقه ی شـیخیّه، زمینه ساز ادّعای «بابیّت» و پذیرش آن از سوی جمعی از طرفداران این فرقه شد که خود، فرقه ی مسـتقلی دیگری را تشکیل دادند و به نام «بابیّت» شناخته شده اند.

ادّعای دروغین «بابیّت»، هر از چند گاهی، از زمان ائمّه علیهم السلام تا قرن حاضر، کم و بیش رواج داشته است، امّا هیچ یک از مـدّعیان دروغین آن، به انـدازه ی میرزا علی محمّـد باب، جامعه ی اسـلامی را به انحراف نکشانـد. علاوه بر آن - چنان که خواهد آمد - میرزا علی محمّد باب، غیر از ادّعای دروغین بابیّت،

۱- ر.ک: حقایق شیعیان، ص ۷ - ۴۷؛ کلمه ای از هزار، ص ۶۴ — ۶۶ (نقل از: آشنایی با فرق و مذاهب، ص ۱۷۸_ ۱۷۹).

ادّعای دیگری را مطرح کرد که زمینه ساز فرقه ی دیگری به نام «بهائیت» شد.

به توفیق الهی، در ادامه ی این سلسله مقاله ها، جوانب موضوع را پیگیری می کنیم. اینک به معرّفی فرقه ی «بابیّه» می پردازیم.

بنیانگذار فرقه ی «بابیه»

فرقه ی «بابیّه» به دست میرزا علی محمّد شیرازی، ملقّب به «باب» تأسیس شد. بابیّه، او را «حضرت اعلی» و «نقطه ی اولی» هم لقب داده اند. وی، فرزند سیّد رضای بزّاز است.(۱) او، در یکم محرم سال ۱۲۳۵ هجری، مطابق با ۱۳ اکتبر ۱۸۱۹ میلادی، در شیراز به دنیا آمد.(۲) مادر او، فاطمه بیگم نام داشت. در طفولیّت، پدرش وفات کرد و او تحت حمایت عموی خود حاجی سیّد علی تربیت یافت.

وی، تحصیلات ابتدایی اش را در شیراز آغاز کرد و در نوجوانی به بوشهر رفت و نزد شخصی به نام شیخ محمّد که به «شیخ عابد» شهرت داشت، به

۱- در کتاب آیین باب، ص ۴، آمده است: «پدرسیّد علی محمّد، سیّد علی رضا و نام جدّش سیّد ابراهیم پسر سیّد فتح الله است. و خودِ «باب» هم در کتاب بین الحرمین، نامِ خود و نیاکان اش را چنین نوشته است.

۲- باب» در کتاب بین الحرمین، درباره ی زمان ولادت اش آورده است: «و انّه لعبد قد ولد فی یوم اوّل المحرّم من سنه ۱۲۳۵...». بعضی هم نوشته اند که میرزا علی محمّد شیرازی، در یکم محرّم ۱۲۳۶ هجری قمری (نهم اکتبر ۱۸۲۰ میلادی) در شیراز به دنیا آمد و در ۲۷ شعبان سال ۱۲۶۶ هجری قمری (نهم ژوئیه سال ۱۸۵۰ میلادی) در نزدیکی ارگ تبریز، در سنّ سی سالگی، تیرباران شده است. ر.ک: لغت نامه ی دهخدا، ج ۹، ص ۳۲.

تحصیل پرداخت.(۱)

شیخ عابد که از شاگردان شیخ احمد احسایی و سیّد کاظم رشتی بود(۲) در بوشهر (ایران) به تعلیم و تربیت و تدریس اشتغال داشت. سیّد علی محمّد، نزد او، به خواندن و نوشتن پرداخت و قسمتی از ادبیات فارسی و عربی و کلّیات مطالب و آموزه های شیخیه را آموخت و بدین ترتیب از همان دوران، با نام رؤسای شیخیّه (احسایی و رشتی) آشنا شد.

تحصیل و تجارت «باب»

تحصیلات سیّد علی محمد، اندک بود. او، در نوشتن مطالب به زبان فارسی و بویژه عربی، دچار اشتباهات فاحش شده که نشانه ی عدم اطّلاع کافی وی از ادبیات زبان عربی و فارسی است. او، پس از مدّتی کوتاه که به تحصیل پرداخته بود، دست از آن کشید و در هفده سالگی، همراه دایی خویش، میرزا سیّد علی تاجر، شغل پدر را پیشه ی خویش ساخت.(۳) وی، حدود پنج سال در «بوشهر» که دارای هوایی گرم است، اقامت گزید و با داد و ستد در بندر بوشهر، زندگی خویش را می گذراند.

۱- بعید نیست که مخاطبِ «باب» در این عبارت: «إنّ یا محمّـد معلّمی، لاتضربنی فوق حدّ معیّن...»، معلّم وی، همین شیخ محمّد عابد باشد. (این عبارت در کتاب بیان عربی، ص ۲۵، آمده است.)

۲- ر.ک: تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص ۶۳ - ۶۴.

۳- ر.ک: مقاله ی سیّاح، ص ۵. این کتاب، تألیف عباس افندی (پسر بزرگ حسینعلی بهاء) است که نام های دیگری هم مانند سرگذشت یک مسافر، روزنامه ی یک مسافر، شرح سیّاح دارد. بنا به نقل مؤلف الکواکب الدریه، ص ۷، این کتاب در بمبئی (هندوستان) و نیز از سوی ادوارد براون در انگلستان به چاپ رسیده است.

برخی آورده اند، چون وی، مجذوب مسایل مذهبی بود، در پناه قیافه ی محجوب و چهره ی زیبا و حسن خلق و سلوک با مردم، توانست عدّه ای را به سوی خود جلب کند.(۱)

حضور در مجلس درس سیّد کاظم رشتی

سیّد علی محمّد، پس از توقّف پنج ساله در بوشهر، با رها کردن تحصیل و تجارت، به شیراز بازگشت و از آن جا به مکه سفر کرد، سپس برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام و تحصیل علم، به کربلا رفت و در آن جا، به جهت سنخیّت فکری و شنیدن آوازه ی سیّد کاظم رشتی - شاگرد و جانشین و مفسّر آرای شیخ احمد احسائی - به وی گرایش پیدا کرد.

چنان که پیش از این آورده ایم، شیخ احمد احسایی، معتقدات باطل اش را به بعضی از شاگردان اش، از جمله سیّد کاظم رشتی انتقال داد. از مهم ترین آن افکار، در ارتباط با بحث ما، ترکیب معجونی از افکار غلوآمیز درباره ی ائمّه ی اطهار علیهم السلام و این که آنان «مظاهر تجسّم یافته ی خدا» یا «خدایان مجسّم»اند و این که لازم است در هر زمان، یک نفر میان مردم و امام زمان، «باب» و «واسطه ی فیض روحانی» باشد، می توان یاد کرد.

سیّد علی محمّد، در مدّت توقّف خود در کربلا - که ظاهراً، دو یا سه سال طول کشید - در سلک شاگردان و مریدان سیّد کاظم رشتی در آمد و مورد توجّه استادش قرار گرفت.(۲)

۱- ر.ک: لغت نامه ی دهخدا، ج ۹، ص ۳۲.
۲- بعضی از نویسندگان بابی و بهایی، تحصیل سیّد علی محمّد «باب» را جز از مکتب انکار کرده اند و نسبت «امّی» به وی داده اند. به عنوان نمونه، حاجی میرزا جانی کاشانی، مؤلّف «نقطه الکاف» ضمن ردّ شرکت «باب» در درس سیّد کاظم رشتی، ادّعا کرده که وی گاهی به مجلس موعظه ی او می رفته است و حتّی در صفحه ی ۱۰۹ تصریح می کند: «نفسی که امّی بوده، یعنی سواد عربیّت درستی نداشته [است]...»، ولی با توجّه به اسناد تاریخی، جایی برای چنین ادّعایی باقی نمی ماند.

وی، در مدّتی که نزد سیّد کاظم رشتی شاگردی می کرد، با مسائل عرفانی، و تفسیر و تأویل آیات قرآن و احادیث و مسائل فقهی به روش شیخیّه، آشنا شد و از آرای شیخ احسایی هم آگاهی یافت.(۱) علاوه، هنگام اقامت در کربلا، از درس ملّا صادق خراسانی که او نیز مذهب شیخی داشت، بهره گرفت و چندی نزد وی بعضی از کتب ادبی متداول آن ایّام را فرا گرفت.(۲)

سیّد علی محمّد، در سال ۱۲۵۷ هجری قمری به شیراز بازگشت و هرگاه فرصت می یافت، کتاب های دینی را مطالعه می کرد. به گفته ی خودش:

و لقد طالعتُ سَنا بَرق جعفر العلوی و شاهدتُ بواطن آیاتها؛(۳)

همانا، کتاب «سنابرق» اثرِ سیّد جعفر علوی [مشهور به کشفی] را خواندم و باطن آیات اش را مشاهده کردم».

ریاضت غیرشرعی، گام نخست انحراف

سیّد علی محمّد شیرازی، پیش از ابراز ادّعاهای دروغین خویش، به ریاضت های سخت و بی فایده مشغول گردید. وی، در ایّامی که به تجارت پرداخته بود، کم کم، دست از آن کشید و در آن ایّام، ذوق ریاضت و ذکر و

۱- ر.ک: أسرار الآثار خصوصی، ج ۱، ص ۱۹۲ - ۱۹۳.

۲- ر.ک: همان، ج ۴، ص ۳۷۰.

۳- ر.ک: ظهور الحق، ج ۳، ص ۴۷۹. این کتاب، از جمله کتاب های فرقه بهاییه است که در مصر به چاپ رسیده است.

فکر و مراقبه ی غیر شرعی که شیوه ی دراویش و صوفیه بود، در سرش افتاد و لذا به ریاضت های غیر شرعی و غیر معمول و طاقت فرسا پرداخت. شاید از همین رو باشد که بعضی گفته اند، انجام دادن ریاضت های سخت، اعتدال مزاج و حواس او را بر هم زد و اختلالی در افکارش پدیدار گردید. در این باره آورده اند:

روزها، در آن آفتاب گرم که حدّتی به شدّت دارد، سر برهنه ایستاده به دعوت عزائم، عزیمت تسخیر شمس داشتن، تا تأثیر حرارت شمس، رطوبت دماغ اش را به کلّیه، زایل، به روز شمسات اش نایل ساخت.(۱)

از همان سنین نوجوانی، علامات عدم تعادل روحی در او آشکار بود. به کارهای غیر متعارف دست می زد، و طبیعتاً، خرافه گرا بود. به «اوراد» و «طلسمات» - که رمّالان و افسونگران نادان و حرفه ای، جهت ارتزاق و گول زدن ساده لوحان به کار می بردند - سخت علاقه مند و پا بند بود و گاه با همین طلسمات بی اساس و اوراد - به زعم خود - به تسخیر جنّ و یا تسخیر «قوای فلکی» و «روح خورشیدی» می پرداخت! چنان که در هوای گرم تابستان بوشهر، هنگام بلندی آفتاب، بر بالای بام می ایستاد و برای تسخیر آفتاب، اوراد مجعوله می خواند و حرکات ریاضت کشان قدیم هندی را تقلید می نمود».(۲)

پس وی، گذشته از دل بستگی به اندیشه های شیخی و باطنی، به «ریاضت کشی» نیز مایل بود و به هنگام اقامت در بوشهر، در هوای گرم

ص:۶۸

۱- ر.ک: روضه الصّفاء ناصری، ج ۱۰، ص ۱۲۷۰_ ۱۲۷۴.

۲- ر.ک: خاتمیت پیامبر اسلام، ص ۴۱؛ تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص ۶۶.

تابستان، از سپیده دم تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عصر، بر بام خانه رو به خورشید، اورادی می خواند.(۱)

این وضعیّت، تأثیر زیادی در روحیّه ی او باقی گذاشت و زمینه ی انحراف اعتقادی را فراهم ساخت.

ماجرای پیدایش فرقه ی «بابیّه»

ادّعای «بابیّت» زمانی آغاز شد که سیّد کاظم رشتی از دنیا رفت و سیّد علی محمّد شیرازی جانشین وی شد. همان گونه که در قسمت پیشین مقاله گفته شد، «شیخیه»، در معارف دینی، فقط به چهار رکن اعتقاد دارند: ۱- توحید؛ ۲- نبوّت؛ ۳- امامت؛ ۴- اعتقاد به شیعه ی کامل (رکن رابع) که نیابت خاصّه ی امام زمان علیه السلام مخصوص او است.

آنان معتقدند که طریق نیابت خاصه، پس از نوّاب چهارگانه (۱- عثمان بن سعید عمروی؛ ۲- ابوجعفر محمد بن عثمان؛ ۳- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی؛ ۴- ابوالحسن علی بن محمد سمری) برخلاف اعتقاد فقیهان و محدّثان شیعه، مسدود نشده و همچنان راه نیابت خاصّه، مفتوح است.

شیخیّه، شیخ احمد و سپس سیّد کاظم رشتی را نایب خاصّ امام زمان علیه السلام می دانستند و نیز معتقد بودند که امام زمان علیه السلام در عالم موهومی به نام «هورقلیا» زیست می کند و آن گاه که پروردگار اراده فرماید، از آن جا نزول می کند و به وظیفه ی اصلاح عالم از مفاسد، قیام می کند. این اعتقادات، نزد علمای امامیّه باطل است. طبق نصوص قطعی، مهدی موعود علیه السلام در همین عالم

۱- ر.ک: تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص ۶۷.

خاکی و در بدن عنصری است و به زندگی طبیعی خود به حفظ الهی، ادامه ی حیات می دهد تا مشیّت خداوند بر قیام و ظهور او تعلّق گیرد.

بعد از وفات سیّد کاظم رشتی در سال ۱۲۵۹ یا ۱۲۶۰ هجری قمری، ابتدا معلوم نبود چه کسی جانشین وی در رکن رابع (یعنی «شیعه ی کامل») خواهد بود. از این رو، اغلب شاگردان وی، از قبیل ملّا حسین بشرویه، ملّا علی بسطامی، حاج محمّد علی بارفروشی، آخوند ملاّ عبدالجلیل ترک، میرزا عبدالهادی، میرزا محمّد هادی، آقا سیّد حسین یزدی، ملّا حسن بجستانی، ملّا بشیر، ملّا باقر ترک، ملّا احمد ابدال،... چهل روز در کوفه به سر بردند و در صدد بر آمدند که یک وجود فوق العاده را بیابند به گونه ای که اگر از استادشان بالاتر نباشد، لااقل با او برابری کند و جانشین وی گردد. بسیاری از این افراد، پیش از آن که از هم جدا شوند، هم پیمان و هم قَسَم گشتند که اگر به یافتن کسی که قرآن و استادشان سیّد کاظم رشتی خبر داده، موفّق شدند، نتیجه ی تحقیقات شان را به هم اطّلاع دهند.(۱)

از سوی دیگر، چندنفر نامزد چنین منصبی شدند که از جمله ی آنان، حاجی محمّد کریم خان کرمانی، میرزا حسن گوهر، میرزا باقر، میرزا علی محمّد شیرازی و... بودند. این امر، سبب اختلاف و پراکندگی در فرقه ی شیخیّه گردید.

در این میان، ملّا حسین بشرویه - که مجذوب لباس زهد و پرهیزکاری (ظاهری) سیّد علی محمّد شیرازی شده بود - قرار گذاشت که نامِ او را بلند کند. بدین منظور، با عدّه ای از شاگردان سیّد کاظم صحبت کرد تا در تعیین

۱- ر.ک: لغت نامه ی دهخدا، ص ۳۳.

شخص شایسته ای برای جانشینی سیّد کاظم کوشش کنند و خود اظهار داشت: «این کار، جز از راه مکاشفه به دست نخواهد آمد.» لذا به مسجد کوفه رفت و چلّه نشست و پس از یک اربعین بیرون آمد و گفت: «مکاشفه ای صورت نگرفت.» بار دیگر، چهل روز در مسجد کوفه به عبادت پرداخت و سپس از مسجد بیرون آمد و اظهار داشت: «مکاشفه، رخ داد و دریافتم که جانشین بحقّ سیّد کاظم رشتی، سیّد علی محمّد است.»(۱)

۱- این جریان، در ناسخ التواریخ (بخش قاجاریه) جلد سوم، با تفصیل بیش تری آمده است. ر.ک: لغت نامه ی دهخدا، ج ۹، ص ۵۱. علاوه بر آن، مؤلّف «نقطه الکاف» در صفحه ی ۱۰۵، چنین آورده است: «... بعد از آن که نجم وجود آن سیّد بزرگوار [حاج سیّد کاظم رشتی] غروب نمود، بعضی از اصحاب با صدق و وفاء آن سرور، نظر به فرمایش آن نیّر اعظم، در مسجد کوفه، مدّت یک اربعین، معتکف گردیده، ابواب ما تشتهی الأنفس را بر روی خود بسته، و روی طلب، بر خاک عجز و نیاز گذارده و دست الحاح به درگاه موجد کلّ فلاح بر آورده و به لسان سرّ و جهد در پیش گاه فضل حضرت رب المتعال عارض گردیده که: بارالها! ما گم شدگان در وادی طلب ایم، و از لسان محبوب موعود به ظهور محبوب ایم، و به جز حضرت تو مقصد و پناهی نداریم. اینک، از تموّج بحربی کران ات مستدعی چنان ایم که حجاب غیریّت را از میانه ی ما و ولیّ ات برداشته، تا چشم فؤاد ما به نور طلعت معرفت اش روشن گردد. دلِ سوخته ای ما را از آتش فراق آن سرور افئده ی موحّدین، به آب وصال اش تسلّی بخش. چون که فرمایش حضرت خداوند رحمان در این خطاب بود به عباد مقبلین خود که «اُدعونی استجب لکم» و لهذا تیر دعای با صدق و اخلاص نقطه انداز پرده ی دعوت، به اجابت رسیده و در عالم اشراق، به تجلّی معرفت جمال غیبی آن شمس وحدت مرآت فؤادش، متجلّی گردیده و بیت طلوع اش را که کعبه ی حقیقت بود، عارف شده، و لهذا قدم طلب در سبیل وصال اش، گذارده و به سوی کشور شیراز جان افزا شتابیده...». نیز ر.ک: لغت نامه ی دهخدا، ج ۹، ص ۳۳.

با انتشار این مطلب، عدّه ای از فرقه ی شیخیّه که با این نوع ادّعا مأنوس بودند، به سیّد علی محمّد شیرازی گرایش بیش تری نشان دادند و وی هم در سال ۱۲۶۰ ه ق در سنّ ۲۵ سالگی، جانشینی استادش سیّد کاظم رشتی را اعلام کرد.

ادّعای «بابیّت»

پس از انتشار جانشین شدن سیّد علی محمّد در سال ۱۲۶۰ ه ق وی، فرصت را غنیمت شمرد، از استقبال عدّه ای از شیخیّه استفاده کرد، پای را از جانشینی استادش فراتر نهاد و در خانه ی خود، در شیراز، نخستین بار دعوت را به ملّا حسین بشرویه آشکار ساخت و خود را «باب» امام دوازدهم شیعیان (یعنی واسطه ی میان مردم و امام زمان علیه السلام) معرّفی کرد. بر این اعتقاد اصرار داشت که برای پی بردن به اسرار و حقایق بزرگ و مقدّس ازلی و ابدی، باید مردم به ناچار از «در» بگذرند و به حقیقت رسند. لذا می گفت: «مردم، باید به من ایمان آورند تا به کمک من - که واقف به اسرار هستم - بر آن اسرار دست یابند.»

ادّعای سیّد علی محمّد شیرازی، چون شگفت آورتر از دعاوی سایر رقیبان بود، واکنش بزرگ تری یافت و نظر گروهی از شیخیّان به سوی او معطوف گشت تا آن که درمدّت پنج ماه، هجده تن - که اغلب آنان از شاگردان سیّد کاظم رشتی و همگی شیخی مذهب بودند - پیرامون اش را گرفتند.(۱) بعدها، سیّد علی محمد، آنان را حروف «حی» نامید.

ص:۷۲

۱- مؤلف الکواکب الدرّیه، اسامی هجده تن را چنین آورده است: حاجی ملاّ محمّد علی بار فروشی (ملقّب به «قدوس»)؛ ملاّ حسین بشرویه (ملقب به «باب الباب»)؛ آقا میرزا محمّد باقر (از خویشان باب الباب که او را «میرزا باقر کوچک» گفتند. گویا، پسر خالوی باب الباب بوده است)؛ آقا محمّد حسن (برادر باب الباب)؛ ملّا علی بسطامی (که سبب ایمان حاج سیّد جواد کربلایی و مبشّر و مبلّغ درعراق عرب بود)؛ قره العین طاهره؛ شیخ محمّد ابدال؛ آقا سیّد حسین یزدی (ولد آقا سید احمد معروف به «کاتب وحی»)؛ میرزا محمّد روضه خوان یزدی؛ سعید هندی؛ ملّا محمد خویی؛ ملّا خدابخش قوچانی (که به سبب کثرت علم و تحقیق، او را ملّا علی رازی گفته اند)؛ ملّا جلیل ارومی؛ ملّا باقر تبریزی (که حامل جعبه و قلم دان و الواح نقطه ی اولی به جهت بهاءالله توسّط ملّا عبدالکریم قزوینی بوده است.)؛ ملّا یوسف اردبیلی؛ میرزا هادی قزوینی؛ میرزا محمّد علی قزوینی (این دو، برادر بودند و در قلعه ی طبرسی (در مازندران) کشته شدند)؛ ملاّ حسین بجستانی (که بعد از قتل باب، دچار تزلزل شد.). ر.ک: الکواکب الدرّیه فی مآثر البهائیه، ج ۱، ص ۴۳. این کتاب، در ۵۷۵ صفحه در سال ۱۳۴۲ هجری قمری درمصر به چاپ رسید. مؤلف، پس از آن که از فرقه ی ضالّه ی بهائیت روی گردانید، ردّیه ای بر این کتاب و عقیده ی سابق خود نوشت که با نام کشف الحیل، در چهار جلد نشر یافته است.

سیّد علی محمّد، غالباً، این حدیث مشهور را می خواند: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها» و مقصودش این بود که همان گونه که رسیدن به خداوند، جز از طریق رسالت و ولایت ممکن نیست، رسیدن به این مراتب هم جز از طریق واسطه، مشکل و غیر ممکن است و او، همان واسطه ی کبرا است.(۱)

نویسنده ی بابی مسلک کتاب «نقطه الکاف» آورده است:

[وی] در سنه ی اوّل، ادّعای بابیّت نمودند و در سنه ی دوم که ادّعای «ذکریّت» فرمودند [!]مقام بابیّت خود را مفوّض به جناب آخوند ملّا حسین [بشرویه] نمودند. لهذا ایشان، «باب» گردیدند و در سنه ی اوّل،

۱- ر.ك: دائرهالمعارف الشیعیه العامّه، ج ۶، ص ۲۰.

«باب الباب» بودند. (کاشانی، ۱۳۲۸ق: ص ۱۸۱)

بر اساس بعضی از گزارش های دیگر، سیّد علی محمّد شیرازی، پس از مراجعت از سفر مکه، به همراه یکی از مریدان اش به نام محمّد علی بارفروشی، وقتی به بوشهر رسید، دستور داد تا در یکی از مساجد این شهر، عبارت «أشهد أنّ عليّاً قبل نبيل «بابُ» بقيّةِ اللّه» را در اذان داخل کنند؛(۱) که تصریح دارد بر این که «علی» قبل از «نبیل» (علی نبیل) که به حساب جُمل با «علی محمّد» برابر می شود - باب امام زمان علیه السلام است.»

علی محمّد شیرازی در تفسیر سوره ی یوسف، آورده است:

يا أيّها الملأ أنا باب إمامكم المنتظر يقول من اتّبعني فإنّه منّي و مَنْ عصاني فإنّ اللّه قد أعدّ له في القيامه ناراً من نار حديد كبيراً. (شیرازی، علی محمد، بی تا: ذیل آیه۵۵ از سوره یوسف)

و نیز آورده است:

يا عباداللّه! اسمعوا نداء الحجّه من حول الباب... (شیرازی، علی محمد، بی تا: ذیل آیه۵۵ از سوره یوسف)

ادّعاهای دروغین دیگر

الف) ادّعای «ذِکریت»

سیّد علی محمّد شیرازی، پس از آن که لقب «باب» را به طور رسمی یدک کشید، در آغاز امر، بخش هایی از قرآن کریم را با روشی که از مکتب شیخیّه آموخته بود، تأویل و تصریح کرد که امام دوازدهم شیعیان، او را مأمور داشته تا جهانیان را ارشاد کند و خویشتن را «ذکر» نامید. مقام «ذکر»

ص:۷۴

۱- ر.ک: بهائیان .

و «فؤاد»، بالاترین مراحل سلوک است. وی، در آغاز تفسیرش بر سوره ی یوسف می نویسد:

اللّه قد قَدَّرَ أنْ یخرجَ ذلک الکتاب فی تفسیر أحسنِ القصص من عند محمّد بن الحسن بن علیّ بن محمّد بن علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی طالبٍ، علی عَبْدِهِ، لیکونَ حجّهالله من عند الذّکر علی العالمین بلیغاً؛ (شیرازی، علی محمد، بی تا: ص۱)(۱) همانا، خدا مقدّر کرده که این کتاب، از نزد محمّد، پسر حسن، پسر علی، پسر محمّد، پسر علی، پسر موسی، پسر جعفر، پسر محمّد، پسر علی، پسر حسین، پسر علی، پسر ابی طالب، بر بنده اش برون آید تا از سوی ذکر (سیّد علی محمّد) حجّت بالغه ی خدا بر جهانیان باشد.

ب) ادّعای «مهدویت»

همین که از دعاوی «بابیّت» و «ذکریّت» مدّتی گذشت و گروهی نزد سیّد علی محمّد شیرازی جمع شدند، وی ادّعای خود را تغییر داد و از «مهدویّت» سخن به میان آورد و گفت:

من ام آن کسی که هزار سال می باشد که منتظر آن می باشید. (کاشانی، ۱۳۲۸ق: ص۱۳۵)

برخی آورده اند، خودِ «باب» از عراق به مکه رفت و چنان که بابیّان گفته اند، در آن جا دعوی مهدویّت خود را علنی ساخت. در اخبار ظهور مهدی علیه السلام آمده است که او، ابتدا در مسجد الحرام، خود را معرفی می کند، او نیز به مکه رفت. سپس به بوشهر بازگشت، رحل اقامت افکند.

۱- نیز ر.ک: دانشنامه جهان اسلام، ج۱، ص۱۷.

مـدّت دعوت قائمیّت و مهدویّت او، حدود دو سال و نیم در آخر زندگی اش بیش نبود و با وجود توبه نامه، در ادّعای خویش ثبات قدم نداشته است.(۱) اندیشـمندان مسلمان، اعم از شیعه و سنّی، کتاب های بسیاری در ردّ این فرقه نوشته اند که در ادامه ی این سلسله نوشتار، تعدادی از آن ها را یادآور خواهیم شد. إن شاء اللّه.

ج) ادّعای «رسالت»

علی محمّـد شـیرازی، به ادّعاهای واهی «بابیّت»، «ذکریّت» و «مهدویّت» بسـنده نکرد، و انحراف و گمراهی را به حدّی رسانید که مقـام ادّعـای مهـدویّت را به مرتبه ی «رسـالت» تبـدیل کرد و مـدّعی نزول کتاب جدیـد و دین نو گردیـد و به گمان خود، احکام جاودانه ی اسلام را با نوشتن کتاب بیان نسخ کرد! وی، در این باره نوشت:

در هر زمان، خداونـد جلّ و عزّ، کتاب و حجّتی از برای خلق مقـدّر فرموده و می فرماید. در سـنه ی هزار و دویست و هفتاد از بعثت رسول اللّه صـلی الله علیه و آله و سلم کتاب بیان و حجّت را ذات حروف سبع [علی محمّد که دارای هفت حرف است] قرار داد. (شیرازی، بی تا: ص۳۹).

آری، بـدین سـان بود که انحراف کوچـک «ادّعـای بـابیّت»، به انحراف بزرگی چون «ادّعای رسالت» منجرّ شـد و عـدّه ای به گمراهی و ضلالت روی آوردند.

وی، خود را برتر از همه ی انبیای الهی می انگاشت و مظهر نفس پروردگار

۱- ر.ك: دایرهالمعارف تشیع، ج ۳، ص ۴ - ۵.

می پنداشت(۱) و عقیده داشت که با ظهورش، آیین اسلام، منسوخ، و قیامت موعود در قرآن، به پا شده است.(۲)

بدین ترتیب، علی محمّد شیرازی، هر از چند گاهی، دعاوی خود را به مقامات بالاتری تغییر می داد و سخنان پیشین را برای یاران اش تأویل می کرد و آنان را در پی خود می کشید.

اعتراض و مناظره ی علما با میرزا علی محمّد

اظهار دعاوی دروغین و تأویلات سخنان و ادّعاهای متناقض، مورد اعتراض شدید علمای دین و بزرگان شیعه در آن عصر گردیده است. برای روشن شدن حقایق و آگاهی بیش تر مردم، جلسات نقد و بررسی و مناظره تشکیل شد که اجمالی از آن ها چنین است:

پس از مراجعت سیّد علی محمّد از سفر مکه به بوشهر، زمانی که هنوز از ادّعای «بابیّت» پا را فراتر نگذاشته بود، به خاطر اعتراض علما و مردم متدین، به دستور والی فارس، در ماه رمضان سال ۱۲۶۱ هجری قمری دستگیر و به شیراز فرستاده شد. در شیراز، پس از تنبیه، نزد امام جمعه ی آن شهر، اظهار ندامت و توبه کرد و به قول یکی از مریدان اش، بر فراز منبر در حضور مردم گفت:

لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غایب بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند... (خاوری، بی تا: ص۱۴۱)

۱- ر.ک: بیان، ص ۱.

۲- ر.ک: لوح هیکل الدین، ص ۱۸ (نسخه ی خطّی).

پس از آن، شش ماه در خانه ی پدری خود، تحت نظر بود و از آن جا به اصفهان و سپس به قلعه ی ماکو تبعید شد. در زمان تبعید در قلعه، با مریدان اش ملاقات و مکاتبه داشت و از این که می شنید، آنان در کار تبلیغِ دعاوی او سعی وافر دارند، به شوق می افتاد و سخنانی را به عنوان کلمات الهی به مریدان عرضه می داشت. وی، کتاب بیان را در همان قلعه نوشت(۱) و مدّعی شد که به وی وحی گردیده است.

دولت محمّد شاه قاجار، برای آن که پیوند او را با مریدان اش قطع کند، در صفر ۱۲۶۴ وی را از قلعه ی «ماکو» به قلعه ی «چهریق» در نزدیکی ارومیه، منتقل کرد. در اواخر سلطنت محمّد شاه، به دستور حاجی میرزا آغاسی (وزیر محمّد شاه) سیّد علی محمّد را از قلعه ی چهریق به تبریز بردند و با حضور ناصرالدین میرزا – که در آن وقت ولی عهد بود – و چندتن از علما، مجلسی را ترتیب دادند و سیّد علی محمد را در آن مجلس حاضر کردند. علی محمّد، در آن جلسه، آشکارا از مقام «مهدویّت» خود سخن گفت و ادّعای «بابیّت» امام زمان را که پیش از آن، بدان تصریح کرده بود، به «بابیّت علم خداوند» تأویل کرد و چون از او درباره ی برخی مسایل دینی پرسیدند، از پاسخ فرو ماند.

در آن جلسه که ولی عهد و عدّه ای از علمای تبریز، از جمله حاجی ملّا محمود و ملّا محمّد مامقانی و...، حضور داشتند، آخوند ملاّ محمّد گفت: «سیّد! از معجزه و کرامت چه داری؟». سیّد پاسخ داد: «اعجاز من، این است که برای عصای خود؛ آیه نازل می کنم.» و به خواندن این فقره آغاز کرد:

۱– ر.ک: نظر اجمالی در دیانت بهائیت، ص ۱۳.

«بسم اللّه الرحمن الرحیم. سبحان اللّه القدّوس السبّوح الذی خلق السماوات والأرض کما خلق هذه العصا آیهً من آیاته»!

وی، اِعراب برخی کلمات را غلط خوانـد. مثلاً «تاء» در «السـماوات» را به فتـح قرائت کرد و چون به وی تذکر دادند که آن را به کسره بخواند، وی، ضاد در «الأرض» را مکسور خواند!

در این میان، امیر اصـلان خان که در مجلس حضور داشت گفت: «اگر این قبیل فقرات از جمله ی آیات شمرده شود، من هم می توانم تلفیق کنم و گفت:

«الحمد لله الّذی خلق العصا کما خلق الصّباح والمساء»!(۱)

گزارش تفصـیلی این جلسه، در منابع تاریخی آمـده است. نیکلا، در تاریخ خود، و نیز ناسخ التواریخ، با بسط بیش تری آن را آورده است.(۲)

تنبیه و توبه ی «باب»

پس از آشـکار شدن عجز سیّد علی محمد در اثبات ادّعای خود، وی را چوب زدند و تنبیه کردند. او، از دعاوی خویش تبرّی جست و اظهار پشیمانی کرد. سپس توبه نامه ای تنظیم کرد و به قصد طلب عفو، برای شاه ارسال داشت.

متن توبه نامه ی «باب» که نسـخه ی اصـلی آن در کتابخانه مجلس شورای اسـلامی ایران، نگهـداری می شود و خطاب به شاه قاجار نوشته شده – و یکی

۱- ر.ک: ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۴.

۲- ر.ک: ناسخ التواریخ، بخش قاجاریه، ج۲؛ شیخیگری، بابیگری، ص ۲۰۵ – ۲۰۶؛ لغت نامه ی دهخدا، ج ۹، ص ۴۴ – ۴۷.

از مریدان اش در کتاب خود آورده(۱) - به این شرح است:

فداک روحی. الحمد للّه کما هو أهله و مستحقّه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافّه ی عباد خود شامل گردانیده. فحمداً له ثمّ حمداً که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفت اش عفو از بندگان و ستر بر مجرمان و ترحّم به داعیان [یاغیان] فرموده. أُشهِدُاللّهَ و مَنْ عِنده که این بنده ی ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگرچه بنفسه، وجودم ذَنبِ صِرف است، ولی چون قلب ام، موقن به توحید خداوند، جلّ ذِکرُه، و به نبوّت رسول او و ولایت اهل ولایت او است، و لسان ام، مقرّ بر کلّ ما نزل من عندالله است، امید رحمت او را دارم و مطلقاً، خلاف رضای حق را نخواسته ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود، از قلم جاری شده، غرض ام عصیان نبوده و در هر حال، مستغفر و تائب ام حضرت او را.

و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادّعایی باشد و أستغفراللّهَ ربّی وأتوب الیه من أن یُنسَب إلَیّ أمرٌ.

و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده، دلیل بر هیچ امری نیست و مدّعی نیابت خاصّه حضرت حجهالله علیه السلام را محض ادّعا مبطل [می دانم] و این بنده را چنین ادّعایی نبوده و نه ادّعای دیگر.

مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت، چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات سلطانی و رأفت و رحمت خود، سرفراز فرمایند. والسّلام

۱- ر.ک: کشف الغطاء، ص ۲۰۴ – ۲۰۵.

آشوب و قتل و غارت بابیّان

بدین سان، سیّد علی محمّد از دعاوی خود، بازگشت، ولی توبه ی او، صوری بود. پیش از توبه ی اخیر، در شیراز نیز بر فراز منبر و در برابر مردم، نیابت و بابیّت خود را انکار کرد، امّا چیزی نگذشت که ادّعاهای بالاتری را به میان آورد و از پیامبری و رسالت خویش سخن گفت.

در اواخر سلطنت محمّد شاه و پس از مرگ او (۱۲۶۴) از سوی مریدان سیّد علی محمّد، آشوب هایی در کشور پدید آمد که از جمله، رویداد قلعه ی شیخ طبرسی در مازندران بود. در این آشوب، جمعی از بابیّان به رهبری ملّا حسین بشرویه و ملّا محمّد علی بارفروشی، قلعه ی طبرسی را پایگاه خود قرار دادند و اطراف آن را خندق کندند و خود را برای جنگ با قوای دولتی آماده ساختند. از سوی دیگر، بر مردم ساده دل که در پیرامون قلعه زندگی می کردند به جرم «ارتداد» هجوم آورده، به قتل و غارت ایشان می پرداختند. یکی از بابیّان می نویسد:

جمعی رفتند و در شب، یورش برده، دِه را گرفتند و یکصد و سی نفر را به قتل رسانیدند. تتمّه، فرار نموده، دِه را حضراتِ اصحاب حق، خراب نمودند و آذوقه ی ایشان را جمیعاً به قلعه بردند. (کاشانی، ۱۳۲۸ق: ص۱۶۲)

آنان چنین می پنداشتند که یاران مهدی موعودند و به زودی، جهان را در تسخیر خود خواهند گرفت و بر شرق و غرب، فرمانروایی می کنند. همان فرد می نویسد:

حضرت قدّوس [محمّد علی بارفروشی] می فرمودند که «ما هستیم سلطان بحق، و عالم، در زیر نگین ما می باشد و کلّ سلاطین مشرق و مغرب، به جهت ما خاضع خواهند گردید». (کاشانی، ۱۳۲۸ق: ص۱۶۲)

پس میان ایشان و نیروی دولتی جنگ در گرفت و فتنه ی آنان با پیروزی

قوای دولت و کشته شدن ملّا محمّد علی بارفروشی در جمادی الثانیه ۱۲۶۵ پایان گرفت.

در زنجان نیز شورشی به سرکردگی ملّا محمّد علی زنجانی (در سال ۱۲۶۶ ه) پدید آمد که به شکست بابیّان انجامید.

در تهران نیز گروهی از بابیّان به رهبری علی ترشیزی بر آن شدند تا ناصرالدین شاه و امیرکبیر و امام جمعه ی تهران را به قتل رسانند، امّا نقشه ی آنان کشف شد و سی و هشت تَن از سران بابیّان، دستگیر و هفت تن از آنان کشته شدند.

شگفت آن که مریدان سیّد علی محمّد، در جنگ های قلعه ی طبرسی و زنجان، از مسلمانی دم می زدند و نماز می گزاردند و از «بابیّت» سیّد علی محمّد جانب داری می کردند.(۱)

ظاهراً، در آن هنگام، هنوز ادّعای مهدویّت و نبوّت وی به آنان نرسیده بود. از این رو، به اعتراف وقایع نگاران بابی، برخی از بابیّان به محض این که در «بدشت» از ادّعای مهدویّت سیّد علی محمّد و تغییر احکام اسلام با خبر شدند، به شدّت از او روی گرداندند.(۲)

فتوای علما برای اعدام باب

پس از مرگ محمّد شاه و بالا گرفتن فتنه ی بابیّه، میرزا تقی خان امیرکبیر (صدر اعظم ناصرالدین شاه) مسامحه در کارِ سیّد علی محمّد باب را روا ندید

۱- ر.ک: تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ج ۱، ص ۱۶۳ و ۱۹۵.

۲- ر.ک: همان، ج ۱، ص ۱۳۰.

و تصـمیم گرفت او را در ملأ عام به قتل رسانـد و از این راه، آتش شورش ها را فرو نشانـد و برای این کار، از برخی علما فتوا خواست، ولی به گفته ی ادوارد براون:

دعاوی مختلف و تلوّن افکار و نوشـته های بی مغز و بی اساس و رفتار جنون آمیز او، علما را بر آن داشت که به علّت شبهه ی خبط دماغ، بر اعدام وی رأی ندهند.(۱)

بـا وجود این، برخی از علما که احتمال خبط دماغ درباره ی سـیّد علی محمـد را نمی دادنـد و او را مردی دروغگو و ریاسـت طلب می شمردند، به قتل وی فتوا دادند و سیّد علی محمّد به همراه یکی از پیروان اش، در بیست و هفتم شعبان ۱۲۶۶ در تبریز تیرباران شد.(۲)

با اعـدام باب، همه ی قضایای این طایفه به پایان نرسـید، بلکه عـدّه ای از طرفداران، باز به تبلیغ این مرام ادامه دادند تا آن که سرانجام کارشان با ادّعای واهی شخص دیگری به نام حسین علی نوری گره خورد و مسلک «بهاییت» پی ریزی شد.

به توفیق الهی، موضوع «بابیّت» را با معرّفی بخشی از کتاب هایی که در ردّ این فرقه ی ضالّه نشر یافته، پی می گیریم.

ص:۸۳

۱- ر.ک: بهائیان، ص ۲۵۲.

۲- ر.ک: دانشنامه ی جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۸-۱۹؛ الموسوعه الذهبیه للعلوم الإسلامیه، ج ۷، ص ۵۵۴-۵۵۵.

مهدویّت و فرقه های انحرافی (فرقه شیخیه)

- احمد عابدی

ص:۸۵

مقدمه

مکتب شیخیّه (کشفیه - پایین سری) در اوایل قرن ۱۳ ه .ق به وسیله احمد بن زین الدین معروف به «شیخ احمد احسایی» (۱۱۶۶ - ۱۲۴۱ ق) پدید آمد. مکتبی که نه تنها خود دستخوش تحولات زیاد گردید؛ بلکه باعث به وجود آمدن تحولات بسیار دینی و اجتماعی و حتی نظامی در کشور ایران شد و بذر بابیت و بهائیت پاشیده گردید.

شیخ احمد احسایی، گرچه در حوزه های علوم دینی حضور داشت؛ اما کمتر به درس اساتید حاضر می شد و مدعی بود که در فراگیری علوم، شاگرد کسی نبوده و تنها آنچه را می داند از راه خواب به دست آورده است. شاگردان او نیز این ادعا را درباره استاد خود تصدیق می کردند.(۱) این نکته به رغم آن که حکایت از نوعی بلوغ و رشد فکری دارد، می تواند نشانگر نقطه ضعفی نیز باشد؛ زیرا برخی از علوم و معارف، چیزی نیستند که در قالب

۱- ر.ك: دلیل المتحیرین، ص ۲۲؛ فهرست، ج ۱، ص ۱۴۱؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵۹۰.

الفاظ و مفاهیم قرار گرفته و هر کسی بتواند بدون استاد آنها را به دست آورد. همان طور که در مورد فلسفه و عرفان همیشه تذکر داده اند که خواندن این درس ها، بدون استاد موجب زحمت برای خود و دیگران می گردد. پیروان شیخیه، چنان در حق شیخ احمد مبالغه کرده که ادعا نموده اند: شیخ خدمت حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه الشریف رسیده است.(۱) این در حالی است که حتی برخی از بزرگان، به انحراف و بلکه تکفیر شیخ احمد، حکم داده اند.

بدن هور قلیایی

یکی از مهم ترین اندیشه های شیخ احمد احسایی «بدن هُور قِلیایی» است که این بدن در شهر «جابُلقا و جابُرسا» قرار دارد. او به گمان خود، با این نظریه سه مسأله مهم دینی و عمیق فلسفی را تحلیل نموده است؛ یعنی، معراج جسمانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، حیات امام زمان علیه السلام در طول بیش از ده قرن و معاد جسمانی را با این عقیده تفسیر کرده و هر سه را از یک باب می داند. او نه تنها زمین محشر را «هور قلیایی» می داند؛(۲) بلکه معتقد است که امام زمان علیه السلام نیز با بدنی غیر عنصری و تنها هور قلیایی و در شهر «جابلقا و جابرسا» زندگی می کند. برای روشن شدن بحث لازم است در ابتدا این واژگان نامأنوس و مأخذ آنها را توضیح دهیم؛ سپس دیدگاه شیخیه را نقل کرده، آن گاه به نقد و بررسی آن بپردازیم.

۱- ر.ک: روضات الجنات، ج ۱، ص ۹۱.

۲- ر.ک: ارشاد العوام، ج ۲، ص ۱۵۱.

واژه شناسی

عبدالکریم صفی پور می گوید:

«جابلص (بفتح باء و لام یا به سکون لام) شهری است به مغرب و لیس و راءه انسیّ، و جابلق شهری است به مشرق برادر جابلص». (صفی پور، بی تا: ج۱، ص۱۵۶)

اما وی اشاره ای به هورقلیا ننموده است. در پاورقی برهان قاطع آمده است:

«هورقلیا ظاهراً از کلمه عبری «هبل» به معنای هوای گرم، تنفس و بخار و «قرنئیم» به معنای درخشش و شعاع است، و کلمه مرکب به معنای تشعشع بخار است» (خلف تبریزی، بی تا: ج۴، ص۲۳۹۱).

خلف تبریزی گوید:

«جابلسا (بضم بای ابجد و سکون لام و سین بی نقطه بألف کشیده) نام شهری است در جانب مغرب. گویند هزار دروازه دارد و در هر دروازه هزار پاسبان نشسته اند. برخی به جای «لام»، رای قرشت آورده گویند شهری است به طرف مغرب؛ لیکن در عالم مثال، چنان که گفته اند: «جابلقا و جابرسا و همامدینتان فی عالم المثل» و به اعتقاد محققان «منزل آخر سالك است در سعی وصول قید به اطلاق و مرکز به محیط» (خلف تبریزی، بی تا: ج۲، ص۵۵۱). و سپس گوید «جابلقا» منزل اول سالك باشد.

شیخ احمد احسایی معتقد است که «هورقلیایی»، لغتی سریانی و از زبان صابئین گرفته شده است.(۱)

به احتمال قوی، شیخ احمد سه واژه «هورقلیایی»، «جابلقا» و «جابرسا»

۱- ر.ك: جوامع الکلم قسمت سیم، رساله ۹، ص ۱.

را از شیخ اشراق گرفته باشد(۱) البته این کلمات در بعضی از روایات نیز به کار رفته است و شیخ احمد - که گرایش اخباری گری داشته و برخی از اصطلاحات فلسفی را مطالعه کرده بود - به تلفیق و ترکیب آنها پرداخت. او از اندیشه های باطنی مذهب اسماعیلیه نیز کمک گرفت و از مجموع آنها مذهب «کشفیه» را بنا نهاد. در مذهب اسماعیلیه و حتی اندیشه های مسیح نیز نوعی گرایش به «جسم لطیف» یا «جسم پاک» و... وجود دارد؛ مثلاً «هانری کربن» معتقد است:

ارض ملکوت هورقلیا، ارض نورانی آیین مانوی در عالم ملموس اما ورای حسّ است و با عضوی که خاص چنین ادراکی باشد، شناخته می شود. و به نوعی از مسیحیت و اندیشه مسیحیان درباره جسم لطیف داشتن عیسی متأثر است.(۲)

ظاهراً اولین کسی که اصطلاح «عالم هورقلیایی» را در جهان اسلام مطرح کرد، سهروردی است.

وی در فلسفه اشراق (در بحث از «احوال سالکین») پس از توضیح انوار قاهره و انوار معلّقه، می گوید:

آنچه ذکر شد احکام اقلیم هشتم است که جابلق و جابرص و هورقلیای شگفت در آن قرار دارد. (سهروردی، بی تا، ج۲، ص۲۵۴؛ سجادی، بی تا: ص۳۸۳)

در «مطارحات» آمده است:

جمیع سالکان از امم انبیای سابق نیز، از وجود این اصوات خبر داده و

۱- ر.ک: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۶۶.

۲- تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۱۰۵.

گفته اند که این اصوات در مقام جابرقا و جابرصا نیست؛ بلکه در مقام هورقلیا است که از بلاد افلاک عالم مثالی است.(۱)

در این عبارت بین دو شهر «جابلقا و جابرصا»، با عالم «هورقلیا» تفاوت گذاشته شده و مقامی بالاتر از آن دو شهر شمرده شده است. «شهر زوری» نیز همین گونه ادعا کرده است.(۲)

مقصود از آن که «هورقلیا» را اقلیم هشتم شمرده اند، این است که تمام عالم جسمانی، به هفت اقلیم تقسیم می شود و عالمی که مقدار داشته و خارج از این عالم باشد، اقلیم هشتم است. خود آن اقلیم نیز، به هفت اقلیم قابل تقسیم است؛ اما چون آگاهی و دانش ما از آن اقلیم اندک است، آن را تنها یک اقلیم قرار داده اند.(۳)

قطب الدین شیرازی، تفاوت جابلقا و جابرسا را این گونه بیان می کند:

جابلقا و جابرصا نام دو شهر از شهرهای عالم «عناصر مثل» است و هورقلیا از جنس «افلاک مُثُل» است. پس هورقلیا بالاتر است... . این نام ها را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیان کرده است و هیچ کس حتی انبیا و اولیا علیهم السلام با بدن عنصری، نمی توانند وارد این عالم شوند. (شیرازی، قطب الدین، بی تا: صص۵۱۷ و ۵۵۶) (۴)

عارف بزرگ محمد لاهیجی در شرح این بیت شبستری که:

بیا بنما که جابلقا کدام است جهان شهر جابلسا کدام است

ص:۹۰

۱- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۴۹۴؛ انواریه، ص ۲۲۲.

۲- ر.ک: شرح حکمهالاشراق، ص ۵۷۴.

۳- ر.ک: انواریه، ص ۲۴۴.

۴- شبیه این کلام در «انواریه» ص ۱۹۴ آمده است.

گفته است:

در قصص و تواریخ مذکور است که جابلقا شهری است در غایت بزرگی در مشرق، و جابلسا نیز شهری است به غایت بزرگ و عظیم در مغرب – در مقابل جابلقا – و ارباب تأویل در این باب سخنان بسیار گفته اند. و آنچه بر خاطر این فقیر قرار گرفته، بی تقلید غیری به طریق اشاره دو چیز است: یکی آن که جابلقا عالم مثالی است که در جانب مشرق ارواح واقع است که برزخ است میان غیب و شهادت، و مشتمل است بر صور عالم. پس هر آینه شهری باشد در غایت بزرگی، و جابلسا عالم مثال و عالم برزخ است که ارواح بعد از مفارقت «نشأه دنیویه» در آن جا باشند و صور جمیع اعمال و اخلاق و افعال حسنه و سیئه که در نشأه دنیا کسب کرده اند – چنانچه در احادیث و آیات وارد است – در آن جا باشند. و این برزخ در جانب مغرب اجسام واقع است و هر آینه شهری است در غایت بزرگی و در مقابل جابلقا است. خلق شهر جابلقا الطف و اصفایند؛ زیرا که خلق شهر جابلسا به حسب اعمال و اخلاق ردیّه – که در نشأه دنیویه کسب کرده اند – بیشتر آن است که مصوّر به صور مظلمه باشند. و اکثر خلایق را تصور آن است که این هر دو برزخ یکی است. فامّا باید دانست که برزخی که بعد از مفارقت نشأه دنیا، ارواح در آن خواهند بود، غیر از برزخی است که میان ارواح مجرده و اجسام واقع است؛ زیرا که مراتب تنزّلات وجود و معارج او «دوری» است؛ چون اتصال نقطه اخیر به نقطه اول، جز در حرکت دوری متصوّر نیست.

و آن برزخی که قبل از نشأه دنیوی است، از مراتب تنزلات او است و او را نسبت با نشأه دنیا اوّلیت است و آن برزخی که بعد از نشأه دنیویه است، از مراتب معارج است و او را نسبت با نشأه دنیوی آخریت است... و معنای دوم آن که شهر جابلقا مرتبه الهیه – که مجمع البحرین وجوب و امکان است – باشد که صور اعیان جمیع اشیاء از مراتب کلیّه و جزویه و لطایف و کثایف و اعمال و افعال و حرکات و سکنات در او است و محیط است «بما کان و ما یکون»، و در مشرق است؛ زیرا که در

یلی مرتبه ذات است و فاصله بینهما نیست، و شموس و اقمار و نجوم اسما و صفات و اعیان از مشرق ذات طلوع نموده و تابان گشته اند و شهر جابلسا نشأه انسانی است که مجلای جمیع حقایق اسمای الهیه و حقایق کونیه است. هر چه از مشرق ذات طلوع کرده در مغرب تعیّن انسانی غروب نموده و در صورت او مخفی گشته است. (لاهیجی، بی تا: ص۱۳۴)

با توجّه به آنچه گذشت، روشن می شود که مراد از عالم «هورقلیایی»، همان عالم مثال است و چون «عالم مثال» بر دو قسم اول و آخر است، گفته اند: این عالم دارای دو شهر جابلقا و جابرسا است. عالم مثال یا خیال منفصل یا برزخ بین عالم عقول و عالم ماده، چیزی است که عارفان و فیلسوفان اشراق به آن معتقدند و فلاسفه مشّاء آن را نپذیرفته اند.

اشراقیان، عالم عقول مجرده را «انوار قاهره» گویند، و عالم مثال را «انوار مدبره» می نامند، و عالم اجسام و مادیات را «برزخ»، «ظلمت» یا «میت» می نامند.

عالم مثال دارای دو مرحله است:

اول مثال در قوس نزول که بین غیب مطلق و شهادت مطلق قرار دارد. این عالم را برزخ قبل از دنیا می نامند و به وسیله قاعده امکان اشرف، اثبات می گردد. این مثال را «جابلقا» گویند.

دوم مثال در قوس صعود است که بین دنیا و آخرت قرار دارد و «کما بدأکم تعودون» و پس از افول و غروب نفس ناطقه از این بدن ظلمانی، نفس وارد عالم برزخ شده و از آن جا به قیامت کبری می رود. این مثال را

«جابرسا» گویند.(۱)

در برزخ اول، صورت هایی که وجود دارند، با قلم اول تعیین شده و مصداق «السعید سعید فی بطن امه» می باشند. این صور تقدیرات و مقدراتی است که «قلم این جا برسید سر بشکست». و در برزخ دوم صورت هایی که وجود دارند، صور اعمال و نتایج اخلاق و افعال انسانی است.

صورت هایی که در برزخ اول وجود دارند، از غیب به شهادت می رسند و صورت هایی که در برزخ دوم هستند، از شهادت به غیب و از دنیا به آخرت رفته و تنها در قیامت کبری ظهور و بروز می یابند.

مکاشفات عارفان نیز به برزخ اول تعلّق می گیرد؛ نه به برزخ دوم. و لذا خواجه عبدالله می گوید: «مردم از روز آخر می ترسند و من از روز اول».

اما احتمال آن که مراد از «جابلقا» عالم اعیان ثابته و محلّ صور مرتسمه در ذات و مجمع البحرین وجوب و امکان باشد و جابلسا به معنای حضرت کون جامع (انسان) باشد، بسیار بعید است و با احکامی که درباره این دو شهر گفته شده، سازگاری ندارد.

دیدگاه شیخیه درباره حیات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

اکنون که مراد و مقصود از «عالم هورقلیا» روشن گردید، به نقل و بررسی دیدگاه شیخیه در مورد کیفیت حیات و بقای حضرت مهدی علیه السلام می پردازیم:

شیخ احمد احسایی، امام زمان علیه السلام را زنده و در عالم هورقلیا می داند. وی

۱- برخی از شیخیه نیز گفته اند: زمین محشر زمین هورقلیایی است. ر.ک: ارشاد العوام، ج ۲، ص ۱۵۱.

می گوید:

هورقلیا ملک آخر است که دارای دو شهر جابرسا – که در مغرب قرار دارد – و جابلقا – که در مشرق واقع است – می باشد. پس حضرت قائم علیه السلام در دنیا در عالم مثال نیست؛ اما تصرفش به گونه ای است که به صورت هیکل عنصری می باشد و با مثالش در مثال، و با جسدش در اجساد، و با جسمش در اجسام، و با نفس خود در نفوس، و با روحش در ارواح است.(۱)

امام زمان علیه السلام، هنگام غیبت در عالم هورقلیا است و هرگاه بخواهد به «اقالیم سبعه» تشریف بیاورد، صورتی از صورت های اهل این اقالیم را می پوشد و کسی او را نمی شناسد. جسم و زمان و مکان ایشان لطیف تر از عالم اجسام بوده و از عالم مثال است.(۲)

او در جواب ملا محمد حسین اناری – که از لفظ هورقلیا سؤال کرده بود – گفت:

هورقلیا به معنای ملک دیگر است که حدّ وسط بین عالم دنیا و ملکوت بوده و در اقلیم هشتم قرار دارد. و دارای افلاک و کواکبی مخصوص به خود است که به آنها جابلقا و جابرسا می گویند.(۳)

سید کاظم رشتی، مهم ترین شاگرد شیخ احمد نیز گفته است: «جابلقا و جابرسا در سفر اول – که سفر از خلق به حق است – قرار دارد. این سفر (بلکه این شهر)، دارای محلّه های متعددی است که محله نوزدهم آن «حظیره القدس» و محل پرندگان سبز و صور مثالیه است. جابلقا و جابرسا دو محلّه

۱- جوامع الکلم، رساله دمشقیه، قسمت۲، ص۱۰۳.
۲- جوامع الکلم، رساله رشتیه، قسمت ۳، ص ۱۰۰.
۳- جوامع الکلم، رساله به ملا محمد حسین، رساله ۹، ص ۱؛ «شرح عرشیه»، ج ۲، ص ۶۲.

از این شـهر می باشـند که هر کـدام از آنهـا دارای هفتاد هزار درب است و در کنار هر دری هفتاد هزار امت وجود دارد که به هفتاد هزار زبان با یکدیگر صحبت می کنند و هر زبانی با زبان دیگر هیچ مشابهتی ندارد».(۱)

شیخیه معتقدند ما باید بین جسم و جسد فرق بگذاریم؛ اما جسم بر چهار قسم است:

۱. جسم عنصری معروف؛

۲. جسم فلکی افلاک؛

۳. جسم برزخی که مـاده نـدارد؛ امـا طول و عرض و عمق دارد. این جسم، جسم مثالی و هورقلیایی است که حضـرت مهـدی علیه السلام به نظرآنان با این جسم زندگی می کند؛

۴. جسم مجرد مفارق.

در عبـارت بالاـ اشـکال واضـحی وجود دارد و آن این که مجرد مفـارق، جسم نـدارد و جمع کردن بین «جسم مجرد مفـارق» اجتماع نقیضـین است، و این همان اندیشه نادرستی است که برخی از اخباریان و محدثان شیعه نیز تمام ماسوی الله را مادی می داننـد. برای رهایی از این اشـکال، «حاج محمـد کریم خان کرمانی»، به اصـلاح عقیـده خود دست زده و با حذف قسم چهارم گفته است؛

نزد ما جسم و جسد بر سه قسم است:

۱. جسد اول که جسد دنیایی است و از عناصر مادون فلک قمر تشکیل شده است؛

۱- شرح قصیده، ص ۵.

۲. جسد دوم که مرکب از عناصر هورقلیایی است و در اقلیم هشتم قرار دارد و به صورت مستدیر در قبر باقی می ماند؛

۳. جسد سوم که مرکب از عناصر اخروی است و عناصر آن در غیب عناصر جسد دوم است؛

۴. جسم اول که روح بخاری است و مثل افلاک لطیف است؛

۵. جسم دوم که روح حیوانی است و از عالم افلاک و هورقلیایی است؛

۶. جسم سوم که روح حیوانی فلکی اخروی است. (کرمانی، بی تا: ج۶، ص۲۱۳)

و در جای دیگر گفته است:

هرانسانی دارای دو جسد و دو جسم است: جسد اول از عناصر اربعه تشکیل شده و سایر موجودات مادی نیز آن را دارند. این عناصر مادی، مانند لباس برای انسان است که می توان آن را از تن در آورد. این جسد چون لذت، درد، طاعت و معصیت ندارد، پس از مرگ متلاشی شده و در قبر باقی می ماند.

جسد دوم در غیب اول و از عالم هورقلیایی است که به صورت «طینت مستدیره» در قبر باقی می ماند که جسد دوم است و از اعراض پاک می گردد و در قیامت روح به این جسد برمی گردد؛ نه به جسد اول. جسد اخروی فساد و خراب شدن ندارد، بر خلاف جسد دنیوی. مرگ مربوط به این بدن است نه آن بدن.

جسم اول صورت برزخی است که بر نمی گردد و مانند چرک لباس است که جسم اول، وقتی به این دنیا نزول پیدا می کند، متحد با این بدن می شود.

جسم دوم یا جسم اصلی حامل نفس است و در واقع جسم اول عرض بر جسم دوم است. و آنچه در قیامت می آید، جسد دوم و جسم دوم است. (کرمانی، بی تا: ج۲، ص۱۸۹)

ص:۹۶

یکم. با توجّه به آنچه گذشت، روشن می شود که شیخ احمد، اصطلاحاتی را از فلسفه اشراق گرفته و بدون آن که به عمق آنها پی ببرد، آنها را به عنوان مشخصه های اصلی آیین و مذهب خود قرار داده است. پیروان مکتب او نیز در توجیه این کلمات، به تناقض گویی مبتلا شده اند. این تهافت گویی در کلمات شیخ احمد و رمز و تأویل و باطن گرایی در آنان، باعث شد که فرزندان او به نام های محمد و علی - که از عالمان و فرهیختگان بودند - به انکار روش پدر و بلکه گاهی استغفار بر او و گاهی به تکفیر او مشغول شوند.(۱)

دوّم. تحلیل این بدن هورقلیایی و اعتقاد به حیات امام زمان علیه السلام با بدن هورقلیایی، در واقع به معنای انکار حیات مادی امام زمان علیه السلام روی این زمین است؛ زیرا اگر مراد آن است که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در عالم مثال و برزخ - چه برزخ اول یا برزخ دوم - زندگی می کند. آن چنان که قبر را آنان از عالم هورقلیا می دانند - پس آن حضرت حیات با بدن عنصری ندارد و حیات او مثل حیات مردگان، در عالم برزخ است و این با احادیثی که می گویند: «لولا الحجه لساخت الارض باهلها» و یا حدیث «لو لم یبق من عمر الدنیا...»، هیچ سازگاری ندارد. و بلکه دلیل عقلی می گوید باید غایت و هدف خداوند از آفرینش انسان زمینی همیشه روی زمین وجود داشته باشد. علاوه بر آن که اعتقاد به این گونه حیات برای امام زمان علیه السلام، مثل اعتقاد به حیات تمام مردگان در عالم برزخ است و این عقیده، با عقیده به نفی حیات مادی هیچ منافاتی

ص:۹۷

۱- ر.ک: روضات الجنات، ج ۱، ص ۹۲؛ دائره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۰۲.

ندارد.

سوّم. وقتی شیخ احمد، عالم هورقلیا را حدوسط بین دنیا و ملکوت معرفی می کند، معلوم می شود که هنوز ایشان معنای عالم ملکوت را - که همان عالم مثال است - نفهمیده و یا بین ملکوت و جبروت خلط نموده است. و باید از آنان پرسید: آیا بین عالم مادی و عالم مثال نیز برزخی وجود دارد؟!

چهارم. این سخن که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با بدن هورقلیایی زندگی می کند، صرفاً یک ادعای بدون دلیل است و هیچ دلیل عقلی یا نقلی بر آن اقامه نشده است.

پنجم. شیخ احمد وقتی به شرح زیارت جامعه کبیره پرداخته است، چون نتوانسته جمله «ارواحکم فی الارواح و اجسادکم فی الاجساد و...» را به درستی تحلیل کند، دچار این اشتباهات فاحش گردیده است.

ششم. شیخ احمد احسایی، چون به معنای لذت و الم - که هر دو نوعی از ادراک هستند - توجه نکرده است و تنها لذت و الم را مادی پنداشته، خواسته است برای آخرت نیز عذاب و نعمت مادی فرض کند؛ از این رو گرفتار بدن هورقلیایی شده تا بتواند مشکل آخرت را حلّ کند. در حالی که اولاً لذت و الم عقلانی، فوق حسی است و ثانیاً لذت و الم عقلانی اخروی را باید با دلیل عقلی، و لذت و الم حسی را با دلیل نقلی اثبات نمود؛ نه با این ادعاهای واهی و بی دلیل.

هفتم. شیخ احمد، بر اساس یک اصول نادرستی که در فلسفه پی ریزی کرد (مثل اصالت وجود و ماهیت)، و نفهمیدن برخی دیگر از اصول (مثل معنای تجرد، غیب مطلق، مضاف و شهادت مطلق و مضاف و کیفیت تکامل برزخی) یک بنیان فکری را پی ریزی کرده است و چون قابل دفاع نیست،

ص:۹۸

پیروان او همیشه با این حربه که سخنان او رمز و کنایه است، می خواهند خود را رهایی بخشند.

هشتم. در قرن سیزدهم، گزاف گویی و به کار بردن واژه های نامأنوس و الفاظ مهمل، بسیار رایج بوده و حتی عوام مردم اینها را نشانه علم و دانش می پنداشتند و بعید نیست شیخ احمد و نیز سید کاظم رشتی، به جهت خوشایند جاهلان و عوام، به این واژه ها و کلمات روی آورده باشند.

نهم. نتیجه سخنان شیخ احمد، پیدایش مذاهب ضالّه بابیت و بهائیت و سرانجام بی دینی به اسم آیین پاک به وسیله کسروی بود و این میدان عمل و نتایج اسفبار سخنان شیخیه، خود محک و ملاک خوبی بر ضعف و سستی این سخنان است.

خاتمیت نفی بابیت

- عزالدین رضانژاد

ص:۱۰۱

اشاره

پیش از این در مقاله ی «از شیخی گری تابابی گری» آمده بود که میرزا علی محمد شیرازی معروف به «باب» ادّعاهای دروغینی مانند: «باب بقیه الله»، ذکریت، مهدویت و «رسالت» را طرح کرده است. با اعتراض عالمان دین، «باب» در شیراز توبه کرد ولی بعد از اندک زمانی، ادّعاهای واهی خود را از سر گرفت و این بار پس از شلاق خوردن و زندانی شدن، حکم اعدام وی صادر گردیده، در تبریز به اجرا درآمد.

پس از اعدام باب، عدّه ای از طرف داران، دست به شورش و آشوب زدند و پس از چندی، غائله ی آنان خاموش گشت ولی برخی از پیروانش به تبلیغ و مدلّل سازی ادّعاهای «باب» پرداخته اند. در این نوشتار، ادعای نفی خاتمیت مورد تحلیل و بررسی قرار می گیرد.

ص:۱۰۲

پیشینه ی «خاتمیّت»

بعثت پیامبران از سوی خداوند بزرگ، نیازهای بشر را در طول تاریخ تأمین کرده است. گرچه نیاز به دین و شریعت آسمانی، باز از نیازهای انسان به شمار می رود و چیزی جای «دین» را نمی گیرد، امّا تجدید نبوّت ها ضرورت ندارد. اگر راز تجدید نبوّت ها را در مسائلی مانند تحریف تعالیم پیامبران و شریعت سابق از سوی مخالفان و حاکمان زر و زور و تزویر، تحوّلات جوامع بشری از ابتدای تاریخ و نیازمندی به قوانین جدید، وجود کلیّات در بعضی از شرایع گذشته و نیاز به تطبیق آن در جزئیات، محدودیت عمر پیامبران و عدم فرصت کافی برای تبیین شریعت، محدودیّت امکان ارتباط با همه ی مردم،... بدانیم، این عوامل، در مورد دین اسلام به کار نمی آیند؛ زیرا، اوّلاً، با دلایل برون و درون دینی، اثبات می شود که تحریف بر «قرآن» کریم راه ندارد، و ثانیاً، اتمام و تطبیق قوانین با امامت و سنّت صورت می پذیرد، و ثالثاً، مبانی کلّی فقه اسلام و قواعد عامه در فقه اسلامی، قابل دست رسی است، و رابعاً، تبیین کلّیات احکام اسلامی از طریق عهده داری آن از سوی خود پیامبر و سپس پیشوایان معصوم علیهم السلام انجام پذیرفت، و خامساً، با نشر سریع اسلام در جهان، ضعف های مربوط به محدودیّت امکان ارتباط با همه ی مردم و... حل خواهد شد.

با توجّه به نکات یاد شده و حکمت، و مصلحت و علل دیگر، خاتمیّت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از سوی خداوند متعال در قرآن کریم مطرح، و سپس از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پیشوایان معصوم علیهم السلام به صورت های گوناگون تبیین شد. از این رو، مسئله ی خاتمیّت، سابقه ای دیرین در عقاید و کلام اسلامی دارد، ولی از آن جهت که در گذشته، در این باره، هیچ گونه اختلاف نظری، در اصل مسئله و تفسیر و تبیین آن وجود نداشت، در کتب کلامی قدیم، مورد بحث و گفت و گو

قرار نگرفت، امّا در دوران اخیر، ظهور برخی از مسالک و مذاهب ساختگی در جهان اسلام، مانند «بابیّت»، «بهاییّت»، «قادیانیّت»، و... با ادّعای شریعت جدید و تعالیم آسمانی نو، از یک سو، و ارایه ی تفسیرهای جدید از «خاتمیّت»، از سوی برخی نظریه پردازان، از سوی دیگر، سبب شد که متکلّمان اسلامی و مدافعان اعتقادات دینی، آن را به عنوان یکی از بحث های مهمّ کلامی مورد بحث و بررسی قرار دهند و با تحقیق و تحلیل بیش تر، رساله ها و مقالات و کتاب های جداگانه بنویسند.

آن چه در پی می آید، نگاهی به مسئله ی «خاتمیّت از دیدگاه درون دینی» است. مخاطبان این بحث، در وهله ی نخست، مسلمانان پاک و وفادار به پیامبر اسلام اند تا از این رهگذر برای اثبات حقیقت خاتمیّت، دلایل متقن دینی را ارایه دهند و در وهله ی دوم، ناآگاهانی اند که مسلمان بودند و به لباس جدیدی که دین، آن را قبول ندارد، در آمده اند. امید آن است که این مقاله ی کوتاه، برای همه، مفید افتد و پیروان مذاهب ساختگی، به حقیقت دین اسلام برگردند.

پیش از ذکر حقیقت خاتمیّت و دلایل آن، ادّعاهای دروغین میرزا علی محمّد شیرازی (مدّعی بابیّت و نبوّت) را ملاحظه می کنیم و سپس به تحلیل و بررسی آن می پردازیم.

ادّعاهای دروغین «باب» و «بابیان»

چنان که در مقاله ی پیشین آمده بود، میرزا علی محمّد شیرازی (۱۲۳۵ - ۱۲۶۶ ه .ق) در حالی که بیست و پنج سال از عمرش می گذشت، خود را نماینده ی خداوند بر روی زمین خواند که موظّف است مردم را برای ظهور عدل خداوندی و آمدن موعود جمیع ملل و کتب آسمانی آماده کند!

بهایی یان (که در آینده به نقد و بررسی آن می پردازیم) برای زمینه سازی جهت پذیرش نبوّت پیامبر دروغین دیگر، تلاش دارند که میرزا علی محمد (معروف به «باب») را از جمله پیامبران خداوند محسوب کنند که به اراده ی خداوند متعال بعد از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث گشت و اهل عالم را به دینی جدید دعوت کرد!

پیروان مسلکك ساختگی بهایی، مدّعی اند که «باب» دو مقام داشت:

الف) پیامبری مستقل و صاحب کتاب بود!

ب) مبشّر (بشارت دهنده) به ظهور پیامبر دیگری به نام میرزا حسینعلی بود!

آنان در این ادّعای پوچ، افراط و اِعلام کردند، «باب» از جمله انبیای اولوالعزم و صاحب وحی الهی است! آنان، «باب» را در این مقام، شبیه و نظیر حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دانستند که صاحب شریعتی مستقل و آیینی جدید است.

نیز گفته اند، ایشان، «همان موعود مقدّسی هستند که به ظهورش، وعده ی جمیع پیامبران قبل تحقّق یافته است» و «از جمله مظاهر مقدّسه ی الهیّه و دارای سلطنت و اقتدار مطلقه و حایز کلّیّه ی حقوق و مزایای رسالتی مستقله است»!

به زعم آنان، اگر چه دوره ی «باب»، فقط نُه سال طول کشید ولکن این دوره ی کوتاه، نباید به هیچ وجه میزان سنجش حقّانیّت و عظمت امر وی قرار گیرد! چرا که مدّت زمان یکك آیین، به اراده ی خداوند متعال است که هر موقعی که اهل عالم را محتاج تعالیم جدید بداند، پیامبر جدیدش را ظاهر می

ص:۱۰۵

سازد!(۱)

میرزا علی محمّد شیرازی می گفت:

«حضرت حجّت، ظاهر شد به آیات و بیّنات به ظهور نقطه "بیان" که بعینه، ظهور نقطه ی "فرقان" است.» (شیرازی، علی محمد، بی تا: واحد اول، باب۱۵) و «شبهه نیست که در کور نقطه ی "بیان"، افتخار اولوالألباب به علم توحید و دقایق معرفت و شئونات ممتنعه نزد اهل ولایت بود. از این جهت، خداوند عالم، حجّت او را مثل حجّت رسول خدا در نفس آیات قرار داد». (شیرازی، علی محمد، بی تا: واحد دوم، باب اول)(۲)

«باب»، در تفسیر سوره ی یوسف، ادّعا کرده است: «إنّ الله قد أوحی إليّ إن کنتم تحبّون الله فاتبّعونی».

نیز گفته است:

من، از محمّد افضل ام، چنان که پیغمبر گفته: "بشر از [آوردن] یک سوره ی من، عاجز است"، من می گویم: "بشر از یک حرف کتاب من عاجز است"؛ زیرا، محمّد، در مقام "الف" و من، در مقامِ نقطه هستم.(۳)

وی، در نامه اش به شهاب الدین آلوسی آورده است:

قد بعثنی الله بمثل ما قد بعث محمّداً من قبل... قد رفع کلّ ما أنتم به تعملون. (بلاغی، ۱۴۰۵ق: ص۱۶)(۴)

ص:۱۰۶

۱- مطالب منقول، از اینترنت (در معرّفی آیین باب و بهاء) اخذ شده است، آدرس آن: http: //www.banai.org .

۲- نیز ر.ک: بیان، واحد اول، باب دوم، و واحد سوم، باب۱۴.

۳- مفتاح، باب الأبواب، ص ۷۷.

۴- این کتاب، به زبان فارسی، توسط سید علی علامه فانی اصفهانی ترجمه شد و با نام «نصیحت به فریب خوردگان باب و بهاء» نشر یافت. چاپ اوّل، ۱۳۳۱ ش، اصفهان، و چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق، چاپخانه اسلام، قم.

وی در کتاب البیان آورده است:

قسم به خدا! امر من، از امر رسول الله عجیب تر است. او، در میان عرب تربیّت شد و من، در میان عجم و در سن بیست و پنج سالگی... .

از دیگر اباطیل او، این است:

اوّل مَنْ سجد لی محمّد، ثمّ علی، ثمّ الذین شهدوا من بعده. (بلاغی، ۱۴۰۵ق: ص۱۶)

دلایل نفی خاتمیّت

با طرح نبوّت جدید از سوی «باب» و پس از او، میرزا حسینعلی نوری (معروف به بهاء)، طرفداران و پیروان آنان، درصدد تفسیر و توجیه و تأویل «خاتمیّت نبوّت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم پرداختند تا به زعم خودشان، ثابت کنند در اسلام، راه رسالت و ظهور نبی صاحب شریعت و دین جدید، باز است و آن چه که ختم شده، نبوّت رؤیایی و تبعی است و لذا وحی و الهام رؤیایی، وجود ندارد!

یکی از پیروان این گروه، به نام «روحی روشنی» در کتاب «خاتمیّت» می نویسد:

بزرگ ترین حجابی که مانع عرفان و ایقان مسلمین گردیده و آن ها را از شاطی بحر عرفان و معرفت حضرت رحمان محروم کرده، کلمه ی «خاتم النبیین» است و حدیث «لانبیّ بعدی»، در صورتی که معنای آن، نه آن چنان است که مسلمین پنداشته اند. و آیه ی قرآن مجید و احادیث، به هیچ وجه، دلالت بر عدم تجدید شریعت نمی نماید.

ص:۱۰۷

سپس شرحی در این باره از فرائد گلپایگانی(۱) و کتاب درج لئالی هدایتنوشته اشراق خاوری و تبیان و برهان نوشته احمد احمدی، آورده و چنین نتیجه گرفته که «نبی»، در لغت، «غیبگو» را گویند و لذا به انبیایی که دارای شریعت تازه نبودند، اطلاق می شود، ولی «رسول»، به پیغمبرانی اطلاق می شود که مستقیماً به وسیله ی امواج روحانی و اشعه ی رحمانی، با ذات منیع لایدرک الهی ارتباط داشته، و دارای کتاب جدید و شرع جدید می باشند.

در همین ارتباط می گوید:

مقصود از «رسول»، کسی است که مِنْ عندِالله، مأمور تشریع شرع جدید باشد و «نبی»، کسی است که مأمور به ترویج و نگاهبانی شریعت قبل باشد. به عبارت دیگر گوییم، «رسول»، آن است که دارای کتاب باشد و «نبی»، آن است که کتابی از طرف خدا بر او نازل نشود.»

وی، سپس با اشاره به آیه ی شریف: «ما کان محمّد أبا أحد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیّین» [احزاب:۴۰] و حدیث متواتر «لانبیّ بعدی»، نتیجه می گیرد که ظهور نبی صاحب شریعت و دین جدید، نفی نشده است.

نیز در بحث از کلمه ی «نبی» می گوید:

بعث رسول و نبی صاحب شریعت، ختم نشده، بل ظهور انبیای تابع و غیرمستقل که در خواب ملهم شوند، ختم گردیده است. . . بنابراین، جمله ی «خاتم النبیین» دلالت بر ختم و انقطاع بَعْثِ رسول ندارد؛ زیرا،

ص:۱۰۸

۱- ر.ک: فرائد، ص ۳۵.

هر رسولی، نبی نیست تا از ختم نبوت، ختم رسالت هم لازم آید.(۱)

نقد و بررسی ادّله ی نفی خاتمیّت

چنان که اشاره شد، علاوه بر دلایل نقلی فراوان از کتاب و سنّت، اجماع مسلمانان بر خاتمیّت نبوّت و شریعت اسلام، استوار است. ادّله ای که نویسندگان «بابی» و «بهایی» آورده اند، مخدوش و ادّعاهایی بی اساس است. از آن دسته از خوانندگان بزرگواری که این مباحث را پی می گیرند، انتظار می رود، مطالبی که پی در پی هم - با انفکاک موضوعات جهت تسهیل فهم - آورده می شود، با تأمّل و تعمّق بیش تر بنگرند.

استدلال به آیه ی «خاتمّیت»

یکی از ادّله ی «خاتمیّت»، آیه ی چهلم سوره ی احزاب است که با صراحت و با واژه ی «خاتم»، ختم نبوّت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را اعلام کرده است:

ما کان محمّدٌ أبا أحد من رجالکم ولکن رسول اللّه وخاتم النبیّین وکان اللّه بکلّ شی ء علیماً»؛(۲) محمّد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست، بلکه پیامبر خدا و ختم کننده ی پیامبران است و خدا، به همه چیز دانا است.

نکاتی که در این آیه مورد توجّه است عبارت است از:

۱- ر.ک: خاتمیّت، فصل اوّل، و نیز ص ۳۳ و...

۲- البته آیات دیگری مانند: فرقان: ۱؛ فصّلت: ۴۱ - ۴۲؛ انعام: ۱۹؛ سبأ: ۲۸ و... دلالت بر خاتمیّت نبوّت پیامبر دارند که ما به جهت اختصار، از توضیح و تفسیر آن ها، خودداری کردیم.

۱- نحوه ی تلفّظ لفظ «خاتم» در «خاتم النبیین» و معنای آن

لفظ «خاتم» را در آیه به چند صورت می توان خواند، ولی اختلاف در تلفظ آن، کوچک ترین اثری در مفاد و معنای آن پدید نمی آورد. اینک احتمال های مختلف آن مطرح و بررسی می کنیم.

الف) «خاتِمْ» بر وزن «حافظ» که به صورت اسم فاعل است و مفاد آن، ختم کننده است.

ب) «خاتَمْ» به فتح «تا»، بر وزن «عالَم» و معنای آن «آخر» و «آخرین» است.

ج) «خاتَم» بر وزن «عالَم» است، ولی به معنای چیزی که با آن اسناد و نامه ها را مهر می کردند، است.

د) «خاتَمَ» به فتح «تاء» و «میم» بر وزن «ضارَبَ» فعل ماضی از باب مضاربه است و به معنای کسی است که پیامبران الهی را ختم کرد.

نتیجه این که لفظ «خاتم» را به هر صورت تلفظ کنیم، معنای آیه، این می شود که حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر الهی است و پیامبری و نبوت، با آمدن او، ختم شده، و پس از او، پیامبر و کتاب و شریعت و دین دیگر، نخواهد آمد. علاوه بر کاربرد این لفظ در آیات دیگر قرآن(۱) به همین معنا، تفاسیر قرآن و سخن دانشمندان لغت(۲) در این باره، شواهد گویای دیگر است.

پس می توان به این نتیجه رسید که «خاتمیّت» مشتق از «خاتم» و

۱- ر.ک: مطففین: ۲۵ و ۲۶؛ یس: ۶۵؛ جاثیه: ۲۳؛ بقره: ۷.

۲- ر.ک: مقاییس اللغه، ج ۲، ص ۲۴۵؛ قاموس اللغه،ج۴، ص ۱۰۲؛ مختار الصحاح، ص ۱۳۰؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۲۵؛ و....

ریشه ی آن، کلمه ی «ختم» به معنـای «پایـان» است. رایـج ترین معنایی که واژه شـناسان عرب برای کلمه ی «خاتم» گفته انـد، این است که «خـاتم» به معنـای «مـایختم به» (وسـیله ی ختم و پایـان یـافتن چیزی) است،ماننـد «طـابع» که وسـیله ی طبع کردن چیزی است.

در این معنا، تفاوتی میان خاتِم (بر وزن ناظم) و خاتَم (بر وزن آدم) نیست. ابن فارس، در مقاییس اللّغه گفته است:

... فأمّا الخَتْم، وهو الطّبع علی الشـی ء فذلک من الباب أیضاً؛ لأنَّ الطّبْع لایکون إلاّ بعد بلوغ آخره فی الاحراز. و الخاتَم مشتقّ منه [الختم]؛ لأنَّ به یختم. ویقال: «الخاتِم [بالکسر]، والخاتام و الخَیْتام». (ابن فارس، بی تا: ج۲، ص۲۴۵)

کـاربرد دیگر «خـاتِم» (بر وزن نـاظِم) هماننـد «خاتَم»، به معنای «پایان» و «آخر» یا «آخرین» است. ابن منظور در «لسان العرب» گفته است:

«خِتام القوم وخاتِمُهُم و خاتَمُهُم: آخرهم... و «الخاتم» و «الخاتَم» من أسـماء البنّی صـلی الله علیه و آله و سـلم» (ابن منظور، بی تا: ج۴، ص۲۵)

از تتبع در کلمـات واژه شـناسان و کاربردهای واژه ی «خاتم» (بر وزن ناظم) به دست می آیـد که، بیش تر کاربردهای آن، به معنای «آخر» و «پایان» یا «آخرین» است.(۱)

بر همین اسـاس، «خـاتم الأنبیـاء» یکی از القاب پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم است و به این معنا است که او، آخرین پیامبر الهی است، به این معنا که به وسیله ی او، پیامبری، پایان یافته است. روشن است که این دو معنا، با هم ملازمه دارند و

ص:۱۱۱

۱- برای آگاهی بیش تر در این باره، به کتاب مفاهیم القرآن، آیه الله جعفر سبحانی، ج ۳، ص ۱۱۸ - ۱۲۲ رجوع شود.

در نتیجه، مفاد خاتمیّت، این است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آخرین پیامبر الهی است، و پس از وی، کسی به عنوان «پیامبر»، از جانب خداوند برگزیده نخواهد شد. چنین دلالتی، مورد قبول مفسّران فریقین است و تحلیل برخی از اندیشمندان بر دو قرائت «خاتَم» و «خاتِم» قابل توجّه است. به عنوان مثال، «ابوالبقاء عکبری» دانشمند معروف، در ذیل آیه ی «وخاتم النبیّین» می نویسد:

[۱] خاتَم (به فتح تاء)، یا فعل ماضی از باب مفاعله است؛ یعنی، محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبران الهی را ختم کرد؛ [۲] و یا مصدر است که بنابر این، «خاتم النبیین» به معنای ختم کننده ی پیامبران خواهد بود؛ زیرا، مصدر، در این قبیل موارد، به معنای اسم فاعل است؛ [۳] و یا آن طور که دیگر دانشمندان گفته اند، خاتَم (به فتح تاء) اسم است به معنای آخر آخرین؛ [۴] و یا آن گونه که بعضی دیگر گفته اند، به معنای اسم مفعول است، یعنی «مختوم به النبیّون»، پیامبران الهی، به پیامبر اسلام، مهر و ختم شده اند.

این چهار احتمال، در صورتی است که «خاتم» به فتح «تاء» قرائت شود، و اگر به کسر «تاء» قرائت شود، چنان که شش نفر از «قراء سبعه» این طور قرائت کرده اند، نیز به معنای «آخر و آخرین» است.

خلاصه بنابر هر یک از این پنج احتمال، معنای آیه، این است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم آخرین پیامبر الهی است و پس از او پیامبر دیگری نخواهد آمد.(۱)

با این تبیین کامل واژه شناختی «خاتم»، جایی برای پندار نادرست برخی

۱- ر.ك: التبیان فی إعراب القرآن، ج ۲، ص ۱۰۰؛ خاتمیّت از نظر قرآن و حدیث و عقل، ص ۱۹ - ۲۰.

از نویسندگان بابی - بهایی، باقی نمی ماند. آنان گفته اند، چون «خاتم»، در لغت، به معنای زینت انگشت آمده است، ممکن است منظور از «خاتم النبیین» این باشد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از حیث کمالات و مقامات، به جایی رسیده است که زینت سایر پیامبران است، همان طور که انگشتری، زینت انگشت انسان است!

نیز، این سخن که چون «خاتم» برای تصدیق کردن مضمون نامه به کار می رفته است، یعنی، صاحب نامه، با مهر کردن آخر آن، مضمون نامه را تصدیق می کرده است، ممکن است «خاتم النبیین» هم به معنای «تصدیق کننده ی پیامبران» باشد، آن گونه که «خاتم» وسیله ی تصدیق مضمون نامه است!

در واژه یابی کلمه ی «خاتم»، روشن شد که به عقیده ی تمام مفسّران و دانشمندان علم لغت، این واژه، به معنای «آخرین پیامبران» و «ختم کننده ی آنان» است، و هیچ گاه «خاتم» را بر انسانی به عنوان زینت یا تصدیق کننده، استعمال نکرده اند. ناگفته پیدا است که اگر گوینده ای بخواهد لفظی را در غیرمعنای حقیقی خود به کار برد، لازم است استعمال آن لفظ در آن معنا، رایج و متعارف، یا لااقل مورد پسند طبع و ذوق سلیم باشد، که البته، مورد بحث، هیچ یک از این ها نیست.

علاوه بر آن، برای استعمال کلمه ای در غیر معنای رایج آن، لازم است قرینه و نشانه ای باشد که شنونده و خواننده، به وسیله ی آن قرینه، مقصود گوینده و نویسنده را تشخیص دهد. در آیه ی مذکور، هیچ قرینه و نشانه ای در کار نیست تا دلیل بر این باشد که معنای حقیقی «خاتم النبیین» منظور نبوده و از آن، معنای غیر حقیقی به طور مَجاز، اراده شده است.

این پندار به اندازه ای سست و بی پایه است که مخالفان اسلام، حتّی مدّعیان

دروغین نبّوت، به آن اعتنا نکرده انـد، بلکه چون خودْ را مسـلمان می نامیدند، در برخی نوشـته ها، به طور صـریح، به خاتمیّت پیامبر گرامی اسـلام صـلی الله علیه و آله و سـلم اعتراف، و موضوع نبوّت و رسالت را با آمدن آن حضـرت، پایان یافته دانسـته اند. رهبر فرقه ی ضالّه ی بهاییّت، در کتاب اشراقات آورده است:

والصلاه والسلام علی سیّد العالم ومربّی الأُمم الذی به انتهتِ الرسالهُ والنبوّه وعلی آله وأصحابه دائماً أبداً سرمداً. (نوری، بی تا: ص۲۹۲)

نیز در کتاب ایقان هم به «خاتمیّت» پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله و سـلم تصـریح می کنـد و «خاتم» را به معنای «زینت» یا «تصـدیق کننده» نمی داند، بلکه به همان معنای «ختم کننده» دانسـته، اما آن را تأویل می برد، به گونه ای که بتواند راهی برای ادعای نبوّت خود باز کند.

از سـوی دیگر، خوب است از طرفـداران چنین نظریّه ای پرسـید، اگر مقصود از «خـاتم» در «خـاتم النـبیین» زینت بودن پیـامبر اسـلام در میـان پیـامبران گذشـته است، آیا بهتر نبود به جای «خاتم» کلمه ی «تاج» و هماننـد آن به کار می برد؟ زیرا، «تاج» و مانند آن، برای فهماندن این معنا، خیلی مناسب تر است.

هر گاه مقصود از جمله ی «خاتم النبیین» این بود که بفهمانند رسول اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم تصدیق کننده ی پیامبران گذشته است، چرا کلمه ی «مصدّق» که بر این مطلب صراحت دارد، به کار برده نشده و به جای آن کلمه ی «خاتم» که معنای حقیقی آن چیزی دیگری است، به کار برده شده است؟

قابل دقّت و یادآوری است که قرآن کریم در موارد دیگر که درصدد بیان

ص:۱۱۴

این معنا بوده، از کلمه ی «مصدّق» استفاده کرده است.(۱)

علاوه بر همه ی این ها، اگر منظور از «خاتم»، در این آیه، «تصدیق کننده» باشد، باید میان آن حضرت و «خاتم» به معنای تصدیق کننده، شباهتی باشد، در حالی که شباهتی نیست؛ زیرا، «خاتم»، وسیله و ابزار تصدیقِ «نامه» و «نوشته» است، نه این که خود «خاتم» تصدیق کننده باشد؛ زیرا، شخصی که نامه را می نویسد، با «مهر»، صحّت آن نامه را تصدیق می کند، خودِ او تصدیق کننده است و «خاتم» وسیله ی تصدیق به شمار می رود، امّا پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم خودش، تصدیق کننده ی پیامبران پیشین است، نه این که وسیله ی تصدیق باشد.(۲)

۲- واژه ی «نبی» و «رسول»:

در شبهه ی نویسندگان بابی و بهایی آمده: «در قرآن، خاتم النبیین، ذکر شده، ولی «خاتم المرسلین» نیامده است و لذا آمدن رسول دیگری پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نفی نشده است».

در پاسخ آن، نکاتی را یادآوری می کنیم:

الف) کلمه ی «نبی»، در لغت، به «الإنباء عن الله» معنا شده است؛ یعنی، کسی که از طرف خداوند، خبر دهد، چه خبر دهنده، دارای شریعت مستقل باشد یا از شریعت دیگری پیروی کند؛ زیرا، ملاک در صدق نبوّت او، اِخبار از ناحیه ی خداوند از طریق وحی است.

۱- ر.ک: آل عمران: ۵۰؛ مائده: ۴۶؛ صف: ۶.

۲- ر.ک: خاتمیّت از نظر قرآن و حدیث و عقل، ص ۲۴ - ۲۶ (با تصرّف اندک).

ب) نبوّت، صفت خاصّ پیغمبران است و به غیر آنان، اطلاق نمی شود، ولی «رسول» شامل هر فرستاده می شود. در قرآن، به فرشتگان(۱) و جبرییل(۲) و دو نفر از فرستادگان(۳) حضرت مسیح به انطاکیه - که از حواریون آن حضرت بودند - «رسول» اطلاق شده است. از این رو، برای اِعلام انقطاع وحی، باید از واژه ی «خاتم النّبیین» استفاده کرد و نه «خاتم الرّسل»؛ زیرا، در کلمه ی «نبی»، وحی و نبوّت خوابیده، ولی در کلمه ی «رسول» این معنا لحاظ نشده است. نیز بر اساس کاربرد قرآن کریم، «نبی»، وصف «رسول» آمده است: «...و رسوله النّبی...» و «الرسول النّبی».(۴)

ج) در قرآن کریم، به تعدادی از پیامبرانی که دارای کتاب و شریعت مستقل نبوده اند، «رسول» اطلاق شده است، مانند حضرت لوط(۵) و حضرت الیاس(۶) و حضرت یونس(۷) و حضرت اسماعیل.(۸)

د) هر گاه کلمه ی «رسول» و «نبی» در جمله ای، کنار هم قرار گیرند، مانند آیه ی پنجاه و دوم سوره ی حج: «و ما أرسلنا من قبلك من رسول و لانبّی...» ممکن است از «رسول» و «نبی»، دو معنای متفاوت اراده شده

۱- ر.ک: انعام: ۶۱؛ اعراف: ۳۷.

۲- ر.ک: تکویر: ۱۹.

۳- ر.ک: یس: ۱۴.

۴- ر.ک: اعراف: ۱۵۷ و ۱۵۸.

۵- ر.ک: صافات: ۱۳۳.

۶- ر.ک: صافات: ۱۲۳.

۷- ر.ک: صافات: ۱۳۹.

۸- ر.ک: مریم: ۵۴.

باشد، ولی دلیلی در دست نیست که در این موارد، مقصود از آن، همان معنایی باشد که مؤلّف بهایی «خاتمیّت» اظهار کرده است، بلکه تفاوت آن ها در مقام رسالت و نبوت است که بر حسب روایات، مقام رسالت برتر از مقام نبوت است. در روایت آمده که سیصدوسیزده تن از انبیا، دارای رسالت خاصی بوده اند و از آنان به «رسل» تعبیر می شود.(۱)

پس این تفاوت از ناحیه ی مفهوم لفظ «نبی» و «رسول» نیست. بدین ترتیب، پیامبرانی که از هر دو مقام برخوردار بودند، بر سایر پیامبران برتری معنوی دارند.

ه) مؤیّد دیگری که می تواند معنای آیه را روشن، و بی اساس بودن پندار اشکال کننده را واضح کند،این است که در قسمت زیادی از روایاتی که در باره ی خاتمیّت آمده، در حقیقت، تذکر و توضیح معنای خاتمیّت در آیه ی شریف است. الفاظی که در روایات آمده چنین است: «خاتم المرسلین»، «لیس بعدی رسول»، «أختم به انبیائی ورسلی»، «وختم به الوحی»، و«خاتم رسله»، «وختم بکتابکم الکتب فلا کتاب بعده أبداً».(۲)

ز) نکته ی دیگری که برای ردّ ادّعای نویسندگان بابی و بهایی باید تذکر داد، این است که انحصار و تخصیص وحی رؤیایی به انبیای تابع و سپس آن را برای تأویل آیه ی «خاتم النبیین» مستمسک قراردادن، غلط و اشتباه است؛

۱- ر.ک: بحارالأنوار، ج ۱۱، ص ۳۲.
۲- مجموعه ی این روایات، با تکیه بر منابع و مصادر روایی در کتاب هایی که در این موضوع نوشته شد، جمع آوری گردید. به عنوان نمونه، مراجعه شود به کتاب خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل .

زیرا، که آیه ی صدویکم سوره ی صافّات که در باره ی حضرت ابراهیم علیه السلام است: «قال یا بُنی إنّی أری فی المنام أنّی أذبحک...» تصریح دارد که در خواب، به حضرت ابراهیم علیه السلام وحی شد و آن حضرت به قربانی فرزندش اسماعیل مأمور گردید. این، در حالی است که حضرت ابراهیم علیه السلام دارای شریعت مستقل بود و شریعت پیش از خودش را نسخ کرده بود. پس این سخن صحیح نیست که بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، پیامبر صاحب شریعت مستقل نخواهد آمد، ولی «آمدن رسول» که تبلیغ شریعت گذشته کند، اشکال ندارد!

توضیح و بیان دیگر

با بررسی های به عمل آمده، می توان به بیان دیگر، مطالب را جمع بندی کرد و این گونه توضیح داد که ختم نبوت، مستلزم ختم رسالت و شریعت است.

توضیح این که نبوّت، عبارت است از این که از جانب خداوند، به فردی، وحی شود که او به مقام نبوت برگزیده شده است، و نیز معارف و احکام الهی که بیان کننده ی اصول و فروع دین است، به او وحی گردد. رسالت، به این معنا است که از میان کسانی که به مقام نبوّت برگزیده شده اند، از جانب خداوند، مأموریّت ویژه ای یافته اند تا معارف و احکام الهی را در سطحی وسیع تر، به بشر ابلاغ کنند و با کوشش در جهت اجرای آن ها در جامعه ی بشری، بشریّت را به سوی کمال و سعادت سوق دهند. البته، پیامبران الهی، هر دو مقام را داشته اند؛ یعنی، هم حامل وحی و شریعت آسمانی بوده اند و هم مسئولیّت ابلاغ و اجرای آن احکام را در جامعه ی بشری بر عهده

داشته اند. از این رو، قرآن کریم، آن جا که از نبوت عامّه سخن گفته، گاهی از پیامبران با واژه ی «النبیّین»(۱) تعبیر آورده است که مسئولیت «بشارت» و «انذار» مردم را بر عهده داشتند و گاهی با واژه ی «رُسُلَنا».(۲) گویا آنان به خاطر گستردگی کار، چه بسا نیاز داشتند از «بیّنات» و «معجزات» بیش تری استفاده کنند.

با این بیان، مطلب دیگری هم به دست می آید و آن این که می توان فرض کرد که کسی در شرایطی دارای مقام نبوّت باشد، ولی هنوز به مقام رسالت دست نیافته باشد و در زمان بعد، به عنوان رسول برگزیده شود، ولی عکس آن (کسی رسول باشد و به نبوت مبعوث نباشد) معقول نیست؛ زیرا، برگزیده شدن به مقام رسالت، بدون این که دارای مقام نبوّت باشد و شریعت الهی به او وحی شده باشد، نامعقول است.

پیش از این هم، یادآوری کردیم که در روایت آمده، تعداد پیامبران، صد و بیست و چهارهزار نفر است که از میان آنان، سیصد و سیزده نفر، علاوه بر منصب نبوّت، دارای منصب رسالت اند.(۳)

یادآوری این نکته هم لازم است که اگر چه پیامبران صاحب شریعت، طبق نظریه ی مشهور، پنج پیامبر بزرگ الهی (نوح علیه السلام، ابراهیم علیه السلام، موسی علیه السلام، عیسی علیه السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) بوده اند، ولی وحی نبوّت و شریعت، به آنان اختصاص نداشته و مشترک میان همه ی پیامبران الهی بوده است، حتی

۱- «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ» (بقره: ۲۱۴).
۲- «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ» (حدید: ۳۵).
۳- ر.ك: معانی الأخبار، ص ۳۳۳؛ بحارالأنوار، ج ۱۱، ص ۳۳.

پیامبران قبل از حضرت نوح علیه السلام نیز اگر چه دارای شریعت به معنای مصطلح آن که با کتاب همراه است، نبودند، امّا آنان نیز از وحی الهی برخوردار بودند و آن چه برای هدایت مردم نیاز داشتند، از طریق وحی به آنان ابلاغ می شد.

بنابراین، خاتمیّت در مبحث نبوت، بیان کننده ی سه مطلب است:

۱- پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فردی به عنوان «نبی»، از جانب خداوند برگزیده نخواهد شد؛ یعنی، به کسی وحی نخواهد شد تا او پیامبر الهی باشد.

۲- پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و شریعت اسلام، شریعت دیگری از جانب خداوند، برای بشر تشریع و نازل نخواهد شد و شریعت اسلام تا آخرالزمان، جاودانه باقی خواهد ماند.

۳- پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کس به عنوان «رسول خداوند» که مأموریّت ابلاغ شریعت جدیدی به مردم دارد، مبعوث نخواهد شد و از آن جا که باب نبوت، بسته است، باب رسالت نیز بسته خواهد بود.(۱)

یادسپاری

باید توجّه داشت که ختم باب وحی و نبوّت، و شریعت و رسالت، مستلزم ختم باب الهام و قطع هر گونه ارتباط بشر با عالم غیب و دریافت حقایق و معارف غیبی از طریق ارتباط با فرشتگان نیست. در احادیث اسلامی آمده است که هم در امّت های پیشین و هم در امّت اسلامی، کسانی بوده و هستند که بدون این که از مقام نبوّت و رسالت برخوردار بوده باشند، از عالم غیب، به آنان الهام می شود و فرشتگان با آنان سخن می گویند. این گونه افراد، در

۱- ر.ک: کلام تطبیقی، ص ۱۰۶ - ۱۰۸، (با تصرّف اندک).

اصطلاح، «محدّث» نامیده می شوند.(۱)

* * *

کتاب شناختی نقد بابیّت

پس از ادّعاهای بی اساس میرزا علی محمّد شیرازی، علما و اندیش مندان مسلمان، برای جلوگیری از گمراهی مردم، با قلم و بیان، به افشای توطئه ی استعمار پرداختند، و خطر انحراف را گوشزد کردند. استقصای کامل و احصای همه ی کتاب ها، میّسر نیست. در عین حال، برای آن دسته از خوانندگانی که بخواهند اطّلاعات بیش تری در این زمینه داشته، از تحقیقات و ردّیه های دیگران با خبر باشند، تعدادی از کتاب هایی که در رّد نقد و بررسی «بابیّت» تدوین شده، آورده می شود. امید است که مفید واقع شود.

تعدادی از اسامی این کتب، در الذریعه (نوشته ی آقا بزرگ تهرانی) و تعداد کمی از آن، در لغت نامه ی دهخدا آمده است و اکثر کتاب ها، چاپ شده است:

ابطال مذهب بابیّه، اسماعیل حسینی یزدی.

ازهاق الباطل، سیّدعلی محمودآبادی.

إزهاق الباطل، محمّد کریم خان بن ابراهیم کرمانی.

اشعار نیوا در ردّ باب و بهاء، آخوند محمّدجواد صافی.

البابیون و البهائیون، (یو)، همایون همتی، تهران، منظمه الأعلام الاسلامی، ۱۴۱۱ه.ق، ۹۱ ص.

الحجج الرضویه فی تأیید الهدایه المهدویه و الرّد علی البابیه، محمّد بن محمود

۱- در این باره، رجوع کنید به اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۶؛ صحیح بخاری، ج ۳، کتاب فضائل الصحابه؛ صحیح مسلم، ج ۴، کتاب فضائل الصحابه؛ المعجم الفهرس لألفاظ الحدیث النبوی، ج ۱، ص ۴۳۴.

حسینی لواسانی.

الحسامیّه فی ردّ البابیّه، محمّد احمد قاینی (مخطوط).

الحق المبین (فی الردّ علی البابیه)، احمد بن محمّد علی بن محمّد کاظم شاهرودی.

الردّ علی البابیه، آقا رضا بن محمدحسین اصفهانی.

الردّ علی البابیه، خلف بن عبد علی آل عصفور البحرانی.

الردّ علی البابیه، سدر الإسلام علی اکبر بن بشیر محمد همدانی.

الردّ علی البابیه، سیّد احمد بن محمّدتقی موسوی تربتی.

الردّ علی البابیه، فاضل جعفر مزاره شیرازی.

الردّ علی البابیه، محمّدتقی بن محمّدباقر آقا نجفی اصفهانی.

الردّ علی البابیه، محمّدحسن خوسفی قائنی.

الردّ علی البابیه، محمّدعلی بن محمّدحسین حائری، مصر، ۱۳۲۹ه .ق.

الردّ علی البابیه، ملّا عبدالرسول کاشانی.

الردّ علی البابیه، مهدی بن محمّد علی ثقه الإسلام.

الردّ علی البابیه و البهائیه، عبدالرسول بن محمّد بن زین العابدین، تهران، ۱۳۷۴ه.ق، ۶۰ص.

الردّ علی البابیه، یحیی بن رحیم الأرومی، نجف اشرف، ۱۳۴۴ ه .ق.

السهام النافذه فی الردّ علی البابیّه، محمّد قاسم بن محمّدتقی غروی (مخطوط).

الشیخ و الشاب فی ردّ البهائیه و الباب، السیّد هاشم حسین فتح الله، بغداد، ۱۳۳۱ ه .ق، چاپ اوّل؛ (۱۳۴۷ ه .ق، چاپ دوم).

الشیختّه و البابیّه أو المفاسد العالیّه، محمّد بن محمّد مهدی الخالصی، بغداد، ۱۳۷۲ ه .ق، ۳۴۴ ص.

الهدایه المهدویه فی ردّ البابیه، علی اصغر بن رجب علی الیزدی الأردکانی، تهران، ۱۳۲۵ ه، ۲۶۳ ص، چاپ سنگی.

ص:۱۲۲

ایراد در پیرامون مسلک باب و بهاء مذاهب مختلفه عالم، محمد مهین پور (حاج رحیم) تهران، ۱۳۷۵، مطبوعات وطن ما، چاپ دوم، ۱۰۵ ص.

باب کیست و سخن او چیست؟ نور الدین چهاردهی، فتحی، ۳۲۰ ص.

باب و بها را بشناسید، فتح الله بن عبدالرحیم الیزدی، حیدرآباد کن، ۱۳۷۱ ه .ق، ۳۳۶ ص، چاپ سنگی.

بابی گری و بهایی گری، محمّد محمّدی اشتهاردی، قم، علّامه، ۱۳۷۸ ه .ش، ۲۸۰ ص.

بابی ها چه می گویند؟ هبه الله مرندی، تهران، ۱۳۴۷ ه .ش، ۱۴۴ ص.

بررسی و محاکمه باب و بهاء (بررسی و محاکمه در تاریخ و عقاید)، ح، م، ت، ج ۱، مصطفوی، ۲۱۲ ص، ج ۲، برهان، ۲۸۱ ص؛ ج ۳، انتشارات اسلامی، ۳۲۳ ص.

بیان الحقایق، عبدالحسین آیتی.

بی بهایی باب و بهاء، محمّد علی خادمی، شیراز، ۱۴۰۹ ه .ق، ۱۹۶ ص.

پنجه ی خونین استعمار در آستین باب، احمد رحیمی کاشانی، ۱۴۰ ص.

تجلّیات باب و بهاء، احمد علی بن محمّد مهدی الأمرتسرسی، لاهور، تعلیمی پرسِ، ۳۲ص.

تحقیق در بابی گری، بهایی گری، یوسف فضایی، فرّخی، ۲۷۴ ص.

تخریب الباب، ابوالقاسم بن میرزا کاظم الزنجانی.

ترجمه ی کتاب نصایح الهدی، محمّد جواد بلاغی، دارالتبلیغ اسلامی، اصفهان، ۲۱۱ ص.

تنبیه الغافلین (فی الردّ علی البابیه)، محمّد تقی بن حسین علی الهروی الإصفهانی.

حقایق شیعیان، عبدالرسول احقاقی اسکویی، ۷۵ ص.

خرافات البابیّه، محمّدحسین آل کاشف الغطاء.

در ساختمان بابیّت و بهاییّت، جعفر خندق آبادی، تهران، ۱۳۷۷ ه، ۵۲ ص.

دفع شبهه طول عمر الحجّه(عج)، محمود بن محمّدحسن بن محمد جعفر الشریعتمدار.

ذیل الأرغام (ذیل ارغام الشیطان فی ردّ (اهل البیان) البابیه)، سیّد محمّد بن محمود حسینی، تهران ۱۳۴۲ ه . ق، چاپ سنگی، ۴۰۶ ص.

رجم الشیطان فی ردّ اهل البیان، عبدالرحیم بن ملّا عبدالرحمان البروجردی، چاپ سنگی، ۱۷۹ ص.

ردّ الباب، ابوالقاسم بن کاظم موسوی زنجانی.

ردّ الباب، محمّدخان بن کریم خان کرمانی، کرمان، ۱۳۸۴ ه .ق، ۲۲۳ ص.

ردّ الباب، محمّد کریم خان قاجار کرمانی، کرمان، ۱۳۸۳ ه .ق، چاپ سنگی.

ردّ اهل البیان، سیّد محمّد بن محمود حسینی لواسانی، تهران، ۱۳۴۲ ه .ق، چاپ سنگی.

ردّ بابیه، عبدالله بن محمد حسن مامقانی، نجف اشرف، ۱۳۴۵ ه .ق.

ردّ بر بابیه، ابوتراب بن ابی القاسم برغانی شهید قزوینی (مخطوط).

ردّ بر بابیه، سیّد محمّد حسین بن محمّد حسینی نجف آبادی (مخطوط).

ردّ بر بابیه، محمّد تقی حسینی قزوینی (مخطوط).

ردّ شبهات بابیه، محمّد بن کریم کرمانی (این کتاب، خطی و به صورت پرسش و پاسخ است).

شیخی گری و بابی گری، مرتضی مدرسی چهاردهی، تهران، فروغی، ۱۳۸۷ ه .ق، ۲۱۲ ص.

صاعقه در ردّ باب مرتاب، زین العابدین خان کرمانی، مدرسه ی ابراهیمیّه، ۲۰۳ ص.

قلع الباب (قمح الباب)، ابوالقاسم موسوی زنجانی (مخطوط).

کتابی در ردّ باب، کمال الدین بن حسین خوانساری.

کشف الحیل، عبدالحسین آیتی.

گفت و شنود سیّدعلی محمّد باب، محمّدتقی بن محمّد مامقانی، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۴ ه .ش، ۱۸۵ ص.

گمراهان باب و بهاء، احمد بن محمّد باقر روضاتی خوانساری.

ص:۱۲۴

لوح باب و بهاء، احمدعلی بن محمّد مهدی الأمرتسری، لاهور، ۱۹۶۰م، ۱۴۴ص.

محاکمه و بررسی باب و بهاء، حسن بن محمد رحیم مصطفوی اهری، تهران، بوذر جمهوری، ۱۳۷۶ ه، (۳ جلد).

مدافعه در مقابله خصم (در خصوص مطالب بیان)، شیخ عبدالسلام آخوندزاده، تفلیس، ۱۳۱۴ ه .ق.

مشی الإنصاف فی کشف الاعتساف (الردّ علی البابیه)، میرزا ابراهیم بن ابی الفتح زنجانی.

مناظره با سیّد علی محمّد باب، محمّد بن حسین (مخطوط).

موارد تحقیق در باره ی مذهب باب، ادوارد براون.

مواهب الرضویه فی ردّ شبهات المبلّغین من المسیحیه و البابیه و البهائیه، سیّد محمّد بن محمود الحسینی، تبریز، ۱۳۴۳ ه، ۹۶ ص.

نصائح الهدی والدین إلی مَنْ کان مسلماً وصار بابیاً، محمّد جواد بن حسن بلاغی، بغداد، ۱۳۳۹ ه .ق، ۱۵۶ ص؛ اصفهان، دارالتبلیغ الاسلامی، ۱۳۷۳ه، ۲۱۱ ص.

نصیحت به فریب خوردگان باب و بهاء، علی العلّامه الفانی الاصفهانی، اصفهان، دارالتبلیغ، ۱۳۷۳ ه، ۲۱۱ ص.

ص:۱۲۵

باب و جریان انحرافی بابیت

- عزالدین رضانژاد

ص:۱۲۷

عنوان «بـاب» لقبی مقـدّس دراحـادیث و روایـات رسـیده از پیـامبر و اهـل بیت اطهـار علیهم السـلام است و افرادی از اصـحاب برجستهِ پیشوایان معصوم علیهم السلام به خاطر ویژگی هایی که بر شمرده خواهد شد، به عنوان «باب» خوانده می شدند.

در این میان، عدّه ای جهت رسـیدن به امیال و هواهای نفسانی خویش، از این واژهِ مقدّس در تعالیم دینی و شـیعی، بهره جسته و به دروغ خود را «باب ائمّه» معرّفی کرده اند.

البتّـه خواننـدگان محـترم بر این امر آگاهنـد که در طـول تاریـخ، عـدّه ای بـا ادّعـای دروغینِ «الـوهیّت»، «ربـوبیّت»، «نبـوّت» و «امامت»، هم خود از راه حق منحرف شدند و هم عدّه ای از مردم ناآگاه یا مغرض و سود جو را به انحراف کشاندند.

در جریان شناسـی انحرافی «بابیّت» دقیقاً تکرار همین نکته را می بینیم. از این رو، بر عالمان دین و دست انـدرکاران امور دینی – فرهنگی فرض است که ضـمن بازخوانی تاریخ گذشـته، به شناسایی زمینه های این نوع انحراف در عصر کنونی پرداخته و با اطّلاع رسانی لازم و هشدار به هنگام، از پیدایش

ص:۱۲۸

«بابیّت» دروغین و گرایش به آن جلوگیری به عمل آید.

اینک با توجّه به اهمیّت مسأله، و تناسب مباحث گذشته، در بخش معرّفی فرقه های انحرافی در مورد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف - که از فرقهِ ضالهِ «بابیّه» سخن به میان آمد - در این نوشتار به مسألهِ «باب» به عنوان لقبی ارزش مند و از «ابواب» و «بوّاب» به عنوان انسان های برجسته سخن خواهیم گفت و سپس با شناسایی اجمالی مدّعیان دروغین بابیّت در عصر حضور و غیبت، عدّه ای را معرّفی خواهیم کرد.

«باب» صفتی برجسته

«باب» یا «باب الله» در برخی از احادیث اسلامی به عنوان صفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و دوازده امام معصوم علیهم السلام به کار گرفته شد. چنان که واژه های دیگری مانند: «صراط»، «سبب»، «طریق» و «سبیل» که همه تعبیرهای دیگری از «باب اللّه» اند، برای ائمّه علیهم السلام به کار رفته است.(۱)

امام باقر علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لقب «باب اللّه» و «سبیل اللّه» داده است:

«انّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم بابُ الله الذی لایؤ تی الا منه و سبیله الذی- من سلکه وصل الی اللّه». (صفار قمی، ۱۴۰۴ق: ص۱۹۹)

حضرت علی علیه السلام نیز، در چند روایت به «باب» و «باب اللّه» و «باب الجنّه» خوانده شده است. مانند:

«انّ علیّاً بابٌ فتحه اللّه فمن دخله کان مؤ مناً». (کلینی، بی تا: ج ۱، ص۴۳۷)

۱- لازم به یادآوری است که در این مقاله علاوه بر مصادر معرّفی شده در پا نوشت، مصادر زیر هم استفاده و اقتباس شده است: دانشنامهِ جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۰ - ۱۲، مقالهِ عباس زریاب و حسن طارمی؛ دایره المعارف تشیع، جلد سوم، واژهِ «باب».

«انّ عليّاً بابٌ من ابواب الهدی فمن دخله کان مؤ مناً».

«انّ عليّاً بابٌ من ابواب الجنّه فمن دخل بابَه کان مؤ مناً». (کلینی، بی تا: ج۲، ص۳۸۸ و ۳۸۹)

«انا مدینه العلم و علیّ بابها فمن اراد العلم فليأت الباب».

این حدیث صحیح و متواتر است.(۱)

فردوسی آن را چنین معنی کرده است:

که من باب علمم علیَم در است   درست این سخن گفت پیغمبر است

و مولانا جلال الدین رومی آن را چنین تفسیر کرده است:

چون تو بابی آن مدینهِ علم را

چون شعاعی آفتاب حلم را

باز باش ای باب بر جویای باب

تا رسند از تو قشور اندر لباب

باز باش ای باب رحمت تا ابد

بارگـــاه اله کفـــــواً احد

در حدیثی معروف که به روایت های گوناگون و در حدّ تواتر در کتاب های حدیثی اهل سنّت و شیعه نقل شده است، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود را شهر علم، حکمت، فقه، بهشت و خانهِ دانش و حکمت («مدینه العلم»، «مدینه الحکمه»، «مدینه الفقه»، «مدینه الجنّه» و «دارالعلم»، «خزانه العلم»، «دارالحکمه») و حضرت علی علیه السلام را «باب» آن خوانده است.

«باب مدینه العلم»، عنوانی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به امام علی علیه السلام داد و فرمود:

۱- علاوه بر مصادر پیش گفتهِ شیعی، برای اسناد این حدیث نگاه کنید به: حلیه الاولیاء، ج۱، ص۶۵، ج۷، ص۳۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص۱۲۶؛ تاریخ بغداد، ج۲، ص۳۷۷؛ الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ج۲، ص۴۶۲، ۴۶۳.

چنان که در حدیث دیگر، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی علیه السلام را «باب خدا» و «باب خود» نامیده است.(۱)

«باب الجنه» کنایه از امام حسین علیه السلام است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«الا و انّ الحسین باب من ابواب الجنّه من عانده حرّم اللّه علیه ریح الجنّه». (مجلسی، بی تا: ج۲۶، ص۲۶۳)

ابواب الله

در احادیث و روایات تفسیری، اهل بیت اطهار و امامان معصوم علیهم السلام - که واسطهِ میان خدا و خلق اند - «ابواب الله» خوانده شده اند؛ هم چنان که از آنان به «طریق» و «سبیل» و «سبب» و «صراط» تعبیر شده است. امام سجاد علیه السلام در معرّفی خود و اهل بیت اطهار علیهم السلام می فرماید:

«نحن ابواب اللّه و نحن الصراط المستقیم و نحن عیبه علمه». (مجلسی، بی تا: ج۲۴، ص۱۲)

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«نحن الشعار والاصحاب والخزنهُ والابواب ولاتؤتی البیوت الا من ابوابها». (سید رضی، بی تا: خطبه۱۵۴)

جمله اخیر آن حضرت، اشاره ای است به آیهِ شریفهِ:

«لیس البرّ بأن تأتوا البیوت من ظهورها ولکنّ البرّ من اتّقی و اتُوا البیوت من ابوابها». (بقره: ۱۸۹)

برخی از مفسّران نیز مقصود از «ابواب» را در این آیه، ائمّه علیهم السلام دانسته اند که

۱- ر.ک: بحارالانوار، ج۴۰، ص۲۰۰_۲۰۷؛ الغدیر، ج۶، ص۶۱ _ ۸۱؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۵، ص ۴۶۸-۵۱۵.

«طریق» و «بابِ» راه یافتن به مدینهِ علم پیامبرند.(۱)

از حضـرت رضا علیه السلام معنای «ماء» را در آیهِ ((إن أ صبح ماؤ کم غوراً فمن یأتیکم بماء معین))(ملک: ۳۰) پرسیدند و او در پاسـخ فرمود: «مـاؤ کم ابوابکم اَی الائمّه والائمّه ا بواب الله». (مجلسـی، بی تا: ج۲۴، ص۱۰۰) در این تفسـیر «ماء» در معنای مجـازی به کـار رفته است؛ یعنی آب وسـیلهِ حیـات است و اگر آب هـا بخشـکند، راه حیـات بسـته است. امامان معصوم علیهم السلام مانند آبی هستند که حیات معنوی مردم به ایشان وابسته است و در حقیقت ابواب وصول به حیات معنوی و واقعی اند و اگر در جهـان، امـام و حجّتی نباشـد، باب حیات معنوی مسـدود است و کسـی «ماء مَعین» یا آب گوارای زنـدگی معنوی را به انسان ها نخواهد چشاند.

ابواب ائمّه(ع)

در زمان حضور ائمّه علیهم السـلام، افرادی از صـحابه به عنوان «باب» آنان معرّفی شـده اند. گویا این تعبیر در زمان ائمه علیهم السـلام رواج داشت، هرچند در سـخنان خود ائمه علیهم السلام و در کتاب های رجال از آنان با عنوانِ «باب» تعبیر نشده است، ولی در کتب تراجم و مناقب امامان شیعه علیهم السلام (مانند کتاب مناقب آل ابی طالب(۲) و الفصول المهمّه فی معرفه احوال الائمّه علیهم السـلام (۳) و...) از عـدّه ای به عنوان «بـاب» یـا «بوّاب» تعبیر شـده است.ماننـد: سـلمان «بـاب حضـرت علی علیه السلام»، سفینه «باب امام حسین علیه السلام»، ابوخالد کابلی و یحیی بن امّ الطویل «باب امام سجّاد علیه السلام» و

۱- ر.ک: مجمع البیان طبرسی، ذیل آیه؛ تفسیر فیض کاشانی، ذیل آیه.

۲- ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۷۷، ۱۷۶، ۲۱۱، ۲۸۰، ۳۲۵، ۳۶۸، ۳۸۰، ۴۰۲، ۴۲۳.

۳- ر.ک: الفصول المهمّه، ص ۲۲۹، ۲۴۱، ۲۶۲، ۲۷۴، ۲۸۱.

افرادی دیگر که خود را به دروغ باب ائمّه علیهم السلام معرّفی می کردند، مذمّت شده اند و مورد تکذیب و نفرین قرار گرفته اند.

دستهِ اوّل، آنانی بودند که با ائمّه ارتباط خاص داشتند، و علاوه بر بهره وری از علوم و معارف ائمه علیهم السلام، در برخی امور وکیل و مباشر کارهای ایشان و در شرایط حسّاس سیاسی، واسطهِ ائمّه علیهم السلام و پیروان آنان بوده اند. برای نمونه: ابوخالد کابلی و یحیی بن ام الطویل از یاران نزدیک امام سجّاد علیه السلام و سال ها در خدمت آن حضرت بودند.

جابر بن یزید جُعفی از اصحاب سرّ اهل بیت و از نزدیکان امام باقر علیه السلام بود.

مفضّل بن عمر، که بنا بر روایات، از علوم ائمّه علیهم السلام آگاهی داشته و مورد توجّه خاص امام صادق علیه السلام بوده است، به نمایندگی از آن حضرت به کارهای شیعیان رسیدگی می کرد و در منازعات مالی ایشان برای رفع اختلاف، به وکالت از آن حضرت، اموالی پرداخت می کرد. وی هم چنین مباشر کارهای مالی امام کاظم علیه السلام بود و آن حضرت خود شخصاً پرداخت های مالی شیعیان را نمی پذیرفت.

از سوی دیگر، در کتاب های سیره و تاریخ، نوّاب اربعهِ امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دورهِ غیبت صغری نیز «باب» خوانده شده اند. طبرسی از آنان به عنوان «الابواب المرضیون و السّفراء الممدوحون» نام می برد.(۱) ابن اثیر دربارهِ حسین بن روح نوبختی، یکی از نوّاب اربعه، می گوید که امامیه او را «باب» می نامیدند.(۲)

۱- ر.ک: الاحتجاج، ص ۴۷۷.

۲- ر.ک: الکامل فی التاریخ، ج۸، ص ۲۹۰.

عثمان بن سعید عمروی، محمّد بن عثمان و حسین بن روح نوبختی گذشته از سفارت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به عنوان باب های امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام نیز نام برده شده اند و در روایات بر وثاقت، علم و نزدیکی آنان به ائمه علیهم السلام تصریح شده است.(۱)

«ابواب» امام مهدی علیه السلام

علاوه بر نوّاب اربعه که هر یک پس از دیگری، باب حضرت حجّت علیه السلام بودند، کسانی دیگر نیز به «باب» معروف هستند؛ او در عصر خود، از ثقات و برجستگان شیعه به شمار می رفت و به دست سفرای اربعه توقیعات به نام آن ها از طرف حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف صادر گشته است.

برخی از بزرگان شیعه که در کتاب های تراجم و مناقب از آن ها به «باب» تعبیر شده است، عبارتند از:

۱- ابوالحسین، محمدبن جعفر اسدی کوفی رازی، باب حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه الشریف در «ری»؛ اردبیلی (صاحب جامع الرواه) می گوید: «کان احد الا بواب».(۲)

۲- ابوعلی، احمدبن اسحاق اشعری قمی از اصحاب حضرت جواد علیه السلام و علی الهادی علیه السلام و باب حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه الشریف در قم؛ وی به خدمت حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه الشریف رسید و باب امام در قم بود.(۳)

۱- در کتاب الهدایه الکبری فی تاریخ الائمّه کسانی به عنوان «ابواب» نام برده شده اند که «حاملان اسرار و علوم ائمه علیهم السلام» بودند و در عین حال برای هر امام وکلایی نیز معرّفی شده اند که واسطهِ امام با شیعیان در کارهای مالی و غیر آن بودند.

۲- ر.ک: جامع الرواه، ج۲، ص۸۳.

۳- ر.ک: همان، ج۱، ص۴۱؛ رجال ابن داود، ص۲۴.

۳- ابراهیم بن محمد همدانی، باب امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که چهل بار حج انجام داده است.(۱)

۴- ابواسحاق ابراهیم بن مهزیار اهوازی، باب امام علیه السلام؛ کشی دربارهِ او می گوید:

«و کان وکیل الناحیه و کان الا مر یدور علیه». (کشی، همان: ص۴۴۶)(۲)

۵- احمدبن حمزه بن الیسع قمی، باب امام حجّت عجل الله تعالی فرجه الشریف .(۳)

۶- ابوهاشم، داوود بن القاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، باب حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه الشریف (۴).

۷- محمدبن علی بن بلال از اصحاب حضرت حجّت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف؛ سیّدبن طاووس در ربیع الشیعه می گوید: «من السفراء الموجودین فی الغیبه الصغری والابواب المعروفین الذی لایختلف الاِمامیه القائلون بامامه الحسن بن علی- فیهم».(۵)

۸- ابومحمد الوجنائی، باب امام حجّت عجل الله تعالی فرجه الشریف .

۹- محمدبن ابراهیم بن مهزیار؛ اردبیلی می گوید: وی نیز مانند پدرش، ابراهیم بن مهزیار، از ابواب امام و وکیل آن حضرت بود. (اردبیلی، همان، ص۴۴)

۱۰- عمر اهوازی از ابواب حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه الشریف .

۱- ر.ک: رجال کشی، ص ۵۰۸ - ۵۰۹؛ جامع الرواه، ج۱، ص۳۳.

۲- و نیز ر.ک: رجال ابن داود، ص ۱۹؛ جامع الرواه، ج۱، ص۳۵.

۳- ر.ک: اعیان الشیعه، ج۲، ص۴۸؛ رجال ابن داود، ص ۲۷؛ جامع الرواه، ج۱، ص۴۹.

۴- ر.ک: جامع الرواه، ج۱، ص۳۰۷؛ فهرست شیخ طوسی، ص ۱۳۱.

۵- ر.ک: جامع الرواه، ج۲، ص۱۵۳؛ رجال ابن داود، بی تا: ص۲۴.

۱۱- ابوجعفر، عبـدالله ا بو غانم قزوینی که به نام وی از حضـرت حجّت عجل الله تعالی فرجه الشـریف توقیع صادر گردید. وی باب امام علیه السلام در قزوین بود.(۱)

یادآوری

۱- چنان که سید محسن عاملی امین گفته است: ظاهراً نوّاب اربعه که به باب امام نیز معروف هستند دارای نیابت عامه بودند و دیگر سفرا و ابواب امام، دارای سفارت و وکالات در امور خاصّه بودند.(۲)

۲- برخی بر این عقیده اند که اگرچه تعبیر «باب» در برخی از کتب تراجم، مناقب و سِیَر ائمّه علیهم السلام برای یاران نزدیک و خاصّ ایشان به کار رفته، ولی در سخنان خود پیشوایان معصوم علیهم السلام و سپس در نوشته های محدّثان و رجالیان، از به کار بردن آن در مفهوم مثبت، پرهیز می شده است؛ هم چنان که نوّاب اربعه را نیز عموماً، «سـفراء» و «وکلاء» می خوانده اند و از نمایندگان امام کاظم علیه السلام به «قوّام» تعبیر می کرده اند.

در مقابـل از کسـانی چون نمیری و شـلمغانی، به عنوان مـدّعیان «بـابیّت» نـام می برده انـد. البتّه اصل وجود واسـطه میان امام و شیعیان، چه در زمینهِ بیان احکام و معارف دینی و چه در امورمالی، هیچ گاه انکار نشده است.(۳)

بابیّت دروغین

چنان که اشارت رفت، در عصر حضور کسانی خود را به دروغ باب ائمّه علیهم السلام

۱- ر.ک: ضیافه الاخوان، ص ۶۶؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۷۲.

۲- ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۲، ص۴۸.

۳- ر.ک: دانش نامهِ جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۲.

معرّفی کرده و بدین سبب به تکذیب و نفرین ایشان گرفتار شده اند. در این بخش از نوشتار، به شناسایی برخی از این افراد در عصر حضور و غیبت می پردازیم تـا ضـمن اطّلاع رسـانی تاریخی، هشـداری باشـد برای شـناختن و دوری جسـتن از مـدّعیان دروغین بـابیّت یـا وکالت و نیابت خاصّه در این عصـر - که از راه های گوناگون ماننـد: اینترنت به فعّالیّت و انحراف مردم می پردازند - و در نتیجه بستن راه های نفوذ و ترویج باطل.

برخی از مدّعیان دروغین بابیّت در عصر حضور عبارتند از:

۱- علی بن حسکه

۲- قاسم یقطینی

۳- محمدبن فراست

۴- ابن بابا؛

کشّی در کتاب رجال(۱) از این چهـارتن به عنوان افرادی نـام می برد که ضـمن نشـر انـدیشه های انحرافی، مـدّعی بابیّت امام عسـکری و امـام رضـا علیه السلام بوده انـد، ولی ائمّه علیهم السـلام آنـان را به شـدّت رد کرده و شـیعیان را از تماس با ایشان برحذر داشته اند.

برخی از مدّعیان دروغین«بابیّت» در عصر غیبت

در میان شیعیان، گروهی از همان آغاز غیبت به کذب و افترا، ادّعای بابیت و سفارت نمودند که برخی از آن ها عبارتند از:

۱- ابومحمد شریعی؛ وی که از اصحاب امام یازدهم علیه السلام بود، نخستین

۱- ر.ک: رجال کشی، شمارهِ ۹۹۷ - ۹۹۹، ۱۰۴۸.

شخصی است که «بابیّت» را به دروغ مدّعی گردید و این مقام را به خود نسبت داد.(۱)

۲- محمدبن نصیر نمیری؛ مؤ سّس فرقهِ «نصیریه» که پس از ابومحمد شریعی ادّعای بابیّت نمود و از غلات است و حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه الشریف او را لعن فرمود، هنگام مرگ زبانش سنگین شد، به گونه ای که وقتی پیروانش از او پرسیدند باب بعد از تو کیست؟ او با لکنت گفت: احمد. پیروانش مقصود او را که غرض کدام احمد است، نفهمیدند و به سه فرقه تقسیم شدند؛ فرقه ای گفتند: مقصود او احمد فرزندش است و فرقهِ دوم گفتند: احمدبن موسی بن الفرات است و فرقهِ سوم به احمدبن ابی الحسین بن بشر گرویدند و هر سهِ آنان ادّعای بابیّت نمودند.(۲)

۳- حسین بن منصور حلاج، عارف مشهور، از مدّعیان بابیّت.(۳)

۴- ابوجعفر، محمدبن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزاقر از مدّعیان بابیّت.(۴)

۵- ابوبکر، محمدبن احمدبن عثمان بغدادی، برادرزادهِ ابوجعفر محمدبن عثمان بن سعید عمری سفیر دوم حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه الشریف از مدّعیان بابیّت.(۵)

۶- احمدبن هلال کرخی (۱۸۰-۲۶۷ه .ق) از مدّعیان بابیّت؛ دربارهِ وی گفته اند: «کان غالیاً متّهماً فی- دینه... ورد فیه ذموم عن سیّدنا ا بی- محمد

۱- ر.ک: بحارالانوار، ج۵۱، ص۳۶۷.

۲- ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج۱۷، ص۳۳۶-۳۳۸.

۳- ر.ک: بحارالانوار، ج۵۱، ص۳۶۹؛ معجم رجال الحدیث، ج۶، ص۹۷.

۴- ر.ک: بحارالانوار، ج۵۱، ص۳۷۱؛ معجم رجال الحدیث، ج۱۷، ص۵۳.

۵- ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج۱۷، ص۲۹۷.

العسکری-».(۱)

۷- ابودلف مجنون، محمدبن مظفّر الکاتب ازدی، صاحب کتاب «اخبارالشعراء» از مدّعیان بابیّت.(۲)

۸- عبدالله بن میمون القداح در سال ۲۵۱ ه .ق مدّعی نیابت خاصه گردید.

۹- یحیی بن زکرویه (ذکرویه) در سال ۲۸۱ ه .ق مدّعی نیابت خاصه و باب امام گردید.

۱۰- محمدبن سعد شاعر کوفی متوفّای سال ۵۴۰ ه .ق مدّعی باب امام گردید.

۱۱- احمدبن حسین رازی متوفّای سال ۶۷۰ ه .ق مدّعی باب امام گردید.

۱۲- سید شرف الدین ابراهیم متوفّای سال ۶۶۳ ه .ق؛ مدّعی نیابت خاصه و باب امام گردید. سپس مدّعی امامت شد. از شیراز به خراسان رفته، مدّتی در خراسان بود و هنگام برگشتن به شیراز داعیهِ خود را آشکار کرد.(۳)

۱۳- حسین بن علی اصفهانی کاتب متوفّای ۸۵۳ ه .ق صاحب کتاب «ادب المرء».

۱۴- علی بن محمد سجستانی بغدادی متوفّای سال ۸۶۰ ه .ق صاحب کتاب «ایقاظ».

۱۵- محمد نوربخش، رئیس و مؤ سّس فرقهِ نوربخشیه (۷۹۵ - ۸۹۶ ه

۱- ر.ک: جامع الرواه، ج۱، ص۷۴؛ بحارالانوار، ج۵۱، ص۳۶۸؛ معجم رجال الحدیث، ج۲، صص۳۶۷-۳۷۱.

۲- ر.ک: جامع الرواه، ج۲، ص۲۰۲؛ معجم رجال الحدیث، ج۱۷، ص۲۹۶.

۳- ر.ک: تاریخ وصاف، ص ۱۹۱ - ۱۹۲؛ مدّعیان نبوت و امامت، ص ۲۶۳ - ۲۶۴.

.ق)؛ در سال ۸۲۶ ه .ق مدّعی نیابت و باب امام گردید و سپس مهدویت خود را اعلام نمود.

۱۶- سیّد محمد هندی متوفّای سال ۹۸۷ ه .ق؛ وی که ادیب و شاعر بود، در مشهد می زیست و مدّعی بابیّت گردید.

۱۷- محمدبن فلاح مشعشع رئیس مشعشعین خوزستان که دعوی نیابت خاصه و بابیت نمود. سپس مدّعی مهدویت شد و در سال ۸۴۱ ه .ق دعوت خود را آشکار نمود. وی سال ها در خوزستان حکومت نمود تا آن که در سال ۸۷۰ ه .ق وفات یافت.(۱)

۱۸- عباس فاطمی؛ در اواخر قرن هفتم می زیسته ادّعای بابیّت خاصه و مهدویت نمود. وی دارای پیروانی بوده و دولتی تشکیل داد و شهر فاس را تصرّف نمود و در پایان کار به مکر و حیله به قتل رسید و دولت وی منقرض گشت.(۲)

۱۹- درویش رضا قزوینی؛ متوفّای ۱۰۴۱ ه .ق مدّعی بابیت بود و در عصر شاه صفی صفوی خروج کرد. وی از طایفهِ مانلو است و در زیِّ درویشان و قلندران به سیاحت پرداخت. سپس به مقام ریاست و رهبری رسید.(۳)

۲۰- شیخ مهدی مشهدی متوفّای ۱۲۹۱ ه .ق دارای تألیفاتی چون الاسرار

۱- ر.ک: تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۲۳ به بعد؛ مدّعیان نبوّت و مهدویت، ص ۲۶۵-۲۷۱.

۲- ر.ک: مدّعیان نبوّت و مهدویت، ص ۲۶۵.

۳- ر.ک: همان، ص ۲۷۶.

و الملاحم است، مدّعی بابیّت گردید.

۲۱- سیّد علی مشهدی بزّاز که در زمان سلطنت سلطان سلیمان صفوی می زیسته مدّعی بابیّت گردید.

۲۲- محمّد فاسی مغربی متوفّای ۱۰۹۵ ه.ق صاحب کتاب سبیل الاولیاء مدّعی بابیّت گردید.

۲۳- میرزا محمد هروی؛ مدّتی در هندوستان بود و تألیف هایی دارد که نظم کلمات قصار حضرت امیرمؤ منان علیه السلام از آن جمله است. وی در زمان فتحعلی شاه قاجار پس از آن که مدّعی بابیت گردید، به قتل رسید.

۲۴- محمدبن عبداللّه حسان المهدی، پس از تحصیل در علوم دینی به حج رفت و از مکه به صومال بازگشت و از مدّعیان اصلاح بود و در سال ۱۸۹۹ میلادی خود را باب و سپس مهدی موعود اعلان نمود. وی مؤ سّس فرقهِ صالحیه است.

۲۵- محمد احمدبن عبدالله سودانی (۱۸۴۳ - ۱۸۸۵ م) از خاندان سادات حسینی، پس از تکمیل علوم دینی به حج رفت و در بازگشت از مکهِ مکرّمه خود را باب امام سپس مهدی موعود اعلام نمود و تمام قبایل کردخان و دارخور و بحرالغزال و سودان شرقی با وی بیعت کردند او به جنگ با انگلیسی ها که سودان را تصرّف کرده بودند پرداخت و خرطوم پایتخت سودان را فتح نمود و در ام درمان وفات یافت.(۱)

علاوه بر این عدّه ای که اسامی آنان ذکر شد، هر از چند گاهی، افرادی به دروغ ادّعای بابیت می کنند. در قرن سیزدهم هجری آن که در این ارتباط

۱- ر.ک: دائره المعارف تشیّع، ج ۳، ص ۳ و ۴.

گروهی را به انحراف کشانید، سـید علی محمد شـیرازی بود که فرقهِ ضالّهِ بابیه را بنا نهاد و تفصیل ماجرای وی در همین مجلّه آمـده است. در سال های اخیر، برخی دیگر از این موضوع سوء اسـتفاده کرده و به دروغ ادّعاهایی را مطرح کردند، ولی مورد قبول دیگران قرار نگرفته اند.

به خواست خداوند، در نوشتار آتی از فرقهِ ضالّه بهائیت که پس از بابیّت به وجود آمد، سخن خواهیم گفت.

ص:۱۴۲

از بابی گری تا بهایی گری

- عزّالدین رضانژاد

ص:۱۴۳

در بخش های پیشین این سلسله نوشتار در موضوع فرقه های انحرافی، از ادّعاهای واهی «بابیّت»، زمینه ها و اعتقادات این فرقه، و مهم ترین نکات انحرافی آن دربارهِ مهدویت و ادّعای دروغین رسالت و نبوت - مطالبی آمده بود. علاوه بر آن، ضمن معرفی کتاب شناسی نقد بابیّت، از چگونگی سوء استفاده از عنوان مقدّس «باب» سخن به میان آمد. اینک ادامهِ جریان بابیّت و پیدایش مسلک جدیدی به نام «بهائیت» و نقش استعمار در حمایت از آن به اجمال پی گرفته می شود.

۱. سوء استفاده از آموزه های مهدویّت

«مهدویت» اعتقادی سازنده، متکامل و امیدبخش بود که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به نقل فریقین ویژگی های آن را بیان فرمود و امّت را به انتظار آن ترغیب فرمود. در طول تاریخ مسلمانان، همواره برخی از افراد بیماردل، جاهل و

هوا پرست از این آموزه های آموزنده، سوء استفاده کردند و با این هدف به ادّعاهای واهی پرداختند. وقتی که علی محمد شیرازی در سال ۱۲۶۰ق خود را «قائم منتظر» خواند، ظاهراً نخستین گروندگان به او را - عدّه ای از - شیخیان متعصّبی تشکیل می دادند که بنابر آموزه های سیدکاظم رشتی منتظر ظهور امام بودند؛ کسانی مانند ملاحسین بشرویه ای که در مسجد کوفه در انتظار ظهور اعتکاف گزیده بود و چون خبر به او رسید، نزد علی محمد رفت و با او گفت و گو کرد و دعویش را پذیرفت. علی محمد نیز او را «باب» خواند و برای دعوت به خراسان فرستاد تا مردم را گرد آورد و با درفش های سیاه خروج کنند!!! علی محمد خود نیز برای این که به مقتضای حدیثی که می گوید: امام زمان علیه السلام از مکه ظهور خواهد کرد و یارانش از خراسان بیرون می آید، روی به حجاز نهاد، ولی در آنها دلیریِ طرح دعوی نیافت و به بوشهر بازگشت. بابیان معتقدند که وی در مکه «اظهار امر» کرد و به شریف مکه و شاه ایران و امپراتور عثمانی نامه نوشت و آنها را به اطاعت خواند.(۱)

۲. انحراف در موضوع مهدویت

یک. یاران مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف

سیدعلی محمد شیرازی با ادّعاهای ناروا و دروغین خود، عدّه ای را به گمراهی کشانید. مناظره، مباحثه و گفت و گوهای عالمان وارستهِ شیراز، علی محمد را وا داشت که برفراز منبر و در برابر مردم، موضوع نیابت و

۱- ر.ک: دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۳۴ .

«بابیت» خود را انکار کند، لیکن چیزی نگذشت که ادّعاهای دیگری مانند مهدویت و ... را به میان آورد. در جریان مسایل سیاسی و جریان فرقه های ساختگی در اواخر سلطنت محمدشاه و پس از مرگ او در سال ۱۲۶۴، مردم ایران شاهد آشوب هایی که بابیان گردانندهِ آنها بودند.

از آشوب هایی که جمعی از مریدان سیدعلی محمد، به رهبری ملّا حسین بشرویه ای و ملّا محمدعلی بارفروش، به راه انداخته اند، رویداد «قلعهِ شیخ طبرسی» در مازندران بود. در این آشوب، آنان قلعهِ طبرسی را پایگاه خود قرار دادند و اطراف آن را خندق کندند و خود را برای جنگ با قوای دولتی آماده ساختند. از سوی دیگر بر مردم ساده دل که در پیرامون قلعه زندگی می کردند، به جرم «ارتداد» هجوم آورده به قتل و غارت ایشان می پرداختند،

به گونه ای که یکی از بابیان می نویسد:

جمعی رفتند و در شب یورش برده، ده را گرفتند و یکصدو سی نفر را به قتل رسانیدند. تتمّه فرار نموده، ده را حضرات اصحاب حق، خراب نمودند و آذوقهِ ایشان را جمیعاً به قلعه بردند: (کاشانی، میرزا جانی، ۱۳۲۸ق: ص۱۶۲)

و چنین می پنداشتند که یاران مهدی موعودند و به زودی جهان را در تسخیر خود خواهند گرفت و بر شرق و غرب فرمانروایی می کنند؛ چنان که یکی از بابیان – به نام حاجی میرزاجانی کاشانی – می نویسد:

حضرت قدّوس (محمدعلی بارفروش) می فرمودند که: ما هستیم سلطان به حق و عالَم در زیر نگین ما می باشد و کلّ سلاطین مشرق و مغرب به جهت ما خاضع خواهند گردید. (کاشانی، میرزا جانی، ۱۳۲۸ق: ص۱۶۲)

در این شورش ها، با پیروزی قوای دولت، و کشته شدن ملاّـ محمدعلی بارفروش در جمادی الثانی ۱۲۶۵ فتنهِ بابیان در مازندران، فروکش کرد،

ص:۱۴۶

لیکن در زنجان شورشی به سرکردگی ملامحمدعلی زنجانی پدید آمد که در سال ۱۲۶۶ ه .ق به شکست بابیان انجامید.

دو. تنبّه و روی گردانی برخی از بابیان

در جریان حمایت از علی محمد شیرازی، عدّه ای از سرِ صداقت خود را به آب و آتش زدند، و از انجام تکالیف کوتاهی نمی کردند؛ به عنوان مثال، آنان در جنگ های قلعهِ طبرسی و زنجان از مسلمانی دم زدند و نماز می گزاردند و از «بابیت» علی محمد جانبداری می کردند.(۱)

در اجتماع بدشت، سخن از نسخ شریعت اسلام رفت [!!!] و قرّه العین «بدون حجاب، با آرایش و زینت» به مجلس وارد شد و حاضران را مخاطب ساخت که امروز «روزی است که قیود تقالید سابقه شکسته شد».(۲) از این رو، به اعتراف وقایع نگاران بابی، برخی از بابیان به محض این که در «بدشت» از ادّعای مهدویّت سیدعلی محمد و تغییر احکام اسلام با خبر شدند، به شدّت از او روی گرداندند(۳) و دست از حمایت وی برداشتند. چنان که اشاره شد، این تنبّه و روی گردانی عمومیّت نداشت و انحراف و طغیان طرفداران «باب» ادامه پیدا کرده است.

سه. انگیزه های گروش و شورش

شورش هایی در قلعهِ طبرسی، زنجان، تهران، تبریز و ... که مقارن با

۱- ر.ک: کشف الحیل، ج ۱، ص ۱۶۳، ۱۹۵ .

۲- ر.ک: تاریخ نبیل زرندی، ص ۲۷۱_۲۷۳.

۳- ر.ک: کشف الحیل، ج ۱، ص ۱۳۰؛ دانشنامهِ جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۸ .

نخستین سال های سلطنت ناصرالدین شاه قاجار بوده، رخ داد که وفق قراین تاریخی حاکی است که برخی از این شورش ها ریشه های اعتقادی و زمینه های اجتماعی و تاریخی داشته و به ویژه از اعتقاد شیعی ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف متأ ثر بوده است؛ هر چند گفته می شود که سردمداران آنها غالباً در جهت جامهِ عمل پوشاندن به دستورهای باب به این اقدام ها دست زدند. او در کتاب «بیان» فارسی، پنج استان ایران را مختصّ پیروان خود اعلام کرده و حضور کافرانِ به «بیان» را در این مناطق حرام خوانده بود.(۱)

قطع نظر از انگیزه های علی محمد در دعوی بابیت و مهدویت، از گزارش های مختلف نویسندگان معاصر یا قریب به او بر می آید که گروهی، خاصه در شهرهای دور از مرکز حکومت به این حرکت ایمان آوردند و به آن گرویدند و بسیاری از آنان در عقاید خود استواری نشان دادند و به رغم جنگ ها و سرکوبی شدیدی که در همان وقت و پس از آن نسبت به بابیه اعمال می شد، مقاومت کردند.

بزرگ ترین انگیزهِ این گروش و پایداری را باید در وضع اجتماعی مردم ایران که سالیان دراز در معرض تجاوز و چپاول حاکمان مستبد و فاسد، در فقر و نادانی روزگار می گذراندند، و نیز امید داشتن به یک منجی برای اصلاح امور، دید. پس شگفت نیست اگر برای رهایی از آن ستم و ریا به دامن هر کس که با هر انگیزه ای به مخالفت با قدرت های رسمی برخیزد، چنگ می زنند و نیازی هم به تفحّص در چنان دعوی هایی نبینند.

به نظر برخی، ادامهِ شورش ها پس از قتل باب، به ویژه کوشش بابیان برای

۱- ر.ک: دانشنامهِ جهان اسلام، ج ۴، ص ۳۴ .

قتل ناصرالدین شاه هم مؤ یّد این معنی است که این حرکت کم کم به نهضتی ضدّ حکومت بدل می شد؛ اما طرح ناموفّق قتل شاه موجب شد تا سرکوب شدیدتری نسبت به بابیه اعمال گردد و بسیاری از سران آنان به قتل رسند و برخی زندانی شوند و گروهی به بغداد گریزند(۱) که ادامهِ انحراف «بابیت» در شکل گیری فرقه ای جدید دیگر با نام «بهائیت» جلوه گر شد (که شرح آن پس از این خواهد آمد).

۳. عاقبت ادّعاهای دروغین

در ایّامی که علی محمد در مکه بود، بر اثر فعّالیت ملاّ حسین بشرویه ای و دیگر گروندگان، کار او شهرتی گرفت. از این رو، چون به ایران بازگشت، بی درنگ دستگیر شد و علما در شیراز مجلسی آراستند و او را در معرض امتحان آوردند. اعتضاد السلطنه آورده است که وی در این مجلس صریحاً نوشته های خود را وحی الهی، و افصح از قرآن(۲) [!!!] و دین خود را ناسخ اسلام دانست و چون نتوانست دعوی خود را اثبات کند و بلکه اطوار نابخردانه داشت، چوبش زدند و وی نیز بر سر منبر از آن دعوی توبه کرد و آن گاه همان جا بازداشت شد. مدّتی بعد به سفارش و کوشش منوچهر خان معتمد الدولهِ گرجی، والی اصفهان، علی محمد وارد این شهر شد و چند ماهی به آسودگی سپری کرد تا والی مرد. آن گاه علمای اصفهان به دربار نامه نوشتند و خواهان تنبیه علی محمد شدند. حاج میرزا آقاسی که خود مشرب

۱- ر.ک: دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۳۵ .

۲- ر.ک: همان، ص ۳۴ .

صوفیانه داشت و نمی خواست نسبت به این دعاوی سخت گیری کند، دستور داد او را به ماکو تبعید کنند؛(۱) اما به درخواست وزیر مختار روس، کینیاز دالگورکی – که از بروز آشوب در قفقاز بیم داشت – علی محمد را به قلعهِ چهریق در حدود ارومیه بردند.

بر اثر کوشش های بابیانی چون ملّا حسین بشرویه ای و ملّا محمد علی بارفروش و سپس قرّه العین، کار «باب» بالا گرفت. آن گاه علاوه بر کسانی چون ملّا عبدالخالق یزدی و ملّا علی اصغر مجتهد نیشابوری و ملّا محمدتقی هراتی و ملّا محمدعلی زنجانی، جمع قابل توجّهی گرد آمده، آمادهِ شورش گشتند. پس به دستور دولت، علی محمد را به تبریز بردند و مجلسی تشکیل دادند و علما و از جمله چند تن از علمای شیخی با او به گفت و گو پرداختند.

از گزارشی که ناصرالدین میرزای ولیعهد در این باره به محمد شاه نوشته، پیداست که علی محمد به رغم تکرار دعوی از پاسخ فرو ماند و در آخر هم خود را مسلمان و موحّد و اهل ولایت ائمّه خواند و توبه کرد و بخشایش خواست.(۲) اما قیام و آشوب مسلّحانه ای که در خراسان، مازندران، فارس، زنجان و دیگر نقاط توسط بابیان پدید آمد، دولت مرکزی را به مقابله واداشت و آنان پس از چند جنگ خونین سرکوب گشتند و چند تن از سران

۱– نامهِ حاجی میرزا آقاسی به علما در کتابخانهِ شمارهِ ۱ مجلس شورای اسلامی موجود است .
۲– ر.ك: روضه الصفای ناصری، ج۱۰، ص۳۱۰_۳۱۲؛ فتنهِ باب، ص ۱۵، ۱۷، ۲۰ و ۲۳. اصل توبه نامه که براون آن را چاپ کرده، در کتابخانهِ شمارهِ ۱ مجلس شورای اسلامی موجود است. ر.ك: سه مقاله، ص ۱۳۱ – ۱۳۲ .

بابیه کشته شدند و برخی به حبس افتادند. این آشوب ها و بیم دولت از گسترش آن سبب شد تا به دستور دولت،علی محمد را باز از چهریق به تبریز بردند و همراه یکی از یارانش به نام محمدعلی زنوزی در ۲۷ (یا ۲۸) شعبان ۱۲۶۶ق اعدام کردند.(۱) در برخی از منابع آمده است که باب را پیش از قتل در مجلسی، نزد علما حاضر کردند و چون دعوی خود را تکرار کرد، حکم به قتلش دادند.(۲)

۴. وصایت و جانشینی باب

گزارش منابع بابی و بهایی نسبت به جانشینی علی محمد شیرازی «باب» یکسان نیست. میرزاجانی کاشانی(۳) بعد از شرح اندوه باب در کشته شدن یارانش به «نوشتجات» میرزا یحیی – که همان ایام به باب رسیده بود – اشاره کرده و نوشته است که باب بعد از خواندن این نامه ها مسرور شد و سپس وصیت نامه ای برای یحیی فرستاد و در آن «نصّ به وصایت و ولایت فرمود.»

کنت دوگوبینو، وزیر مختار فرانسه در ایران، نیز که در آن سال ها در ایران بوده و جزئیات وقایع بابیان را ثبت کرده، میرزا یحیی را جانشین باب دانسته و تأکید کرده است که این جانشینی، بدون سابقه و مقدّمه صورت گرفت و

۱- ر.ک: فتنهِ باب، ص ۳۳ – ۷۳؛ روضه الصفای ناصری، ج ۱۰، ص ۴۲۸، ۴۳۳، ۴۵۶ و ۴۵۷ .

۲- متن فتوای علما در اعدام باب نیز در کتابخانهِ شمارهِ ۱ مجلس شورای اسلامی موجود است .

۳- ر.ک: نقطه الکاف، چاپ ادوارد براون، ص ۲۳۸، ۲۴۴ .

بابی ها نیز آن را پذیرفتند.(۱)

خواهر میرزا حسینعلی، عزّیّه خانم، نیز که خود از بابی ها بود، در کتابی به نام تنبیه النائمین(۲) همین نظر را تأ یید کرده است. در برابر، نبیل زرندی(۳) از یک سیّاح یاد کرده که به دستور باب برای ادای احترام به کشته شدگان قلعهِ طبرسی، به مازندران و از آنجا به تهران نزد میرزا حسینعلی رفت و هنگام مراجعت،میرزا حسینعلی نامه ای به برادرش میرزا یحیی برای باب فرستاد، و او بی درنگ پاسخ داد. در این پاسخ، به میرزا یحیی توصیه شده بود که در سایهِ برادر بزرگ تر قرار گیرد و در آن «کوچک ترین اشاره ای به مقام موهومی که میرزا یحیی و اتباعش قایل بودند، وجود نداشت». عبدالبهاء، فرزند میرزا حسین علی، در مقالهِ شخصی سیّاح(۴) از زبان سیاحی موهوم گزارش داده که گزینش یحیی به جانشینی باب، از طراحی های میرزا حسینعلی بوده است «که افکار متوجّه شخص غایبی شود و به این وسیله بهاء محفوظ از تعرّض ناس مانَد».

محیط طباطبایی به استناد گزارش های تاریخی و برخی قراین دیگر اظهار کرده که اساساً موضوع «وصایت» برای باب مطرح نبوده و رهبری بابی ها بعد از او به شیخ علی ترشیزی معروف به عظیم رسید و همو بود که بابی ها را به منظور اجرای نقشهِ قتل ناصرالدین شاه قاجار به تهران فرا خواند.(۵)

۱- ر.ک: همان، مقدّمهِ براون، ص ۳.

۲- ر.ک: همان، ص ۳ - ۴، ۲۸- ۳۲ .

۳- ر.ک: تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص ۴۱۹- ۴۲۲ .

۴- ر.ک: مقالهِ سیاح، ص ۶۷- ۶۸ .

۵- ر.ک: گوهر، سال ۶، ش ۳، ص ۱۷۸ - ۱۸۳؛ ش ۴، ص ۲۷۱- ۲۷۷ .

در هر حال، بنابر بیشتر منابع، بعد از اعدام باب، عموم بابیه به جانشینی میرزا یحیی - که باب او را «مَن یَعدِلُ اسمه اسمَ الوحید» خطاب کرده بود - معتقد شدند و چون در آن زمان یحیی بیش از نوزده سال نداشت، میرزا حسینعلی زمام کارها را در دست گرفت.

میرزا حسینعلی در حدود هیجده سال، وصایت «باب» دربارهِ میرزا یحیی را قبول داشته و از اوامر و دستورهای او به صورت ظاهر اطاعت و پیروی می نمود. وی، حتی در کتاب «ایقان» که پس از مراجعت از سلیمانیه در بغداد نوشته شده است، در موارد زیادی به اشاره و کنایه از میرزا یحیی تجلیل و تمجید نموده است، ولی کم کم مخالفت خویش با میرزا یحیی را آشکار ساخت و میرزا یحیی هم او را طرد نمود.

۵. میرزا حسینعلی «بهاء» کیست؟

میرزا حسینعلی (ملقّب به بهاء)(۱) فرزند میرزا عباس نوری مازندرانی - معروف به میرزا بزرگ - در اول شوّال سال **۱۲۳۳** قمری در تهران تولّد یافت. خاندان او از دهکده ای کوهستانی کوچک به نام «تاکر» از نور مازندران می باشند.

میرزا حسینعلی، ادبیات و علوم مقدماتی را در تهران تحصیل نموده، و با عرفا و فضلا و نویسندگان (که با پدرش رفاقت و دوستی داشتند) معاشرت داشته است. وی در حکومت قاجار به خدمت دیوان در آمد و برحسب آن

۱- لقب «بهاء» از طرف قره العین (زرین تاج دختر حاج ملّا صالح قزوینی) به میرزاحسینعلی داده شده است .

که شوهر خواهرش میرزا مجید، منشی کنسول روس بود، درک زیر و بم کارها در روابط متقابل ویژه با سفارت خانه ها برایش ساده و آماده بود.

وی پس از چندی به حلقات درویشان پیوست و مانند آنها، زلف و گیسوی بلند گذاشت وجبّه و کلاهی ترتیب داد.

پس از آن که آوازهِ دعوت سید علی محمد باب انتشار یافت، میرزا حسینعلی دعوت او را شنیده، و به مسلک اصحاب او در آمده است. وی که در این زمان ۲۷ بهار از عمرش را سپری کرده بود، به تبلیغ و ترویج بابیت پرداخت و با ارتباطاتی که با سفارت خانه های خارجی داشت، در هنگام ضرورت به سیّد باب کمک می کرد.

یک. آغاز دعوت میرزا حسینعلی «بهاء»

در سال ۱۲۶۸ ناصرالدین شاه از طرف طرفداران سید باب در تهران مورد سوء قصد و حمله قرار گرفت، ولی جان سالم به در برد. پس از این حادثه بابی ها مورد تعقیب قرار گرفته، عده ای از آنان دستگیر و زندانی شدند. میرزا بهاء نیز از جمله دستگیرشدگان بود و در تهران زندانی شد. وی پس از حدود یک سال زندانی در سال ۱۲۶۹ از زندان آزاد، و به کمک سفیر روس به سوی بغداد حرکت کرد.

پس از یازده سال که در بغداد اقامت داشته، در نتیجهِ شکایت اهالی و نفرت و مخالفت مردم در سال ۱۲۸۰ به دستور سلطان عثمانی، میرزا بهاء و جمعی از «بابیّه» به اسلامبول تبعید می شوند. آنان چهار ماه در اسلامبول توقّف داشته، سپس به «ادرنه» تبعید شدند. در سال چهارم اقامت در «ادرنه» میرزا بهاء زمزمهِ دعوت به خویش را شروع کرده است. با آغاز دعوت میرزا بهاء، اختلاف شدیدی میان او و برادرش میرزا یحیی رخ داد. وی آشکارا

اعلان نمود:

من همان شخص موعود باب «من یظهره الله» هستم، و میرزا یحیی صبح ازل باید از من پیروی کند و احکام و حدود «بیان» متوقّف به تصدیق و امضای من است و من مسل باب را نسخ نمودم.

دو. پیدایش فرقهِ «بهایی»

با آغاز دعوت میرزا حسینعلی، رقابت دو برادر بر سر فرماندهی بر «بابیان» علناً آغاز و کم کم به اوج خود رسیده تا جایی که طرفین یکدیگر را تهدید به مرگ می کردند. لذا، دولت عثمانی هر دو را به دادگاه کشانید. دادگاه دستور داد هر یک از دو برادر با گروه پیرو خود به نقطه ای دور از هم فرستاده شوند. از این جهت در سال ۱۲۸۵ به دستور سلطان عبدالعزیز، یحیی صبح ازل با خاندان و پیروانش به قبرس، و حسین علی بهاء و طرفدارانش به عکا (در سرزمین فلسطین اشغالی) تبعید شدند.

در همین ایّام بود که برای تشخیص طرفداران آن دو، اطرافیان صبح ازل به فرقه «ازلیه» و پیروان میرزا حسینعلی بهاء، فرقه «بهائی» نامیده شدند و آنهایی که به این دو برادر ملحق نشدند، به نام قبلی «بابی» باقی ماندند.

سرانجام رقابت و کشمکش بین دو برادر، به پیروزی میرزا حسینعلی ختم شد و او توانست نظر اربابان استعمارگر خویش را به کارآیی و انجام وظیفه اوامر آنان جلب کند و برادر را از معرکه بیرون سازد، لذا، به تدریج میرزا یحیی صبح ازل به زوال گرایید و ازلیه نیز برای ابد فراموش شدند.

سه. سرانجام دعوت میرزا «بهاء»

وقتی که میرزا حسینعلی احساس کرد، دعوت او مؤ ثّر افتاد و عدّه ای بر گرد او حلقه زدند، نوع دعوتش را در مراحل مختلف زمانی تغییر داد. وی

ص:۱۵۵

پس از ادّعای «من یظهره الله» و مهدویت، دعوی «رجعت حسینی» و «رجعت مسیحی» نمود. و به تدریج سلسلهِ صعودی این ادّعاها به رسالت و شارعیت و حلول خدا در او با تجسّد و تجسّم خداوند (و بالاخره دعوی خداوندی «انا الهیکل الاعلی») منتهی شد.

لازم به ذکر است که بهاء در بغداد و اسلامبول و ادرنه و نیز در عکا همواره با تقیّه و تظاهر به اسلام زندگی می کرد تا خشم حکومت عثمانی علیه خود بر انگیخته نشود. وی در نماز جمعهِ عکا شرکت می جست و ماه رمضان به روزه داری تظاهر می نمود و با این حال، رابطهِ سرّی خود را با «بابیّان» ایران که بعدها «بهائی» نام گرفتند، قطع ننموده و همواره مکتوبات و وحی های ادّعایی، یا تجلّیات «خدا منشانه»ی خود را برای آنان می فرستاد یا باز می گفت.

وی بالاخره در سال ۱۸۹۲ میلادی (حوالی ۱۳۱۰ هجری قمری) بعد از سال ها سکونت در عکا به اسهال خونی مبتلا شد و درگذشت و در عکا به خاک سپرده شد.

چهار. جانشینی پسر بعد از پدر

با مرگ میرزا حسینعلی، بابیان و بهائیان در حالت صبر و انتظار به سر می بردند تا این که پسر ارشد میرزا حسینعلی به نام عباس افندی - که بعدها «عبدالبهاء» لقب گرفت - تلاش گسترده ای را آغاز کرد و ضمن هدایت و رهبری این فرقه، به تبلیغات فراگیر دست زد. وی که در محیط حکومت عثمانی و در داخل ایران مجالی برای تبلیغ نمی یافت، در سال ۱۹۱۱ میلادی به اروپا مسافرت نمود. و در سال ۱۹۱۲، نه ماه در آمریکا توقّف کرد و برخلاف رهبران پیشین، به جای روسیه با انگلستان و سپس با آمریکا رابطهِ

ویژه ای برقرار نمود. (تفصیل بیشتر این مطلب، در بخش نقش و نفوذ استعمار در شکل گیری و تداوم این فرقهِ ضالّه خواهد آمد).

پنج. ریاست شوقی افندی و دیگر رهبران بهائیان

در سال ۱۹۲۱، با مرگ عبدالبهاء، شوقی افندی نوهِ دختری میرزا حسینعلی زعامت بهائیان را بر عهده گرفت که تا ۱۹۵۷ ادامه یافت.

بنا به نقلی، شوقی افندی پیش از مرگش، طرح تأ سیس تشکیلاتی به نام «بیت العدل» را صادر کرد و چون می دانست که بعد از وی این تشکیلات را باید شخصی مطمئن اداره کند، «چارلز میسن ریمن» آمریکایی را به جای خود انتخاب کرد. از این رو، وقتی که شوقی افندی در سال ۱۳۳۶ ش (۱۹۵۷م) به طرز مشکوکی در لندن جان سپرد، «میسن ریمن»، فرزند یکی از روحانیون کلیسای اسقفی جای وی را گرفت و خود را «شبان بهائیان» نامیده است. پس از او نیز افرادی همانند وی، رهبری بهائیان را بر عهده گرفتند (و بدین ترتیب حرکتی که از یکی از محلّا ت شیراز شروع شد، از ایالات متحده آمریکا سر بر آورد)!!!

از سوی دیگر، بهائیان ساکن در فلسطین اشغالی و کشورهای دیگر همسایه، با نپذیرفتن رهبری «ریمن»، یک گروه ۹ نفری را مسؤ ول بیت العدل (در حیفای اسرائیل)، و رهبران بهائیان قرار دادند و به این وسیله سمبل همکاری جهانی یهود و بهائیت علیه منافع ملت های شرق اسلامی اعلان موجودیت کرد.(۱)

ص:۱۵۷

۱- ر.ک: خاتمیت پیامبر اسلام، ص ۶۷- ۶۹ .

در سال های اخیر، شخصی به نام جمشید معانی، در اندونزی خود را «اسماء الله»، نامیده و ادّعای رهبری بهائیان را دارد. اعضای محفل بهائیان پاکستان نیز به او پیوسته اند. او جملات عربی به شیوهِ سید علی محمد باب و بهاءالله به اصطلاح به صورت آیات به زبان عربی نازل کرده است ... .(۱)

ناگفته نماند که بعد از مرگ شوقی افندی، اختلافات در رهبری بهائیان، آنان را به دو جناح انگلیسی طرفدار «روحیه خانم ماکسول» همسر شوقی، و «میسن ریمن» آمریکائی تقسیم کرد.(۲)

اکثر بهائیان رهبری میسن ریمن را نپذیرفتند و در اندیشهِ تقویت تشکیلات بهائیه بر آمدند که با انتخاب هیئت نه نفرهِ بیت العدل در سال ۱۳۸۲ ه.ق زعامت امور بهائیان به آنها سپرده شد.

۶. بهائیان و استعمار گران

یک. استعمار و «مذهب تراشی»

پیش از آن که دخالت مستقیم و غیر مستقیم استعمارگران در اختراع یا تأ یید و ترویج مسلک بهائیت را ملاحظه کنیم، شایسته است به یک ویژگی دیرینهِ استعمار در موضوع «مذهب تراشی» توجه کنیم. یکی از سیاست هایی که دشمنان ادیان الهی، همواره آن را دنبال می کردند، تحریف مذهب حق و اختراع مذهب جدید به جای آن بود. «مذهب تراشی» از دیر زمان رایج بود و همیشه در کنار دعوت حقّ پیامبران - علیهم السلام - عدّه ای داعیهِ مذهب

ص:۱۵۸

۱- ر.ک: تاریخ جامع بهائیت، ص ۲۴- ۲۵ .

۲- ر.ک: همان، ص ۵۹۶.

و مسلک جدید داشتند تا دکه ای باز کرده به منافع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و.... دست یابند.

در عصر حاضر، «مذهب تراشی» شکل جدیدی به خود گرفته و همراه با پیشرفت دانش بشری، بعضی از مسلک ها و مکاتب نو به وجود آمده، چهرهِ علمی و سیاسی به خود گرفته، و با «ایسم»ها ظهور نمودند. مسلمانان از زمان های گذشته تا امروز، شاهد پیدایش انحراف فکری و عملی در جریان خلافت، حکمیت و خوارج و به وجود آمدن فرق مختلف مذهبی در قرن دوم و سوم بوده اند. انحراف و برداشت های نادرست ابن تیمیه در قرن هفتم، و ظهور کامل این انحراف در قرن دوازدهم توسط محمد بن عبدالوهّاب - هم - نمونه های بارز «مذهب تراشی» است که از سوی بیگانگان ترویج و حمایت می شود.

استعمار جدید در قرن اخیر، برای زدودن اصالت مذهب و به انزوا کشیدن «دین»، مسلک های گوناگون را به وجود آورده، یا از آنها حمایت کرد که از جملهِ آن بهائیت در ایران، قادیانگری در هندوستان و پاکستان و وهّابیّت در حجاز است. مهم ترین هدف استعمار از حمایت و ترویج این مسلک های ساختگی، ایجاد تشتّت در میان مسلمانان و از هم پاشیدن اساس و بنیان دین است.

حدود یکصد سال پیش که آفتاب در مستعمرات انگلیس غروب نمی کرد، وزارت امور خارجه این کشور برای تداوم حاکمیت خود بر ممالک مستعمره، شعبه ای مخصوص ادیان مستعمرات، مستملکات، ممالک نیمه مستعمره و حتی سرزمین های مجاور آنها دایر کرده و دیپلمات هایی که در سفارت خانه های انگلیس در آفریقا، آسیا و خاورمیانه با عنوان دبیری حضور داشتند، برای این شعبه فعالیت می کردند.

ص:۱۵۹

بعضـی از مورّخـان بر این باورنـد که ظهور فرقهِ «بهائیت» برای هـدف سیاسـی بود که پشت مظاهر دینی مخفی شـد. بعضـی از رهبران این فرقه ها، کشـیشانی بودند که استعمار از آنها جهت تفرقه میان مسلمانان و بد جلوه دادن تعالیم انسانی استفاده کرد، چنان که برای همین مقصود از ملّا احمد قادیانی در هندوستان استفاده کرد.(۱)

گرچه تاریخ، اصل شـکل گیری فرقهِ بهائیت و فرقهِ بابیگری - که پیش در آمد آن است - را به صراحت روشن نکرده که آیا آنها ساخته و پرداختهِ مسـتقیم سیاست های خارجی بودند یا نه؟ ولی به هر صورت که باشد، نتیجه یکی است یعنی ایجاد یک صف بندی در مقابل مسلمانان.

یکی از کسـانی که عمیقـاً دربـارهِ مسـلک «بـابیت» و «بهائیت» تحقیق کرده و تعالیم و کتاب های آنها را مسـتقیماً مورد مطالعه قرار داد و نیز از نوشـته های مخالفان نیز بهره برده، می گوید: در نتیجهِ این کوشـش و تحقیق، پرده از جلو چشـمانم پاره شد و نقشه هـای توطئه آمیز و گستردهِ اسـتعمار بر ضـدّ اسـلام، کشف شـد و به طور یقین بر من آشـکار شـد که بهـائیت یک گروه بـاطنی مسـلک انـد که سه نیرو در پشت سـر، آنهـا را مورد حمـایت قرار می دهنـد: اسـتعمار بـا حیله هـا و توطئه هایش، رژیم صهیونیستی با همهِ امکانات مخفی و آشکارش، مسیحیان و مؤ سسه های تبشیری.(۲)

۱- ر.ک: الموسوعه الذهبیه للعلوم الاسلامیه، ج ۷، ص۵۵۴.

۲- ر.ک: حقیقه البابیه و البهائیه، ص ۴.

دو. همبستگی یهودیان و بهائیان

با آغاز دعاوی مسلک جدید از سوی سران بابیت و بهائیت، انجمن جهانی یهودیان به تأ یید و تقویت و کمک مالی و عملی از آنان پرداختند. دلیل اشتیاق یهود برای چنین کاری این بود که یهودیان از قرن نوزدهم میلادی در صدد ایجاد یک کشور مستقل بودند که یکی از بزرگ ترین موانع، در برابر آن ها، قدرت و نیروی اسلام و امت اسلامی بود که بیشترین کینه را نسبت به یهود داشتند. از این رو، یهودیان برای زدودن افکار اصیل اسلامی و مقابله با آن، به تعریف و تمجید از سران بهایی پرداخته اند، تا در کنار ادّعای نسخ شریعت اسلامی و برداشتن جهاد و دفاع در مسلک نوظهور، زمینه های همزیستی با یهودیان آماده گردد.

از سوی دیگر، در دوره ای – حدود یکصد و شصت سال، با ادّعای میرزا علی محمد باب، بابیگری در ایران آغاز شد و برای مدتی ایران مرکز اصلی و به اصطلاح کعبهِ آمال بهائیان بود. اما با حکم ارتداد بهائیان از سوی مجتهدان و علمای اسلام و سخت گیری بر آنها و فرار رهبران بهائیان به بغداد و استانبول و سرانجام به جزیره قبرس و گریختن پیروان میرزا حسین علی بهاء به عکا (در فلسطین اشغالی) این کعبهِ آمال تغییر جهت داد، نام و عناوین رهبران بهائیت که با «میرزا» و «سید» آغاز می شد، به «افندی» که عنوان عثمانی بود، تغییر شکل داد. در چنین دورانی بود که با تشکیل حکومت غاصبانه اسرائیل شوقی افندی، رهبری بهائیت را به دست گرفت. و برای اولین بار نام «ارض اقدس» و «مشرق الاذکار» از زبان وی شنیده شد.

ناگفته نماند که در آن سوی سکه، یهود کوشش های فراوانی کرد تا میرزا

حسین علی بهاء و عباس افندی را مظهر پیروزی یهود و مصداقی از پیشگویی عهد قدیم(۱) مبنی بر تجلّی نور الهی در جهان هستی و... قرار دهد!!!

یکی از نویسندگان بهایی (ابوالفضل جَرفادِقانی = گلپایگانی) با توجه به بند دوم از فصل ۳۳ سفر تثنیه، کتاب تورات که آمده: «پروردگار از کوه سینا آمد و از ناحیهِ ساعیر بر مردم طلوع کرد و از کوه فاران درخشش نمود و از رِبواتِ قدس آمد و از سمت راستش نور سه بیعت بود»، می گوید:

قبل از برپایی قیامت، باید خداوند چهار مرتبه بر مخلوقات تجلّی کند و چهار ظهور واقع گردد تا بنی اسرائیل به کمال رسد و کارشان به خداوند بزرگ منتهی گردد. پس پراکندگی آنان از دورترین نقطه جمع می گردد و شرّ همهِ افراد از آنها دفع می شود و در زمین مقدس ساکن می گردند و موازین گذشته به آن ها بر می گردد».(۲)

سه. به رسمیّت شناختن یکدیگر

علی رغم سابقهِ دشمنی که میان یهودیان و مسلمانان در طول تاریخ اسلام بود، و بهائیت هم ریختن خون مسلمانان و غارت اموال را مباح اعلام کرده بود،(۳) چهارمین پیشوای بهائیت در صدد بر آمد تا با استفاده از اختلافات

ص:۱۶۲

۱- خداوند از سینی برآمد و از سِیعِیر برایشان تجلی کرد و از کوه پاران درخشنده شد و با هزار هزاران مقدسان ورود نمود و از دست راستش به ایشان شریعتی آتشین رسید». تورات، ترجمه فاضل خان همدانی، ص ۳۹۷ .
۲- ر.ك: دائره المعارف القرن الرابع عشر (العشرین) ج۲، ص۳۷۷ .
۳- چنان که در گزارش نمایندهِ سیاسی انگلیس در ایران در تاریخ ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰ م آمده است. ر.ك: انشعاب در بهائیت، ص ۴۵ .

دیرینهِ مسلمانان و یهودیان، سرزمین اشغالی فلسطین (اسرائیل) را به عنوان مرکز اصلی بهائیان بپذیرد و دولت غاصبانه یهود را به صورت پناهگاه و تکیه گاه جهانی این فرقه در آورد.

دولت غاصب اسرائیل، از وضعیت به وجود آمده به خوبی استفاده کرد و لذا برای سرمایه گذاری در حیطهِ حکومت غاصبانه اش از همگان دعوت کرد و با روی خوش نشان دادن به سرمایه داران بهایی در فلسطین اشغالی، زمینه های سرمایه گذاری فراهم شد؛ چنان که تدفین رهبران بهایی در فلسطین اشغالی، بهانه ای دیگر برای تفاهم بیشتر بهائیان و یهودیان به دست داده است.

از این رو، شوقی افندی در تلگراف ۹ ژانویهِ ۱۹۵۱م رسماً از تشکیل دولت غاصب اسرائیل حمایت کرد.(۱) و میرزا حسین علی بهاء هم پیش از آن، در مدت حیاتش مردم را به اجتماع صهیونیسم در سرزمین اشغالی فلسطین دعوت کرد و در کتاب «الاقدس» که پنداشت وحی ای است از آسمان نازل شده، در تأ یید و تمجید دولت غاصب صهیونیستی پرداخته است.(۲)

و شرمگین تر آن که، پسر میرزا حسین علی (عبدالبهاء) تلاش مذبوحانه ای

۱- ر.ک: انشعاب در بهائیت، ص ۱۶۹ .
۲- وی آورده است: «هذا یوم فیه فازالکلیم بانوار القدیم، و شرب زلال الوصال من هذا القدح الذی به سجرت البحور. قل تا الحق انّ الطور یطوف حول مطلع الظهور، و الروح ینادی من فی الملکوت، هلموا و تعالوا یا ابناء الغرور، هذا یوم فیه سرع، کرم ا شوقاً للقائه و صاح الصهیون قد اتی الوعد، و ظهر ما هو المکتوب فی الواح ا لله لمتعالی العزیز المحبوب». الاقدس، ص ۱۱۸.

کرده است تا سرزمین فلسطین را، سرزمین یهودیان و وطن آنان قرار دهد و اظهار امیدواری می کند که یهودیان پراکنده در جهان، به یک اجتماع بزرگ دست یابند و با آمدن به سرزمین فلسطین و با تصرف زمین ها، روستاها و سکنی گزیدن در آنها، همهِ سرزمین فلسطین را سرزمین و وطن خود قرار دهند!!!(۱)

البته درمقابل این خوش خدمتی های بهائیان، دولت غاصب اسرائیل، نمک نشناسی نکرد و جزو اولین کشوری بود که مسلک بهائیت را به رسمیت شناخت و جزو مذاهب رسمی کشورش قرار داد. پروفسور نرمان نیویچ، دادستان اسبق حکومت فلسطینی که یکی از شخصیت های سیاسی و حقوقی دولت غاصب اسرائیل است، بهائیت را در ردیف سه دین «یهودی، اسلام، مسیحی» به رسمیت شناخته، چنین می نویسد:

... اکنون فلسطین را نباید فی الحقیقه منحصراً سرزمین سه دیانت محسوب داشت، بلکه باید آن را مرکز و مقرّ چهار دیانت به شمار آورد؛ زیرا امر بهایی که مرکز آن «حیفا» و «عکا» است و این دو مدینه زیارتگاه پیروان آن است، به درجه ای از پیشرفت و تقدّم نایل گشته که مقام دیانت جهانی و بین المللی را احراز نموده است.و همان طور که نفوذ این آیین در سرزمین مذکور روز به روز رو به توسعه و انتشار است، در ایجاد حسن تفاهم و اتحاد بین المللی ادیان مختلف عالم نیز عامل بسیار مؤ ثّری به شمار می آید... . (رایین، بی تا: ص۱۷۰)

به این ترتیب، بهائیان زیر ستارهِ شش پر اسرائیل، به حیات خود ادامه دادند و در نتیجه برای همیشه، وابسته به حمایت اسرائیل شدند و درحقیقت

۱- ر.ک: مفاوضات عبدالبهاء .

آیندهِ هر دو به یکدیگر گره خورده است.

چهار. حمایت روسیه تزاری از بهائیان

پس از اعدام محمدعلی باب در تبریز، سه تن از بهائیان به جان ناصرالدین شاه سوء قصد کردند ولی محافظان شاه با شمشیر به سوء قصد کنندگان حمله ور شدند، و آنان را دستگیر کردند.

در این زمان، میرزا حسینعلی که از سویی مظنون قلمداد می شد، به منظور مصون ماندن از تعقیب و دستگیری که چه بسا به اعدامش می انجامید، به سفارت روس پناهنده می شود و سفیر و حتّی دولت روسیهِ تزاری از وی حمایت کردند. وی، مدّتی در مقرّ تابستانی سفارت روس در «زرگنده» شمیران به سر برد و بنابر منابع بهائی، به رغم اصرار سفیر روس بر ادامهِ اقامت وی در آنجا و امتناع از تسلیم او به نمایندگان شاه، سرانجام سفیر از وی خواست که به خانهِ صدر اعظم برود و «ضمناً از مشارالیه [میرزا آقا خان نوری، صدراعظم] به طور صریح و رسمی خواستار گردید امانتی را که دولت روس به وی می سپارد در حفظ و حراست او بکوشد»،(۱) «و اگر آسیبی به بهاءالله برسد و حادثه ای رخ دهد»، شخص صدراعظم مسئول سفارت روس خواهد بود.(۲) توجّه خاص سفیر روس به سرنوشت «باب» و «بابیان»، موجب شد که وی پس از تسلیم میرزا حسینعلی به صدر اعظم، همچنان مراقب کار باشد و با پیگیری موضوع و «پیغام شدید»، موجبات رهایی او را

۱- ر.ك: قرن بدیع، ج ۱، ص ۳۱۸.
۲- ر.ك: تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص ۵۹۳.

از زندان فراهم آورد. از سوی دیگر این امور سبب شد تا شاه ایران، مهد علیا – مادرش – و سایر درباریان بیشتر به وی مظنون شوند و طرح توطئهِ سوء قصد را از جانب او بدانند؛(۱) و بالا خره حکومت ایران دستور دهد که حسینعلی تهران را به مقصد بغداد ترک گوید. در این هنگام سفیر روس از وی خواست «که به روسیه برود و دولت روس از او پذیرایی خواهد نمود»، اما او نپذیرفت؛ هنگام سفر تبعید نیز نماینده ای از سوی سفارت روس همراه کاروان بود.(۲) بابیان دیگر نیز ناگزیر از ترک تهران و رفتن به بغداد شدند.

حمایت بی دریغ روسیه از بهاءالله، از نفوذ استعمار شرق در این فرقه و استفادهِ سیاسی از وی پرده بر می دارد. برای پی بردن بیش تر به این مطلب، بخشی از نوشتهِ سومین پیشوای بهائیت یعنی «شوقی افندی» (شوق ربّانی) نوهِ دختری میرزا حسینعلی و جانشین عباس عبدالبهاء را می خوانیم:

... هنگامی که سوء قصد اتفاق افتاد، حضرت بهاءالله[!] در لواسان تشریف داشتند. و میهمان صدر اعظم بودند... در زرگنده میرزا مجید شوهر همشیرهِ مبارک که در خدمت سفیر روس «پرنس دالگورکی» سمت منشی گری داشت، آن حضرت را ملاقات کرد و ایشان را به منزل خویش که متصل به خانهِ سفیر بود، رهبری و دعوت نمود.

آدم های حاج علیخان حاجب الدوله چون از ورود آن حضرت باخبر شدند، موضوع را به مشارالیه اطلاع دادند و او مراتب را شخصاً به عرض شاه رسانید. شاه از استماع این خبر غرق دریای تعجّب و حیرت شد و

۱- همین جریان را عباس افندی (عبدالبهاء) در مقالهِ سیاح آورده است. و نیز ر.ك: نامه ای از سن پالو، ص ۳۰۶.

۲- ر.ك: تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص ۶۱۱، ۶۱۷ ـ ۶۱۸؛ قرن بدیع، ج ۲، ص۴۸.

معتمدین مخصوص به سفارت فرستاد تا او را که به دخالت در این حادثه متّهم شده بود، تحویل گرفته نزد شاه بیاورند. سفیر روس از تسلیم بهاءالله امتناع ورزید و از هیکل مبارک تقاضا نمود که به خانهِ صدر اعظم تشریف بیاورند. ضمناً از مشارالیه به طور صریح و رسمی خواستار گردید امانتی را که دولت روس به وی می سپارد در حفظ و حراست آن بکوشد... .(شوقی افندی، بی تا: ج۲، ص۱۵)

به عقیدهِ بعضی، علت آزادی و تبعید حسینعلی بهاء، افشا شدن هویت وی و حمایت علنی سفارت روسیه تزاری – و حتی دولت روسیه – از بهائیان و به ویژه شخص میرزا حسینعلی بوده است. در این باره آورده اند:

با توجه به مفاد عهد نامه های ترکمان چای و گلستان، دولت روسیه قرار گذاشت که با تبعهِ آن دولت طبق مقررات کاپیتولاسیون رفتار شود و بنابراین مقررات، هر یک از طرفین دعوی، تبعهِ کشور روسیه باشد، باید محاکمه در حضور نمایندهِ دولت روس انجام گردد. مجموعه مطالب فوق نشان می دهد که برطبق مقررات کاپیتولاسیون با آقای میرزا حسینعلی نوری رفتار شده است، گویا ایشان هم تبعهِ رسمی دولت روس بوده اند. و چه خوب گفته اند:

خدایا زین معمّا پرده بردار!

اکنون که رابطهِ بهاء الله با آقای کینیاز دالگورکی برای دولت ایران وشاه وقت آفتابی شده بود، دیگر دولت روس نمی توانست از وجود شخص بهاء در ایران برای ادامهِ برنامه خود استفاده نماید، و از طرفی اگر ایشان در ایران می ماند ممکن بود به دست مسلمانان کشته شود، و از همه مهم تر مادر ناصرالدین شاه مهد علیاء، بهاءالله را مقصّر اصلی می دانست. این چند موضوع سبب شد که جناب سفیر نقشهِ دیگری بریزد، مقدمات اعزام وی را به جانب دیگر فراهم ساخت و با وسایلی آن چنان صحنه سازی نمود که میرزا حسینعلی از ایران تبعید گردد، تا در خارج بتواند به وسیلهِ آن وجود نازنین به هدف های خویش نایل شود...) !!!رایین،

ص:۱۶۷

بی تا: ص۱۱۱_ ۱۱۲)

آری، به این ترتیب میرزا حسینعلی از زندان آزاد و تحت حمایت سفارت روس به بغداد تبعید شد. و از آنجا که کنسول روس، وی را تا بغداد حراست و حفاظت کرده بود، وی آیه ای در شأن روس ها نازل کرد!

بعدها که شروع به صدور الواح مذهبی کرد، لوحی نیز خطاب به پادشاه روس صادر نمود و از این که الکساندر نیکلاویچ (الکساندر دوم) امپراطور روس، دستور حمایت و آزادی او را داده است تشکر کرد:

ای پادشاه روس، ندای خداوند ملک قدّوس را بشنو [منظور میرزا حسینعلی بهاء است] و به سوی بهشت بشتاب، آن جایی که در آن ساکن شده است کسی که در بین ملاء بالا اسماء حسنی نامیده شده و در ملکوت انشاء به نام خداوند روشنی ها نام یافته است. مبادا این که هوای نفست تو را از توجه به سوی خداوند بخشایندهِ مهربان باز دارد. ما شنیدیم آن چه را در پنهانی با مولای خود گفته و لذا نسیم عنایت و لطف من به هیجان آمد و دریای رحمتم به موج افتاد، ترا به حق جواب دادیم، به درستی که خدای تو دانا و حکیم است و به تحقیق یکی از سفیرانت مرا یاری کرد، هنگامی که در زندان اسیر غل و زنجیر بودم، برای این کار خداوند برای تو مقامی را نوشته است که علم هیچ کس بدان احاطه ندارد. مبادا این مقام را از دست بدهی.!!! (رایین، بی تا: ص۱۱۵) (۱)

شوقی ربّانی نیز این لوح را تأ یید کرده است.(۲) علاوه بر صدور این الواح و آیات – که مبین ارتباط میرزا حسینعلی با دولت روس یا لااقل حمایت مستقیم آن دولت از او و بهائیان است – اقرار نامه ای است از وی که دریافت

۱- نیز ر. ک: ص ۱۱۵؛ آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۷۶؛ قرن بدیع، ج ۲، ص ۴۹ .

۲- ر.ک: قرن بدیع، ج۲، ص۸۶ .

مقرری را تأ یید می کند. البته چون در دوران پیشوایی میرزا حسینعلی و ایّام اقامت او در عراق و استانبول، فقط دولت روسیهِ تزاری او را تحت حمایت خود قرار داده بود، می توان گفت وی مقرری خود را نیز از روس ها دریافت می داشته است. بعدها میرزا حسینعلی از این که قبول شهریه از دولت نموده بود، اظهار پشیمانی می کرد. وی، در یکی از الواح می نویسد:

«قسم به جمال قدم که اول ضرری که بر این غلام وارد شد این بود که قبول شهریه از دولت نمود».(۱)

وجود چنین مواردی در مکتوبات و نامه های میرزا حسینعلی و اخلاف او سبب شده است که موضوع ارتباط دول استعماری با آیین های «بابی» و «بهایی» یکی از مسایل جدّی و پرمناقشهِ تاریخ بهائیت شود. گرچه دیدگاه های مختلف در این باره، قابل تحلیل و بررسی و دقت بیشتر است لیکن عدّه ای می گویند: تاریخ تکوین این دو مسلک، بیش از هر چیز، دگراندیشی فرقه ای در درون مکتب شیخی و تنش های اعتقادی، سیاسی و تاریخی را به عنوان موجد و مسبّب اصلی آنها به ذهن متبادر می کند، ولی در علاقه ی دول استعماری به پیگیری حوادث آنها، و گاهی دخالت آشکار در سیر تحولات این آیین ها - از جمله فشار سیاسی دولت روس برای حفظ جان میرزا حسینعلی نوری - نیز هیچ گونه شکی وجود ندارد.(۲)

موارد دیگری از این علاقهِ دول استعماری، در منابع بهائی و غیربهائی گزارش شده است؛ از جمله در ۱۲۷۸، سر آرنولد باروز کمبال، جنرال

۱- ر.ک: مجموعه الواح مبار که، ص ۱۵۹ .

۲- ر.ک: دانشنامهِ جهان اسلام، ج ۴، ص ۷۳۵ .

قنسولی دولت انگلستان، با میرزا حسینعلی در بغداد ملاقات و قبول حمایت و تابعیت دولت انگلیس و مهاجرت به هند استعماری یا هر نقطهِ دیگری را به او پیشنهاد کرد.(۱) نظیر همین تقاضا را نایب کنسول فرانسه در ایّامی که وی در «ادرنه» بود از او داشت و از وی خواست که تابیعت فرانسه را بپذیرد تا مورد حمایت و تقویت قرار گیرد.(۲)

پنج. استعمار انگلیس و بهائیان

استعمار پیر انگلیس از دیر زمان برای تفرقه و ایجاد مسلک های ساختگی در خاورمیانه به ویژه هندوستان و سپس ایران تلاش می کرد و در این راستا، کمک شایانی به شکل گیری و ادامهِ حیات سیاسی - اجتماعی بهائیان نموده است.

موضع گیری انگلستان در ایران همچون نفوذش در هندوستان مصیبت های زیادی را به بار آورده است. از بین بردن صفوف متّحد و یک پارچهِ امّت اسلامی، روشن کردن شعله های آتش تفرقه و نفاق در میان مسلمانان، کمک به حرکت های مخرّب علیه تعالیم اسلامی که از جملهِ آن، تشویق، همکاری و همراهی رهبران بهائیت در رسیدن به هدفشان را می توان ذکر کرد.

آنان به کمک دولت روس، در نجات میرزا حسینعلی بهاء از اعدام، کمک شایانی کردند، چنان که خود میرزا حسینعلی بهاء می گوید:

... در حالی از کشور خارج شدیم که با سواره هایی از سوی دولت ایران و دولت روس همراه بود، تا این که با عزّت و احترام وارد کشور

ص:۱۷۰

۱- ر.ک: قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۲۵ - ۱۲۶ .
۲- ر.ک: کشف الحیل، ج ۱، ص ۳۸۰- ۳۸۱ .

عراق شدیم.(۱)

ارتباط انگلستان با عبدالبهاء عباس، آن قدر قوی و برنامه ریزی شده بود که شکی در جاسوسی عباس برای انگلستان باقی نمی ماند. او بود که می کوشید بخشی از سرزمین اسلامی را تسلیم یهودیان کند. سخنرانی متعدد عبدالبهاء در دانشگاه ها و محافل مذهبی در لندن، نشانه های دیگری بر انگلیسی بودن اوست.

وی به طور شگفت انگیز از محبت انگلستان و مردم آن ونیز برتری آرای غربیان بر شرقیان نزد خارجی ها سخن گفته است.

و در برابر، انگلیسی ها هم با اعلان وفاداری به عبدالبهاء گفته اند که لندن مرکز خوبی برای انتشار عقاید شما خواهد بود.(۲)

چنان که پیش از این، اشاره کردیم با انشعاباتی که در مسلک بابیت به وجود آمد، عبدالبهاء به همراه خانواده و یارانش به بغداد، سپس به قبرس و سرانجام به فلسطین رفت. هنگامی که در فلسطین بود، انگلیسی ها رسماً به حمایت از بهائیان برخاستند. در آن وقت، با اشغال فلسطین از سوی ارتش انگلیس، گزارشی به لرد بالفور(وزیر امور خارجه وقت) در مورد عبدالبهاء و طرفداران وی، داده شد. وی، بلافاصله تلگرافی به جنرال النبی فرماندهِ سپاه انگلیس در منطقهِ فلسطین، مخابره کرد. و در آن خواسته شد که از عبدالبهاء و خانواده و دوستان وی محافظت به عمل آید.(۳)

۱- ر.ک: حقیقه البابیه والبهائیه، ص ۱۹۴.

۲- ر.ک: همان، ص ۱۹۴ - ۱۹۶ .

۳- این متن تلگرام را شوقی افندی، در قرن بدیع، ج۳، ص۲۹۷ پذیرفته است .

عبـدالبهاء هم به ارایهِ خـدمات و اعلان حمایت پرداخت. لـذا، خـدماتی را در جهت فراهم کردن آذوقهِ سـربازان انگلیسـی در منطقهِ فلسطین ارایه داد و در بیرون راندن عثمانی ها از خاک فلسطین کمک قابل توجّهی کرده بود.

مهم ترین اقـدامی که در این ایّام از سوی دولت انگلیس صورت گرفت، دادن لقب «سـر» و نشان (به اصـطلاح مدال قهرمانی) «نایت هود» از طرف دولت انگلستان به عبدالبهاء بود.(۱)

اینک که عبـدالبهاء این نشان و لقب را بعد از پایان جنگ جهانی اول دریافت کرده بود، در تأ یید دولت انگلیس لوحی صادر نمود ودر آن امپراطور انگلیس را چنین دعا کرد:

پروردگارا! امپراطور بزرگ ژرژ پنجم پادشاه انگلسـتان را به توفیقات رحمانی خود مؤ ید بدار و سایهِ بلند پایهِ آن کشور را بر این منطقه بیارای، و حفظ و حمایت خویش را مستدام بدار، تو نیرومند و عالی و عزیز و حکیم می باشی.(۲)

این حمـایت هـا همچنـان ادامه داشت تا این که پس از مرگ میرزا حسـینعلی، زمینهِ دیگری به وجود آمـد که سازمانی که در وزارت خـارجهِ انگلیس به کـار مـذاهب خاورمیـانه و اروپا می پرداخت از آن بهره وری بیشتر کرده و جانشین بهاء را از خود وی بیشتر مورد حمایت قرار داد. و در برابر آن، عبدالبهاء

۱– ر.ک: قرن بدیع، ج۱، ص۳۹۹؛ نامه ای از سن پالو، ص ۱۷ – ۳؛ خاطرات صبحی، ص ۹۴ .
۲– متن عربی دعـا چنین است: «اللهم ا یّد الا ـمپراطور و الا ـعظم جورج الخـامس [مـل] انکلـترا بتوفیقـات الرحمـانیه و ادم ظلّها الظّلیل علی هذه الاقلیم الجلیل بعون و صون و حمایت، انّ انت المقتدر المتعالی العزیز الحکیم». نامه ای از سن پالو، ص ۱۸ .

عباس افندی در ضمن سخنرانی در منزل میس کراپربه سال ۱۹۱۱ ضمن ستایش از دولت انگلیس چنین گفت:

... خوش آمدید، خوش آمدید، اهالی ایران بسیار مسرورند از این که من آمدم اینجا و الفت بین ایران و انگلیس است. ارتباط تام حاصل می شود ونتیجه به درجه ای می رسد که به زودی افراد ایران جان خود را برای انگلیس فدا می کنند، و همین طور انگلیس خود را برای ایران فدا می نماید، از اصل ملت ایران و انگلیس یکی بودند... این ملت انگلیس و ایران هر دو برادرند، لهذا در زبان انگلیسی، بسیار الفاظ ایرانی است....(۱)

شش. گرایش سران بهائیت به آمریکا

در سدهِ اخیر، کاهش قدرت انگلیس در منطقه خاورمیانه و نفوذ و پیشرفت سریع آمریکا، موجب شد که عباس افندی (از پیشوایان بهائیان) به جانب آمریکا روی آورد. وی در سفرش به آمریکا، در یکی از سخنرانی ها گفته است:

... امشب من نهایت سرور دارم که در همچو مجمع و محفلی وارد شدم. من شرقی هستم. الحمد در مجلس غرب حاضر شدم و جمعی می بینم که در روی آنان نور انسانیت در نهایت جلوه و ظهور است. و این مجلس را دایر بر امن می گویم که ممکن است ملت شرق و غرب متحد شوند و ارتباط تام به میان آمریکا و ایران حاصل گردد...(۲)

عباس افندی، سپس آمریکائیان را تشویق به هجوم به ایران و

۱- ر.ک: خطابات عبدالبهاء، جلد اول .

۲- ر.ک: همان، عبدالبهاء، ج۱، ص۳۳ .

سرمایه گذاری در این کشور کرده و در خطاب خویش به آمریکائیان گفت:

...از برای تجارت و منفعت ملت آمریکا، مملکتی بهتر از ایران نه، چه که مملکت ایران مواد ثروتش در زیر خاک پنهان است، امیدوارم ملت آمریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود... (رایین، بی تا: ص۱۲۴)

هفت. وضعیت فعلی بهاییان در آیینهِ غربیان و استکبار جهانی

با توجه به تبلیغات گستردهِ رسانه های غرب مبنی بر حمایت از فرقهِ بهائیت در ایران و سایر کشورهای جهان، نکات تازه ای در موضع گیری غرب و به ویژه استکبار جهانی در رابطه با این گروه، کشف می شود. بررسی و تحلیل عمیق این موضوع خود فرصت دیگری را می طلبد. و اینک به طور اجمال به بعضی از ترفندهای استعمارگران، تبلیغات، حمایت ها و تلاش گستردهِ رهبران فعلی بهائیان اشاره می کنیم:

هشت. تلاش بهائیان در افزایش جمعیت

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، جایی برای ادامهِ تبلیغات گمراه کنندهِ فرقه مرتد بهائیت باقی نماند و لذا تعدادی از آنان به دین اسلام برگشتند و برخی پا به فرار گذاشتند و بعضی دیگر به تبعیت از این مسلك ادامه دادند. آنان که در ایران ماندند علی رغم محدودیت های اعلام شده از سوی دولت جمهوری اسلامی در خصوص کنترل جمعیت، در جلسات خود نسبت به این مسأ له، با حساسیت برخورد کرده و تصمیم گرفتند که همچنان به تولید نسل و افزایش جمعیت خود ادامه دهند. هدف آن ها از این تصمیم عبارت است از:

الف) افزودن جمعیت فرقه بهائیت، جهت گرفتن امتیازات بیشتر.

ب) منزوی نشدن به دلیل کمی جمعیت در شهرها و روستاها.

ص:۱۷۴

ج) آماده نمودن جوّ برای افزایش فعالیت های سیاسی خود.(۱)

نه. تلاش غرب برای جلوه دادن فرقه بهائیت در ردیف ادیان الهی

برخی از کشورهای اروپایی و آمریکایی، سال گذشته اقدام به چاپ و انتشار یک سری تمبر با نام معرفی ادیان الهی کرده اند که یکی از تمبرها به فرقه ضالّه بهائیت اختصاص دارد. این تمبرها به صورت یک مجموعه شامل ادیان اسلام، مسیحیت و زرتشت است. تمبرها حاوی تصاویر و اشکالی است که به عنوان سمبل دین شناخته شده است. چاپ این تمبرها نشانگر تلاش و شگردهای مختلف استکبار برای ترویج فرقهِ ضالّهِ بهائیت و مقابله با آیین مقدّس اسلام است.(۲)

ده. حمایت آمریکا از فرقهِ ضالّه بهائیت

آمریکا در پی حمایت های مستمر از فرقهِ ضالّهِ بهائیت، هر از چند گاهی در صدد تصویب لایحه بر می آید. در همین رابطه در سال های اخیر، در مجلس سنای آمریکا، در سال های ۱۳۹۲–۱۹۸۲ پنج مصوبه در حمایت از این فرقه به تصویب رساندند. روِ سای جمهور آمریکا، همواره از این فرقه، حمایت و پشتیبانی می کردند. اخیراً کنگرهِ آمریکا از رئیس جمهور این کشور خواست که خواستار عملکردهای (به اصطلاح) حقوق بشر در ایران شود. کلینتون در پاسخ به این در خواست اعلام داشت، من عمیقاً دربارهِ موقعیت جامعه بهایی و سایر اقلیت های مذهبی! در ایران نگران هستم و به شما

۱– ر.ک: خبرنامه فرهنگی – اجتماعی، شماره ۱۰۶، ص ۲۸ و نیز شماره ۱۰۸، ص ۴۴ – ۴۵ .

۲– ر.ک: همان، شماره ۱۳۳، ص ۱۰ – ۱۱ .

اطمینان می دهم که ما به اصرار خود نسبت به رعایت حقوق بشر اقلیت های مذهبی در ایران ادامه خواهیم داد.(۱)

معرّفی و نقد و بررسی مباحث دیگر مربوط به بهاییت، در بخش بعدی این مقاله، خواهد آمد.

ص:۱۷۶

۱- ر.ک: رویدادها و تحلیل، شماره ۱۰۴ و ۱۰۵، صص ۲۷ - ۲۸ .

نقد و بررسی آیین بهائیت

- عزالدین رضانژاد

ص:۱۷۷

اشاره

در مقـاله هـای پیشـین به معرّفی فرقهِ بهـائیت و گوشه هایی از انحرافات آن پرداختیم. در این نوشـتار به مقوله های ایـدئولوژی بابی گری و بهایی گری، جهت گیری کلی ایـدئولوژی بهائیه، تحلیل جامعه شـناختی از شـکل گیری بهائیت و بالا خره مسـئلهِ ادّعای الوهیّت پرداخته شده و نقد و بررسی آن ارایه می شود.

مقدمه

در شـماره های پیشین مجله، در موضوع «بابیت» و تاریخچهِ این مسلک استعماری و پایه گذاری تشکیل مسلک انحرافی دیگر - بهائیت - مطالبی ارایه شد.

بهائیت، آیینی بی بها، ادّعایی دروغین، آموزه هایی استعماری و ابزار گمراهی مردم در دست قدرت های استکباری است.

ص:۱۷۸

در بخش پیشین این سلسله نوشتار به نمونه هایی از نقش استعمار در شکل گیری بهائیت و وابستگی این مسلک به استعمارگران عصر اشاره شد.

در این بخش به نقل، نقد و بررسی برخی از ادّعاهای ناروای این فرقه پرداخته می شود تا آن دسته از خوانندگانی که می خواهند اطلاعات بیش تری به دست آورند، به عمق پوچی و انحراف آن پی ببرند و دریابند که چرا و چگونه مستکبران و سیاستمداران غربی از این گروه حمایت می کنند، در مجامع بین المللی با نام دفاع از حقوق بشر یا آزادی ادیان، از حقوق از دست رفته و مظلومیت بهائیان دروغ پرداز و فاسد داد سخن می دهند و در حقیقت تلاش می کنند تا میان مسلمانان تفرقه اندازی کنند.

ناگفته نماند که هشیاری و دقّت نظر اندیشمندان و حاکمان مسلمان می تواند همراه با آگاهی بخشیدن به نسل جوان، از انحراف و گرفتار شدن آنان در دام مسلک های ساختگی - از جمله بهائیت - جلوگیری به عمل آورد.

۱. ایدئولوژی بابی گری و بهایی گری

با اعدام باب در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ ه. ق، مسلک بابیّت به تزلزل و تشتّت دچار شد و گر چه عده ای از بابیان نخستین پس از پی بردن به ادّعاهای بی اساسی چون نسخ شریعت اسلام و ظهور آیین جدید، دست از این آیین کشیدند، ولی برخی از طرفداران آن با انگیزه های گوناگون، از جمله حمایت های گوناگون بعضی از کشورها و مخالفان اسلام و تشیّع، بابیّت را در شکل حمایت از جانشین باب - میرزا یحیی (صبح ازل) - پی گیری کردند. پس از تبعید این گروه به بیرون از کشور ایران، آیین خود را در بغداد، ترکیه، فلسطین اشغالی و قبرس تبلیغ می کردند تا آن که ادّعاهای جدید حسین علی

نوری با استقرار در «حیفا»ی سرزمین اشغالی رسماً مورد توجّه رژیم غاصب صهیونیستی و استعمارگران قرار گرفت.

آموزه های غلط و توهّم آمیز علی محمد شیرازی (باب) به دست یحیی (صبح ازل) مورد توضیح و تفسیر قرار گرفت. ازلیان با مرام جدید بابی خوگرفته، درصدد بودند تا ایدئولوژی بابیه را حفظ کنند، ولی حسین علی نوری پس از فراهم کردن زمینه های لازم برای اعلان موجودیت، دعاوی چندی را نیز اعلام نموده و ایدئولوژی بهائیه را بر مبنای نسخ شریعت پیشین مطرح کرد.

او هر جا به تناسب موقعیت، مقام و مخاطبان، دستورهایی را صادر می کرد که به ایدئولوژی آنان معروف گردید. بی ارزشی و پوچی مفاهیم این ایدئولوژی در بررسی و تحلیل بعضی از آموزه های آن نشان داده خواهد شد.

۲. جهت گیری کلّی ایدئولوژی بهائیه

فرقه های انحرافی با اهدافی متفاوت پدید می آیند و در زمینه های گوناگونی فعّالیت می کنند. در قرن سیزدهم هجری، خاورمیانه شاهد رویداد و خیزش مرام ها و مسلک های جدید بوده است. ظهور فرقه های وهّابیت در حجاز، ترویج افکار لیبرالیستیِ جدایی دین از سیاست، ملّی گرایی در کشورهای آسیایی به ویژه در ترکیه، ادّعاهای دروغین ملّاغلام احمد قادیانی در هندوستان و بالا خره ظهور بابیه و بهائیه در ایران، هدف های مشترکی را تعقیب می کردند.

همه فرقه های گمراه و گمراه کننده با سر سپردگی به قدرت های استکباری و شیطانی با هدف مشترک ایجاد تفرقه میان صفوف مسلمانان و تزلزل در باورها و افکار آنان و در نتیجه، از بین بردن اسلام یا تبدیل اسلام ناب

محمدی به یک مکتب بشری یا فکری کهنه و مندرس و... بوده است.

از سوی دیگر، هر یک از فرقه ها در خاستگاه جغرافیایی خود، هدف ویژه ای را دنبال می کردند. در شرایط اجتماعی - فرهنگی ایران که بیش تر مردم آن را شیعه امامیه تشکیل می دادند و با توجّه به این که در مکتب تشیّع مباحث اجتهاد و تقلید رواج داشته، مردم جایگاه مرجعیّت عالمان دین شناس را ارج می گذاشتند، هم چنین بسیاری از سنن اجتماعی - فرهنگی با مفاهیم دینی آمیخته شده بود.

در چنین وضعیتی، جهت گیری کلّی ایدئولوژی فرقه های بابیه و بهائیه، جداسازی ملت ایران از مراجع تقلید و مشغول کردن آنان به مکتبی بشری بود؛ مکتبی که جنبه های غیر عقلانی آن به عقلانیتش می چربد و به تدریج از صحنه های عملی زندگی اجتماعی و سیاسی خارج می شود. در نهایت، گرایش به این ایدئولوژی موجب دور شدن مردم از دین و دینداری شده، پیوستن به مکاتب غیر دینی را آسان می کند.

پیدایش ایدئولوژی جدید، با ارایهِ تغییراتی تازه در تفسیر اصول و فروع دین، جدایی آن از دین اسلام و شیعه را به دنبال داشت. گر چه انحراف و بدعت جدید با عنوان «رکن رابع» و «ادّعای نیابت خاصّه» در عصر غیبت کبری، زمینهِ مناسبی برای انحراف بزرگ تری به نام «بابیّت» آماده کرده بود، ولی پدید آمدن آیین و مناسک تازه در فروع دین، پیروان علی محمد باب را از دیگر مسلمانان و شیعیان در زندگی عملی و اجتماعی نیز جدا نمود.

از سوی دیگر، حکم تکفیر و ارتداد علی محمد شیرازی و پیروان وی از سوی علمای شیعه در ایران و عراق، و سپس با فتوای عالمان مسلمان در کشورهای دیگر، موجب شد تا دنیای اسلام با بدعت تازه ای که استعمارگران آن را پایه گذاشته بودند و از آن حمایت می کردند، آشنا شود.

ص:۱۸۱

ناگفته نماند که در این عرصه، با ادّعای دروغین حسین علی نوری (بهاء الله) و افاضات او، بابیّه از حالت سنّتی خارج و به آداب و رسوم متناسب با زمانه نزدیک تر شد. این نزدیکی، با آسان تر کردن احکام مربوط به روابط جنسی و وجهه های ظاهراً انسان دوستانه در مجازات دزدان و حکم به عدم سوزاندن کتب،(۱) گسترش روابط با اجانب، لغو حکم جهاد و مبارزه، جلوگیری از شرکت پیروان در سیاست و... قابل مشاهده است.

۳. تحلیل جامعه شناختی از شکل گیری بهائیت

برای تحلیل دقیق تر نقش دشمنان اسلام و تشیّع در سرمایه گذاری برای تفرقه و پراکندگی میان مسلمانان و بهره گیری سیاسی - اجتماعی از اوضاع نابه سامانی که ایجاد کرده اند، بررسی آیین بهائیت از نگاه جامعه شناختی لازم می نماید.

چنان که پیش از این نیز به کوتاهی گذشت، قرن سیزدهم هجری، قرن ظهور مسلک های انحرافی برای از بین بردن اسلام به شمار می رود. ایجاد تنش در عرصه سیاسی - اجتماعی مسلمانان و به ویژه شیعیان، قدرت های جهانی را بر آن داشت که به پشتیبانی از مسلک های نو پدید بپردازند.

یکی از نویسندگان معاصر که تحقیق جامعی در موضوع «بهائیت در ایران» انجام داده، با توّجه به مسایل سیاسی - اجتماعی نیمه دوم قرن سیزدهم، این

۱- حسین علی (بهاء) نوری، در کتاب اقدس، ص ۲۳ می نویسد: «قد عفا اللّه عنکم ما نزل فی البیان من محو الکتب»، خداوند از حکمی که در کتاب بیان آمده که همهِ کتاب ها را نابود سازید، صرف نظر کرده.

پدیده را چنین تحلیل کرده است:(۱)

اگر از زاویهِ جامعه شناسی سیاسی به این تحوّلات نگریسته شود، روند مقابله با اقتدار سیاسی مذهب شیعه که در دورهِ قاجار در ایران و در میان عموم مردم حاکم بود، به خوبی دیده می شود.

مقام نیابت عامّه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف _ که شیعیان برای مراجع و فقهای خود قایلند - نقطه ای کلیدی در اندیشهِ سیاسی شیعه است. پیروی از نایب عامّ امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به شیعیان این امکان را می دهد که در هر عصری حکومت مورد نظر و اعتقاد خویش را پایه گذاری کنند.

معصوم ندانستن این نوّاب امام عصر علیه السلام و پیروی از اعلم و اعدل فقها ضمن انتخابی بودن مرجع و امکان تغییر آن در هر زمان ضمانت اجرای خوبی برای دور ماندن اسلام و مدیریت جامعه اسلامی از برداشت ها و مدیریت های نادرست است.

انتخابی بودن مرجع و ولی فقیه، برآورندهِ مردمی بودن آن و امکان تغییر مرجع یا ولی فقیه با سلب عدالت، یا اعلمیّت از او ضمانت کنندهِ حفظ دین و مدیریت آن از کج اندیشی ها و ناتوانی ها است. اگر این نیابت عام به نیابت خاص مبدّل شود، دیگر امکان انتخاب، تغییر و سرپیچی از آرای خود سرانهِ فردی که نایب خاص تلقّی شده و فرمان های خود را به امام معصوم علیهم السلام نسبت می دهد، از بین می رود. به این ترتیب هر گونه تعبیر و تفسیر از دین از سوی نایب خاص امکان پذیر می شود و در نتیجه هم محتوای دین و هم حاکمیت

۱- آن چه در این جا آورده می شود با تصرّفی اندک از بخش نتیجه گیری فصل دوم کتاب «بهائیت در ایران»، صص ۱۱۵ - ۱۱۶ نوشته دکتر سید سعید زاهد زاهدانی می باشد.

آن بـا بحران روبه رو می گردد. این وضع در بلنـد مـدّت نـتیجه ای جز سـرخوردگی از دین و جـدایی آن از سـیاست نخواهد داشت.

به این ترتیب، در گرایش شـیخی گری نیز از لحاظ سیاسـی، تشـکیل حکومت دینی با مشکل بزرگی روبه رو خواهد شد. این فرقه بر حسّاس ترین نقطهِ باور سیاسـی مکتب شـیعه در زمان غیبت کبری انگشت می گذارد که سر منشأ اقتدار روحانیت شیعه می باشد.

بعـد از بی اعتبار شدن اصل نیابت عامّهِ امام عصـر عجل الله تعالی فرجه الشـریف با ملغی کردن دین اسـلام از جانب میرزا علی محمـد شـیرازی (باب) و حسـین علی نوری (بهاء الله)، این حرکت به سوی نابودی کامل دین اسـلام پیش می رود. مخالفت با وجود قشری به نام فقها که در مکتب اسلام (چه در شیعه و چه سنّی) برای تفسیر متشابهات(۱) و در صورت تشکیل حکومت اسلامی، برای مدیریت جامعه در نظر گرفته شده است،(۲) در اندیشه های باب و بهاء به حدّی است که وجود چنین قشـری را در آیین بهائیت ممنوع اعلام می کنند.(۳)

از این رو، عدّه ای که از اقتدار روحانیت، به علّت پیروی از مکتب شیخیه

۱- ر.ک: آل عمران: ۷.

۲- اندیشهِ حاکمیت فقها و مجتهدان در حکومت اسلامی هم در آثار شیعه و هم اهل سنّت آمده است و در این موضوع کتاب های مستقلّی هم تدوین شده است.

۳- یکی از ابـداعات بهـاءاللّه، نفی روحـانیت و ملغا نمودن این نهاد است. وی ضـمن این که به لزوم وجود مبلّغان دینی اذعان دارد، ولی برای آنان هیـچ وضع جـداگانه ای از افراد عادی نمی پـذیرد. به عقیـدهِ او زندگی مبلّغان دینی می باید درست مثل دیگر افراد جامعه باشد و قشر متمایزی را تشکیل ندهند. در این باره، دستوری در کتاب بیان صادر کرده است.

جدا شده بودند، به سادگی در دامن آیین جدید یعنی «بابیت» افتادند. این که معانی جدید اعتقادی و رفتاری از سوی علی محمد باب با قصد بهره برداری سیاسی بیان شده است یا خیر، فعلاً مورد بحث ما نیست؛ هر چند ردّ پای دولت روسیه در ایجاد این نوگرایی دینی، یا دست کم کمک به ایجاد آن دیده می شود - چنان که در قسمت های پیشین این سلسله نوشتار اشاره شده است - ولی باید دانست که شکسته شدن اقتدار مذهب شیعه در ایران در واقع به معنای شکسته شدن اقتدار ملّی در این کشور است.

به نظر می رسد حمایت روسیه و سپس انگلستان و بعد از آن اسرائیل و ایالات متّحدهِ آمریکا از این فرقه، انگیزه ای مهم تر از شکستن اقتدار ملت ایران نداشته باشد.

البتّه باید یاد آور شد که شواهد نشان می دهد هیچ مکتبی نمی تواند جایگزین مکتب ریشه دار و عمیق شیعه در کشوری که به کشور امام زمان علیه السلام مشهور است، شود. افزون بر این، در مکتب بهائیت پراگندگی و سر در گمی به گونه ای است که همواره مانند یک بمب خوشه ای فرهنگی، در آن رهبر تازه ای ظهور می کند، مکتب جدیدی احداث می شود و فکر نویی مطرح می گردد.

وعدهِ این نو به نو شدن ها در گفتار علی محمد باب نیز داده شده است؛ در آن جا که او از آمدن پیامبران آینده(!) و «من یظهره اللّه»(!) سخن می گوید. و در دوران جدید، این معنا را اسماعیل رائین در کتاب «انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربّانی» پی گیری کرده است که خوانندگان را به آن کتاب ارجاع می دهیم.

ناگفته نماند که در دوره های بعد دست اندرکاران مسلک بهائیت برای جلوگیری از فروپاشی و حفظ طرفداران به چاره جویی افتادند؛ لذا در دورهِ

شوقی افندی تشکیلات این مسلک به صورت نوعی حزب در می آید و همین حرکت حزب گونهِ بهائیت در سطح بین المللی است که تا حدّی آن را از متلاشی شدن در دام تفرقه ها دور می دارد.

۴. ادّعای الوهیّت

شاید به سادگی باور کردنی نباشد که در نوشته های «باب» و «بهاء» از الوهیّت و ربوبیت آن ها سخن رفته است و دربارهِ جلال و جبروت خود، رجزها خوانده اند. به گونه ای که خود را «اصل قدیم» و «ربّ جلیل» دانسته و زمین و آسمان را ساختهِ دست توانای خود، بلکه آفریدهِ صدای نوک قلم خود خوانده اند. همهِ انسان ها، حتی فرشتگان و مردگان هزار سال پیش را بندهِ خاکسار و آفریدهِ ناچیز خود دانسته، جهانیان را به پرستش خود دعوت نموده اند.

به راستی چگونه می توان این یاوه ها را باور کرد؟ اگر چنین باشد، خود، قلم بطلان بر عقاید و مسلک خود کشیده اند. اینک به بخشی از نوشته ها و گفته های آنان، که مستقیماً از کتاب هایشان نقل می شود، توجّه فرمایید.

۱. سیّد علی محمد در نامهِ خود به یحیی (صبح ازل) چنین نوشت:

هذا کتاب من اللّه الحیّ القیّوم الی الله الحیّ القیوم قل کلّ من اللّه یبدون قل کلّ الی اللّه یعودون.(۱)

این نامه ای است از خدای زنده و بر پادارندهِ جهان (باب) به سوی خدای زنده و بر پا دارندهِ جهان (صبح ازل) بگو همه از خدا آغاز می شوند و همه به سوی او باز می گردند!

۱- ر. ک: نقطه الکاف، ضمیمه کتاب، به همّت ادوارد براون.

۲. سیّدعلی محمد باب در کتاب «بیان فارسی»(۱) (واحد اول، باب اول) نوشت:

کل شیء به این شیء واحد (علی محمد باب) برمی گردد، و کل شیء به این شی واحد خلق می شود و این شی واحد در قیامت بعد(۲) نیست؛ الاّ ـ نفس من یظهره الله(۳) الذی ینطق من کلّ شأن انّنی انا الله لااله الاّ ا نا ربّ کلّ شیء و انّ ما دونی خلقی، ان یا خلقی ایّای فاعبدون.

۳. شبیه همین تعابیر را حسین علی نوری (بهاء) در کتاب اقدس، فقرهِ ۲۸۲ آورده است:

یا ملا الانشاء اسمعوا نداء مالك الا سماء انّه ینادیکم من شطر سجنه الا عظم انّه لا اله الاّ ا نا المقتدر المتکبر المتسخّر المتعال العلیم الحکیم انّه لا اله الاّ هو المقتدر علی العالمین.

۴. میرزا حسین علی نیز در نوشته ای به هادی دولت آبادی خطاب می کند:

۱- بیان فارسی کتابی است که علی محمد شیرازی در زمان تبعید در قلعه ماکو تأ لیف آن را آغاز کرد و تقریباً در مدت دو سال و نیم مشغول نوشتن آن بود و می خواست آن را نوزده «واحد» و هر «واحد» را نوزده «باب» قرار دهد، ولی نتوانست بیش از باب دهم از واحد نهم را بنویسد تا این که به اعدام محکوم گردید و وصیّت کرد که یحیی (صبح ازل) آن را از روی «بیان عربی» کامل کند.

۲- علی محمد باب و نیز حسین علی بهاء معتقدند که قیامت هر دینی عبارت است از نسخ آن که به تشریع دینی بوده است؛ مثلاً دوران حیات حضرت عیسی علیه السلام، قیامت دین موسی علیه السلام بوده و دوران حیات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم قیامت عیسی علیه السلام و مدت زندگی علی محمد، قیامت دین اسلام (نعوذ بالله) و زمان حیات حسین علی، قیامت آیین باب بوده است.

۳- باب، آن شخصی که پس از او خواهد آمد را، «من یظهره اللّه» می نامید، و بهائیان معتقدند که مقصود از آن، حسین علی بهاء است.

ظلم تو و امثال تو به مقامی رسید که در قلم اعلی(۱) به این اذکار مشغول. خف عن الله، انّ المبشّر قال: انه ینطق فی کلّ شأن انّنی انا الله لااله الا الله ا نا المهیمن القیّوم.(۲)

از خدا بترس، و مبشر (باب) گفته که او (من یظهره الله) همواره و همه وقت چنین سخن می گوید که من خدایم، جز من مهیمن قیوّم خدایی نیست.

۵. و نیز وی، در «لوح هیکل» بر تخت الوهیت می نشیند و هیکل جمال، کینونت و ذات خویش را همانند جمال و ذات خداوند می داند:

لایری فی هیکلی الّا هیکل الله و لا فی جمالی الّا جماله و لا فی کینونتی الّا کینونته و لا فی ذاتی الّا ذاته ... و لایری فی ذاتی الّا الله.(۳)

۶. میرزا حسین علی، خود را همان معبود بر شمرده و دیگران را به عبودیت خویش فرا می خواند:

من توجّه اِلیّ قد توجّه اِلی المعبود کذلک فصّل فی الکتاب و قضی الا مر من لدی اللّه ربّ العالمین. (نوری. حسینعلی، بی تا: فقره۲۹۸)

۷. این معبود بشری، می میرد و پس از مرگ، غلام حلقه به گوشش، چگونگی رو سوی آفریدگار آوردن را تبیین می کند و در پاسخ پرسش گری که پرسید: قبله کجاست؟

می گوید:

ص:۱۸۸

۱- مقصود از «قلم اعلی» خود میرزا حسین علی است.
۲- ر. ک: اشراقات، ص ۱۵۸. کتاب اشراقات، مجموعهِ الواح بهاء است که در ۲۹۵ صفحه به چاپ سنگی نشر یافته است. نمونه های دیگر، شبیه این سخن در کتاب اشراقات، صص ۹۰، ۱۹۴، ۲۴۰ و ۲۶۵ آمده است.
۳- و نیز ر. ک: اسلمنت (مبلّغهِ بهایی) بهاء الله و العصر الجدید، ص ۵۰.

مکان روی آوردن (و قبله)، مقبرهِ مقدّس (!) او – یعنی حسین علی نوری – به نصّ قطعی الهی است که خدای، آن را مطاف ملا اعلی قرار داده است و روی آوری غیر از این مکان مقدّس جایز نیست....(۱)

البته، حسین علی نوری پیش از این، بابیه را دعوت به چنین کاری کرده بود و تذکر داد که وی قبلهِ آنان است.(۲)

۸. میرزا حسین علی بهاء در کتاب اشراقات، خود را «سلطان و نازل کنندهِ بیان» (ص ۳۷)، و کنزالمخزون (ص ۹۴)، و قلم اعلی (ص ۷۹)، قیّوم (ص ۶۸)، (اراده الله و) مشیّه الله، مظهر اسماء و صفات خدا، مظهر نفس الله، مشرق امر خدا، مولی الوری، (ص ۴) و سدره المنتهی (ص ۱۱۷) بر شمرده است و نامه های خود را به جای نام خدا، به نام خود شروع می کرد و به جای بسم الله الرحمن الرّحیم، به «باسمی المهیمن علی الاسماء» (ص ۱۴۷)، یا «باسمی المشرق من افق البلاء» (ص ۱۴۷) و... آورده است.

تحلیل و بررسی

آن چه که آورده شد، نمونه هایی از خرافات «باب» و «بهاء» دربارهِ الوهیّت و ربوبیت آن ها بود. بدیهی است که اعتقاد به خدای عالم و حکیم و آفریدگار جهان هستی علاوه بر ادلّهِ عقلی و نقلی، در سرشت و درون هر انسانی هست که اگر درست هدایت گردد، جای هیچ شک و شبهه ای باقی نمی ماند.

با این وصف، در طول تاریخ برخی به بیراهه رفتند و به جای پرستش

۱- ر.ک: گنجینهِ حدود و احکام، صص ۲۰ و ۲۱.

۲- ر.ک: اقدس، فقرهِ ۲۹۲ و ۲۹۳.

خدای یگانه، به پرستش بت ها و خدایان ساختگی پرداختند و گروهی هم دو گانه پرستی (ثنویت) را در پیش گرفتند و برخی دیگر سر از تثلیث و سه گانه پرستی در آوردند.

پیامبران الهی، مهم ترین نکتهِ دعوت خود را، توحید و پرستش خداوند متعال قرار دادند.

قرآن کریم، بـا یادآوری مأ موریت و رسالت گروهی از پیامبران الهی ماننـد: نوح، صالـح، هود و شـعیب علیهم السـلام، سـخن آنان را دربارهِ بندگی خداوند می آورد که به مردم چنین می گفتند:

(...یا قوم اعبدوالله مالکم من اله غیره). (اعراف: ۵۹، ۶۵، ۷۳ و ۸۵)

قرآن، بت پرستی را محکوم و گناه شـرک را قابل بخشش نمی داند(۱) و از بت شـکن تاریخ و منادی توحید، حضرت ابراهیم علیه السلام یاد می کند و برهان های الهام بخش و سخنان زیبای او را در محکومیت بتان، نقل می کند.(۲)

قرآن، یهود و نصـاری را دربارهِ این که «عزیر» و «عیسـی» را فرزنـدان خـدا می نامیدنـد نکوهش کرده (۳) و آن را نـوعی بت پرستی می دانـد. هم چنـان که گروهی از بت پرسـتانی که فرشـتگان را خـدا می دانسـتند، سـرزنش می کنـد و خداونـد را از خویشاونـدی با هر موجودی منزّه می دانـد.(۴) در این جا انحراف عقیـدتی برخی از پیروان حضـرت عیسـی علیه السـلام را یاد آور می شود و می فرماید:

و آن گاه که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: «آیا تو به مردم گفتی که

ص:۱۹۰

۱- ر.ك: انبیاء: ۶۰؛ انعام: ۷۶،۷۷.

۲- ر.ك: صافّات: ۸۵ -۹۶.

۳- ر.ك: توبه: ۳۱.

۴- ر.ك: اسراء: ۴۰ .

من و مادرم را به عنوان دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟!...»، (او می گوید:)

منّزهی تو! من حق ندارم آن چه را که شایسته من نیست، بگویم! اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می دانی. تو از آن چه در روح و جان من است، آگاهی و من از آن چه در ذات (پاک) توست، آگاه نیستم! به یقین تو از تمام اسرار و پنهانی ها با خبری.

من، جز آن چه مرا به آن فرمان دادی، چیزی به آن ها نگفتم. (به آن ها گفتم:) خداوندی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست... (مائده: ۱۱۶_۱۱۷)

در دیدگاه قرآن، آنان که حضرت عیسی را خدا یا فرزند خدا،(۱) یا یکی از خدایان سه گانه (۲) می نامند، کافرند و لذا به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده شده که به نصارا بگوید: بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما عادلانه است برویم؛ این که جز خدای چیزی را نپرستیم و برای او شریکی قایل نشویم و همدیگر را به جای خدا، به نام ربّ نخوانیم.(۳)

این تأ کید در جای جای قرآن کریم آمده است. چنان که مأ موریت همهِ پیامبران را توحید و پرستش خداوند بزرگ دانسته،(۴) و همهِ مردم را به آن فرا خوانده است(۵) و بالا خره حکم پروردگار جهانیان بر این تعلّق گرفته که غیر او

۱- ر.ک: مائده: ۷۸.

۲- ر.ک: مائده: ۷۹.

۳- ر.ک: آل عمران: ۵۹.

۴- ر.ک: انبیاء: ۲۵، نحل: ۳۶.

۵- ر.ک: نحل: ۵۱.

پرستش نشود.(۱)

با توجّه به این آیات و نیز دستورهای دیگر قرآن کریم، نکته ای دیگر از تعالیم قرآن را می بینیم که برای جلوگیری از این که مسلمانان درباره پیامبر و سایر رهبران دینی خود به این گونه لغزش ها و انحرافات فکری دچار نشوند، و آن ها را خدا، فرزندان خدا، همه کارهِ خدا، ربّ و... و خود را بندگان آنان نپندارند. آن ها را به جای خدا نپرستند و در نتیجه گمراهی ها، بدآموزی های تخیّلات و بت پرستی ها را به دین مقدّس اسلام راه ندهند، پیشگیری های به جایی کرده است، مانند این که به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دستور می دهد، بگو همانا من بشری مثل شما هستم؛ تنها امتیازی که دارم این است که از جانب خداوند به سوی من وحی فرستاده می شود.(۲) و نیز می فرماید:

((انّک میّت و انّهم میّتون ثّم انّکم یوم القیمه عند ربّکم تختصمون)) (زمر: ۳۱)

تو و آن ها همگی خواهید مرد و روز واپسین پیش پروردگارتان محاکمه خواهید شد.

و در جای دیگر می فرماید:

((و ما محمّد الاّ رسول قدخلت من قبله الرسل ا فان مات ا و قتل انقلبتم علی اعقابکم)) (آل عمران: ۱۴۴)

محمّد (ص) شخصی جز فرستادهِ خدا نیست و پیش از او هم پیامبرانی آمده و رفته اند. اگر او نیز مثل گذشته اش مرد یا کشته شد، آیا به گمراهی گذشته تان برمی گردید؟!.

۱- ر.ک: اسراء: ۲۳.

۲- ر. ک: کهف: ۱۰۷؛ فصّلت: ۶.

بـا توجّه به نکـاتی که گفته شـد، متأ سّـفانه هواپرستی و گمراهی در سـران بابیّت و بهائیت غالب گردیـد و آنان را به انحراف بزرگی دچار کرد، به طوری که از موقعیت به دست آمـده سوء اسـتفاده کرده، خود را در برابر پیروان غافل، «ربّ» جلوه دادند و ادّعای خدایی کردند.

تعابیر نادرستی که در کتاب های بهائیان آمده است، موجب بیزاری هر عاقلی می گردد.

چگونه برخی می پندارند که جمال اقدس ابهی – حسین علی نوری – بر تخت ربوبیّت کبری و جمال اقدس ابهی تکیه زد و با اسما و صفاتش بر اهل زمین تجلّی می کند.(۱)

این نوع تعالیم کجا و آموزه های اسلام کجا؟ اسلام، مردم را به پرستش خالق هستی فرا می خواند و بهائیان افراد را به پرستش مخلوق ضـعیف دعوت می کنند. آیا چنین آیینی جز شـرک چیزی دیگری است؟! جا دارد یک بار دیگر فریب خوردگان این فرقه که اظهـار می کننـد اسـلام را – هم – به عنوان یک دین آسـمانی قبول دارنـد و قرآن را به عنوان کتاب وحیانی حضـرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می پذیرند، در آیات قرآنی تأ مّل و دقّت کنند که می فرماید:

((و قال ربّکم ادعونی ا ستجب لکم انّ الّذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنّم داخرین)) (غافر: ۶۰)

پروردگار شـما گفته است، مرا بخوانیـد تا «دعای» شـما را بپـذیرم! کسانی که از عبادت من تکبّر می ورزنـد، به زودی با ذلّت وارد دوزخ می شوند.

۱- ر.ک: دروس فی الـدیانه البهائیه، ص ۸۱: انّه الیوم اسـتوی علی عرش الربوبّیه الکبری جمال الا قـدس الا بهی و یتجلّی علی اهل الا رض بکلّ اسمائه الحسنی و صفاته العلیا.

گزارش یکی از مبلّغان بهائیت دربارهِ ادّعای الوهیّت بهاء

براساس اطلاعات رسیده، برخی از خوانندگان این مجلّه سلسله نوشتار حاضر را به دست عدۃ ای از فریب خوردگان مسلک بهائیت می دهند تا از حقایق آگاه شوند و اندکی به خود آیند و با تأ مّل در نوشته ها و سخنرانی های رهبران بهائیت به ادّعای دروغین آنان پی ببرند.

از این رو در این بخش به نقل توضیح و اعتراف یکی از مبلّغان بهائیت - که پس از بیست سال تبلیغ این مسلک، به دین اسلام هدایت شده - می پردازیم تا درس عبرتی برای دیگران باشد.

عبدالحسین آیتی در کتاب کشف الحیل پاسخ پرسشی را از آواره چنین آورده است:

آیتی: راستی ذکر الوهیّت بهاء چه صورتی دارد آیا فی الحقیقه او دعوی خدایی کرده است؟

آواره: کلمات او را به دست آورید تا این حقیقت بر شما معلوم شود؛ هر چند چنان که گفتیم به ظاهر می گویند ادّعای بهاء رجعت مسیح و رجعت حسین است، ولی در حقیقت ادّعای او ادّعای الوهیّت است.(1)

اگر کسی سال ها در میانشان بماند، به جایی می رسد که صریحاً می گویند: بهاء خدای مطلق است و خالق آسمان و زمین و مرسل رسل است و او است که در طور با موسی کلیم تکلّم کرده، حتی این را در نماز خود تصریح نموده،

۱- اسم اصلی «آواره» حاج شیخ تفتی بوده است که مدّت بیست سال با کمال صمیمیت در میان بهائیان بوده و به ایشان خدمت می نموده و به سبب ادّعای دروغین و حرف های باطل آنان، از اشتباه های خویش توبه کرد.

ولی در عباراتی که مگر یعرب بن قحطان بیایـد عربی آن را درست کنـد یا بفهمد؛ زیرا چنین می گوید: «شـهد الله انّه لا اله الّا هو له الامر و الخلق قد اظهر مشرق الظهور و مکلّم الطور». در این جا باید فهمید که فاعل «اظهر» کیست و مفعول آن کدام؟!

اگر فاعل «اظهر» خـداست، مکلّم طور که مفعول می شود چه کاره است؟ و گویا به دو خـدا در این جا قایل شـده، می گویـد: خدا مکلّم طور را ظاهر کرد. آیا مکلّم طور غیر از خداست؟ کسی که با موسی در طور تکلّم کرد همان خدا بود، پس خدایی که بهاء را ظاهر کرده کیست؟ و بهاء اگر خدا نیست چرا مکلّم طور است؟ معلوم می شود او خدایی دو آتشه است که از یک طرف خدا او را ظاهر کرده و از طرفی مکلّم طورش ساخته!

اما عجب است که ما از این عبارت تعجّب می کنیم، که مفهوم آن اثبات دو خـدا است در صورتی که در قصـیدهِ «عزور قائیه» که یک دسته مهملاتی است که به گوش هیچ عربی نخورده به هزاران خدا قایل شده، می گوید:

کلّ الا لوه من رشح ا مری تأ لّهت و کل الربوب من طفح حکمی تربّت

ا رض الروح بالا مربی قدمشی و عرش الطور قد کان موضوع وطئتی.

همهِ خدایان از رشحهِ امر من خدا شدند؛ همهِ پروردگاران از طریق حکم من پروردگارند.

زمین روح به واسطه امر به سبب من در آن راه رفته شد و قلّهِ طور محلّ گام نهادن من است.(۱)

نویسندهِ کشف الحیل، سپس با طرح ادّعاهایی مشابه از سوی غلام احمد

ص:۱۹۵

۱- ر.ک: کشف الحیل، ج۱، ص۵۵ - ۵۶، چاپ ششم.

قادیانی، از بهائیان می پرسد: کدام یک از این ادّعاها حجّت است؟ و در ادامه آورده است:

اگر ادّعای الوهیّت را باید حجّت دانست که بهاء، «انّنی اناالله» گفته است، اوّلا باید فهمید که (آیا) این ادّعا مشروع است؟ معقول است یا نه؟ هر کسی می داند که یک بشری که نتوانسته است از هیچ شأ نی از شئون بشریت و از هیچ قانونی از قوانین طبیعت تجاوز کند، این بشر خالق سماوات و ارضین نیست.

خالق کل هر چه باشد و به هر وصفی در آید خواه اله باشد و یا طبیعت یا ماده واحده یا جوهر الجواهر یا بسیط الحقیقه یا مجهول النعت یا به هر اسم دیگر خوانده شود مقدّس از شئون بشری است.

اما این که (بهائیان) آیات لقاء(۱) را دلیل بر خدایی بهاء گرفته اند، اوّلاً این آیات لقاء یک آیات متشابهه ای است که کسی هنوز مقصد اصلی آن را در نیافته.

به طرق مختلف علمای تفسیر در معنی آن سخن گفته اند و لذا نمی توان به چنین آیات قابل تأویل استدلال کرد. ثانیاً این طایفه اول کسی نیستند که خدایی بهاء را به آیات لقاء استدلال کرده باشد. قبل از ایشان هم، هرکس دم از «انّنی انا اللّه» می زده، به همین آیات استدلال کرده، پس استدلال به آن آیات یک مقام ابداع و اختراعی را برای این طایفه باقی نمی گذارد و استدلال به این آیات مثل استدلال آن شخص است که داعیهِ نبوت کرده، او را نزد

۱- مقصود آیاتی است که با اخذ به ظاهر آن، می توان گفت خداوند قابل دیدن است. مثل «یا ایّها الانسان انّک کادح الی ربّک کدحاً فملاقیه» یا «الی ربّها ناظره» و.... .

خلیفه (هارون الرشید) بردند، خلیفه به او گفت: مگر حدیث «لانبیّ بعدی» را نشنیده ای؟ گفت: چرا، شنیده ام و همین حدیث دلیل بر نبوت من است؛ زیرا منم آن «لا» که فرموده است بعد از من نبی است؛ (لانبیّ بعدی) یعنی «لا» بعد از من نبی خواهد بود.

ثالثاً با فرض این که بگوییم آیات لقاء دلیل است بر این که یک روزی خدا دیده شود و مردم او را ملاقات کنند، باز دلیل خدایی بهاء نمی شود؛ زیرا نه در آیات لقاء تعیین روز شده نه تعیین اسم. در صورتی استدلال این ها صحیح بود که خدا فرموده باشد که من در فلان سال و فلان روز در لباس میرزا حسین علی بهاء جلوه می کنم و لقای او لقای من است!!!.

آواره، در پایان این بخش می افزاید:

باز هم می گویم: خدا سلامت بدارد یک مبلّغی را که مثل خودم به قدر ذرهّ ای به مذهب بهایی عقیده ندارد و به اصطلاح امروزه فقط برای خرسواری به نشر این امر مشغول است، می گفت: ببین چه طور مردم را احمق کرده اند که یک خدای به آن عظمت را که ما معتقد بودیم که حّی است و قدیر است و سمیع و بصیر است و دارای اسمای حسنی، او را در لباس بشر محدودی در آوردند که دقیقه ای قادر نبود که خود را از یک عارضهِ طبیعت حفظ کند؛ یعنی «میرزا حسین علی بهاء» و اکنون هم به آن یکی قناعت نکرده، هر روزی می خواهند یک بچه خدا و نیم خدا برای مردم بسازند.

حتّی زنان این عایله هر یک در پی یک چهار یک خدایی می کردند و در لفافهِ عبارات و اشارات به اطراف چیزها نگاشته، خود را صاحب الواح و مقامات می شمرند:

ص:۱۹۷

امور تضحک السفهاء منها ویبکی من عواقبها اللبیب.(۱)

آری، به طرفداران بی خبر این مسلک ساختگی باید گفت:

((و من یَقُل منهم اِنّی اِله من دونه فذلِک نَجزِیهِ جهنّم و کذلک نجزی الظّالِمین)) (انبیا: ۲۹)

و هر کس از آن ها بگوید: «من جز خدا، معبودی دیگرم»، کیفر او را جهنّم می دهیم! و ستمگران را این گونه کیفر خواهیم داد.

۱- ر.ک: کشف الحیل، ج۱، ص۵۷ -۵۸.

دلایل گرایش ادوارد براون به تحقیق درباره فرقه بابیت و بهائیت

- سید رضی گیلانی

ص:۱۹۹

ادوارد براون، سفری به ترکیه داشت که سبب شد برای نخستین بار از نزدیک با تمدن شرقی آشنا شود. به اقرار خود وی، در مقدمه نقطه الکاف(۱) یکی از مهم ترین عوامل علاقه وی به پژوهش درباره فرهنگ و ادبیات ایرانی و آشنایی با فرقه بابیت و بهائیت و حتی مسافرت به ایران، خواندن کتابی بود که کنت دو گوبینو(۲)، سفیر فرانسه در ایران، با عنوان ادیان و فلسفه ها در آسیای وسطی(۳) نوشته بود.(۴) وی، همان طور که در

۱- مشخصات دقیق کتاب: میرزا جانی کاشانی، نقطه الکاف، تصحیح ادوارد براون، چاپ لیدن، هلند، ۱۹۱۰م (۱۳۲۸ ق).

۲- Comte de Gobineau

۳- Les Religions et Ies Philosophies dans I Asie Centrale, par M. ie Comte de Gobineau, Paris, ۱۸۶۵ et ۱۸۶۶.

۴- کنت دو گوبینو، سال های ۱۲۷۱ – ۱۲۷۴ وزیر مختار دولت فرانسه در طهران و از نخستین خاورشناسانی بود که در بحبوحه پیدایش فرقه بابیت در ایران، در این باره کتاب نوشت و به شرح و توضیح درباره جریان های موجود درباره این فرقه در ایران و چگونگی اعدام اعضای آن پرداخت او نخستین کسی بود که کتابش سبب آشنایی غربیان- از جمله ادوارد براون - درباره این فرقه شد. علاوه بر کتاب مذاهب و فلسفه، در آسیای وسطی که به زبان فرانسوی است، کتابی دیگر، با عنوان سه سال در ایران نوشته است که به دست ذبیح الله منصوری به زبان فارسی ترجمه شده و کتابشناسی آن به این شرح است: کنت دو گوبینو، سه سال در ایران، ذبیح الله منصوری، مطبوعات فرخی، تهران، بی تا.

مقدمه نقطه الکاف می گوید، هنگامی که به مطالعه تصوف مشغول بود، با دیدن کتاب دو گوبینو در کتابخانه کمبریج به سبب احتمال یافتن مطالبی درباره تصوف، به مطالعه آن مشغول می شود. به طور اتفاقی بخش دیگر کتاب -که درباره تاریخ بابیه و چگونگی پیدایش و انتشار این فرقه بوده- توجه او را جلب می کند. با خواندن این بخش از کتاب -که حدود سیصد صفحه بوده است- تحت تاثیر سخنان دو گوبینو قرار می گیرد و به شدّت علاقه مند به شناخت فرقه بابیه می شود؛ به طوری که آرزوی دیدار سران بابیه در او پدید می آید و این امر، سرآغاز سفرهای علمی، گفت وگو با سران فرقه بابیه و بهائیت و تحقیق در زمینه آنها می شود.(1)

خواندن کتاب دو گوبینو و علاقه مندی ادوارد براون به ایران و میل به آشنایی با سران بابیه -که از جریان های نوبنیاد مذهبی ایران در عصر قاجار

۱- ر. ک : نقطه الکاف، (صفحه واو): «من تا آن وقت، از این طایفه هیچ اطلاعی نداشتم. همین قدر مانند سایر مردم می دانستم که بابیه یکی از فرق مذهبی ایران است... بعد از خواندن این فصل از کتاب کونت دو گوبینو خیالات من به کلی تغییر کرد و شوق شدیدی برای اطلاع از چگونگی حالات این طایفه به طور تفصیل در من پدید آمد و با خود همیشه می گفتم چه می شد اگر خود بنفسه این طائفه را می دیدم و تاریخ و سرگذشت مذهبی - که این همه اتباع خود را با قوت قلب به کشتن داده است - از خود ایشان مشافهه استفسار می کردم و وقایعی را که بعد از ختم موضوع کتاب گوبینو، یعنی از سنه ۱۲۶۹ الی زماننا هذا روی داده، در موضعی ثبت می نمودم...».

بود- سبب شد وی در ماه صفر سال ۱۳۰۵ق (۱۸۸۷ م) به ایران سفر کند. وی در طول یک سال، به مناطق متفاوت ایران، از جمله شهرهای تبریز، اصفهان، تهران، شیراز، کرمان و دیگر شهرها سفر می کند ولی با فرقه های متفاوت مذهبی، از جمله مسلمانان، بابی ها، زرتشتی ها همنشینی می کند و درباره آنان اطلاعاتی کسب می کند. با ادبیات و زبان فارسی آشنا می شود و نزد اسد الله سبزواری (یکی از شاگردان ملا هادی سبزواری) با فلسفه شرقی آشنا می شود. محصول این سفر، تالیف کتابی با عنوان یک سال در میان ایرانیان(۱) است. این کتاب همچون سفرنامه ای است که در آن، به شرح و توصیف وقایعی می پردازد که در این یک سال، با آنها برخورد کرده است.(۲)

این کتاب، به سبب آن که از نخستین آثار براون، درباره فرهنگ ایرانی است، به قوت آثار بعدی وی، همچون مقدمه کتاب نقطه الکاف نیست و در آن، مطالب و گزارش های ضعیفی در زمینه موضوعات مذهبی به چشم می خورد که به بعضی از آنها اشاره می کنیم. اما به هر ترتیب، وی در این کتاب، به علاقه خود به آشنایی با فرقه بابیت را عملی و با برخی بزرگان و پیروان بابیت گفت وگو می کند.

ادوارد براون پس از برگشت به انگلستان، تصمیم می گیرد برای دیدار

ص:۲۰۲

۱- مشخصات دقیق کتاب: ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، ذبیح الله منصوری، کانون معرفت، بی تا، بی جا.
۲- ر.ک: نقطه الکاف، (صفحه واو): «و اتفاقاً در ماه صفر سنه ۱۳۰۵، اسبابی فراهم آمد که به ایران سفر کردم و قریب یک سال در نقاط مختلف ایران در گردش بودم و شهرهای تبریز، زنجان، طهران، اصفهان، شیراز، یزد و کرمان را سیاحت کردم. با غالب ملل و فرق از جمله مسلمان، بابی و زردشتی درآمیختم...».

رؤسای اصلی و مدعیان جانشینی مذهب بابیت (دو برادر رقیب؛ یعنی میرزا یحیی نوری، معروف به صبح ازل و حسینعلی نوری، معروف به بهاء الله) به جزیره قبرس و شهر عکا سفر کند. او سال ۱۳۰۷ق برای دیدن میرزا یحیی، حدود پانزده روز در قبرس اقامت گزید و سپس از آن جا برای دیدن حسینعلی نوری، به عکا رفت. (۱)

وی در قبرس، هر روز، چند ساعت به دیدار میرزا یحیی می رفت و درباره مسائل متفاوت مذهب، تاریخ، آثار بابیه و مسائل متفرقه از او سخنانی می شنید. ادوارد براون، می گوید:

میرزا یحیی نوری، هنگام سخن گفتن در باره اختلاف برادرش (حسینعلی نوری) احساس ناراحتی می کرد.

ادوارد براون، در این باره حق را به میرزا یحیی داده و می گوید: «در واقع، او شایسته جانشینی علی محمد باب بود». او میرزا حسینعلی نوری (معروف به بهاء الله) را فریبکار می دانست؛ زیرا میرزا حسینعلی نوری و دیگران می دانستند که علی محمد باب، میرزا یحیی را به جانشینی برگزیده است. ادوارد براون، اظهار تعجب می کند که چگونه ممکن است میرزا حسینعلی نوری که خود را از تابعان و پیروان علی محمد باب می داند، از اطاعت فرمان او -که سخنش را الهام آسمانی می دانست- سرپیچی کند.

۱- ر.ک: همان، (صفحه، و): «... سنه ۱۳۰۷، مجدداً به قصد تحصیل اطلاعات صحیحه از تاریخ این طائفه و سماع شفاهی از رؤسای این مذهب، سفری به جزیره قبرس و شهر عکا نمودم و به ملاقات دو برادر رقیب، میرزا یحیی نوری، (معروف به صبح ازل) در قبرس و میرزا حسینعلی نوری (معروف به بهاء الله) در عکا نایل آمدم».

ادوارد براون معتقد بود اگر حسینعلی نوری (بهاء الله) فرد صادقی بود و به علی محمد باب ایمان داشت، باید به جانشینی که او تعیین کرده بود، ایمان می آورد، نه این که منکر او شود.او در این باره می گوید:

اشکالی که هست، در این است که صبح ازل - که بلا شبهه باب، او را جانشین و وصی خود قرار داده بود- به شدت و اصرار هر چه تمام تر، از تصدیق دعوی نابرادری خود امتناع شدید و ابای مستمر نمود؛ بنا براین بهائی که قطعاً باید به «من جانب الله» بودن باب معتقد باشد (چه کسی که به یک ظهوری ایمان آورد باید تمام ظهورات قبل را نیز تصدیق نماید) بالضروره مجبور است اعتراف کند باب- که مظهر مشیت الهی و مبعوث من جانب الله و دارای الهام و علم لدنی بود- عالماً عامداً کسی را برای جانشینی خود انتخاب کرد که بایستی بعد از خودش، نقطه ظلمت و اشد منکرین من یظهره الله گردد.(۱)

از این رو، جانشین علی محمد باب را میرزا یحیی (صبح ازل) می دانست و حتی نامه ای که علی محمد باب در وصایت به جانشینی میرزا یحیی برای او فرستاده بود، در مقدمه نقطه الکاف می آورد. آن نامه، تصویری بود که میرزا یحیی از روی خط باب، استنساخ کرده، و برای ادوارد براون، فرستاده بود.(۲) ادوارد براون درباره اختلاف این دو نابرادری می گوید:

مابین اتباع باب، دو نابرادری بودند، از اهل نور مازندران. بزرگ تر، موسوم بود به میرزا حسینعلی و ملقب به بهاء الله و کوچک تر موسوم به میرزا یحیی و ملقب به صبح ازل. بعدها رقابتی که مابین این دو برادر پدید آمد، بابیه را به دو فرقه منشعب نمود: ازلیان، که اکنون از حیث عدد

۱- ر.ک: همان، (صفحه مد).

۲- ر.ک: همان، (صفحه لد).

کمترند و بهائیان، که قسمت عمده بابیه اند.(۱)

وی پس از دیدار میرزا یحیی نوری در قبرس، به دیدار میرزا حسینعلی نوری در عکا رفت. او از نخستین دیدار خود با بهاء الله و سخنان او به طور مشروح سخن می گوید و این که در این دیدار، بهاء الله به او گفت:

الحمدالله که فائز شدی... تو آمدی که این مسجون منفی[زندانی تبعیدی] را ببینی!... ما به جز صلاح عالم و فلاح امم غرضی نداریم؛ ولی مردم، با ما مثل مفسدین -که شایسته حبس و طرد باشند- رفتار می کنند... تمام ملل، باید صاحب یک مذهب شوند و جمیع مردم، با هم برادر گردند... این نزاع ها و جنگ ها و خونریزی ها و اختلافات، باید تمام شود و تمام مردم، مانند یک خانواده با هم زیست کنند... نباید شخص، فخر کند که وطن خود را دوست دارد؛ بلکه باید فخر کند که نوع بشر را دوست می دارد.(۲)

ادوارد براون می گوید:

من پس از نخستین جلسه دیدار با میرزا حسینعلی نوری -که بیست دقیقه تا نیم ساعت طول کشید- چهار بار دیگر با او دیدار کردم و پس از این دیدارها -علی رغم اصرار بر ماندن بیشتر- به انگلستان برگشتم و پس از برگشت از این دیدارها و ملاقات ها بود که تصمیم گرفتم تا درباره بابیه کتابی را که خود بابیان نوشته اند و مورد اعتقادشان است، بدون کاستن و افزودن، برای هموطنانم چاپ و ترجمه کنم.

این امر، سبب شد ادوارد براون، به ترجمه و تصحیح آثاری که پیش از

۱- ر.ک: همان، (صفحه ج).

۲- ر.ک: همان، (ص ی).

این ذکر شد - به ویژه کتاب نقطه الکاف- همت گمارد. در واقع، یکی از قدیم ترین و جامع ترین آثاری که ادوارد براون درباره بابیت چاپ و تصحیح کرده و در آن، محققانه از بابیت سخن گفته، همین کتاب نقطه الکاف است که به دست شاگرد علی محمد باب، میرزا جانی کاشانی نوشته شده است. او که از ۲۸ نفری بود که در سال ۱۲۶۸ق کشته شد، پیش از انشعاب در بابیه و پیش از اختلاف میان دو فرقه ازلی و بهائی، این کتاب را نوشته است. این کتاب، دربردارنده تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اول تاریخ بابیه است و با مقدمه ای که ادوارد براون بر آن نوشته و به ارزش و اهمیت آن افزوده، از آثار مهم تاریخی، درباره بابیت و بهائیت به شمار می آید. در واقع، این کتاب، تا حد زیادی از شیادی و حیله گری میرزا حسینعلی (بهاء الله) پرده برمی دارد و جانشینی صبح ازل را اثبات می کند.

همان طور که ادوارد براون در مقدمه نقطه الکاف می گوید، میرزا جانی کاشانی، در این کتاب، به نفع صبح ازل و جانشینی او نسبت به علی محمد باب، سخنان مهمی گفته است. ادوارد براون، این کتاب را به صورت اتفاقی، در کتابخانه کنت دو گوبینو در انگلستان می یابد و به احیای آن می پردازد؛ در حالی که پس از پیدایش فرقه بهائیت و کم شدن طرفداران صبح ازل، بهائیان می کوشیدند همه آثاری را که بیانگر تبلیغ و ترویج صبح ازل و حقانیت او است، نابود سازند. براون می گوید:

بهائیان... با تمام قوی سعی کردند که وجود شخص صبح ازل را حتی الامکان تجاهل و تعامی نمایند و کتب و اسنادی را که دلالت بر وصایت

بلاشبهه او می نمود، محو کنند...(۱) به عنوان مثال، یکی از قدیم ترین و مستندترین کتاب ها در زمینه اختلاف جانشینی، کتاب تاریخ حاجی میرزا جانی بود که بهائیان توانستند تمامی نسخه های آن را معدوم کنند.(۲)

وی می افزاید:

وقتی من، نام صبح ازل را از بهائیان می پرسیدم، بعضی از آنها می گفتند که حتی این اسم را نشنیده اند.(۳)

و با کمال تعجب از حیله گری بهائیان در نابودسازی کتاب نقطه الکاف می گوید:

خیلی مشکل است تصور این مسأله که یک چنین کتاب مهمی را چگونه

۱- ر.ک: همان، (صفحه مه).

۲- ر.ک: همان، (صفحه مه): «یکی از بهترین و قدیم ترین این گونه کتب و اسناد، تاریخ حاجی میرزا جانی بود که چنان که ذکر شد، در کمال خوبی توانستند جمیع نسخ آن را از روی زمین معدوم سازند و... اگر اتفاقاً و تصادفاً یک شخص خارجی مقیم طهران – که هر چند معتقد نبود ولی کمال محبت و همدردی با این طائفه داشت یعنی (کونت دو گوبینو)- یک نسخه از این کتاب قبل از آن که مصلحت وقت اقتضای اعدام آن کند تحصیل نکرده و به اروپا نیاورده بود. امروز این کتاب، به کلی از میان رفته و نسخ آن بلا استثناء معدوم شده بود».

۳- ر. ک: نقطه الکاف، (صفحه مه): «وقتی که راقم حروف، در سنه ۱۳۰۵ در ایران بودم بهائیانی را که در نقاط مختلفه آن مملکت دیدم، عموماً از شناختن صبح ازل تجاهل می کردند و حتی چنین وا می نمودند که اسم او را هم هرگز نشنیده اند و فقط کتاب مذاهب و فلسفه کونت دو گوبینو- که من سابقاً آن را خوانده بودم و بدان واسطه از اهمیت مقام صبح ازل مسبوق بودم- باعث شد که این مسئله را جداً تعقیب کرده، بالاخره دانستم که وی هنوز زنده است و با وی بنای مکاتبه گذاردم، تا آنکه در بهار سال ۱۳۰۷ در شهر ماغوسا در جزیره قبرس، خود به ملاقات او نایل آمدم».

با این درجه از سهولت، می توان محو و نابود نمود، و همچنین خیلی مشکل است تصور این امر که متدینین به یک مذهب – که قطعاً صاحب منتهی درجه قدس و ورع –... هستند، چگونه برای محو یک اثر تاریخی و تدلیس امر و تمویه حق، بدین سهولت با یکدیگر مواضعه و تبانی می نمایند...(۱) من در آن خصوص، قطع دارم و آن این است که هر چه طریقه بهائی بیشتر منتشر می گردد –و مخصوصاً در خارج ایران و بالاخص در اروپا و امریکا– به همان اندازه، حقیقت تاریخ بابیه و ماهیت مذهب این طایفه در ابتدای ظهور آن، تاریک تر و مغشوش تر و مدلس تر می گردد.(۲)

مدعیان جانشینی علی محمد باب

ادوارد براون در مقدمه نقطه الکاف ذکر می کند که میرزا یحیی (صبح ازل) یک سال پیش از اعدام علی محمد باب، به جانشینی او انتخاب شده بود پس از کشته شدن علی محمد باب (۲۷ شعبان ۱۲۶۶ق) عموم بابیه، او را جانشین و واجب الاطاعه می دانستند.

پس از این که سه تن از بابی ها در شوال سال ۱۲۶۸ق به سوی ناصر الدین شاه تیراندازی می کنند، ناصر الدین شاه، چهل نفر از شخصیت های برجسته بابیه را دستگیر می کند. ۲۸ نفر از آنها– از جمله مؤلف کتاب نقطه الکاف، حاجی میرزا کاشانی– را اعدام می کند. در این میان صبح ازل –با لباس مبدل– به بغداد فرار می کند. برادرش (میرزا حسینعلی) هم که در زندان ناصر الدین شاه بود، از زندان رها می شود و به بغداد می گریزد. شخصیت های

۱– ر.ک: همان، (صفحه مو).

۲– ر.ک: همان.

زیادی از بابی ها در بغداد جمع شده، ده سال در بغداد ماندند. در این مدت، میرزا حسینعلی، مطیع و پیروی صبح ازل بوده و از او فرمان می برده است.

اواخر اقامت بابی ها در بغداد، به تدریج، ادعاهای عده ای از آنان که «من یظهره الله» هستند، آغاز می شود، که از جمله آنها میرزا حسینعلی است. پس از ادعای او، بعضی از پیروان قدیم بابیه، او را تهدید کرده، بر او سخت می گیرند. او قهر کرد و از بغداد خارج شد. حدود دو سال در کوه های اطراف سلیمانیه زندگی کرد، تا این که با درخواست صبح ازل به بغداد بر می گردد. از دیگر کسانی که ادعای «من یظهره الله» و رهبری دینی بابیه را کرد، میرزا اسدالله تبریزی (ملقب به دیان) کاتب آیات صبح ازل بود. پس از مباحثه و مجادله میرزا حسینعلی با او، به پای وی سنگی بستند و او را در شط العرب غرق کردند.

پس از این، عده ای، همچون میرزا عبدالله غوغا، حسین میلانی (معروف به حسین جان)، سید حسین هندیانی و میرزا محمد زرندی (معروف به نبیل که بعد، از پیروان میرزا حسینعلی شد) ادعای «من یظهره الله» کردند.

کار به جایی رسید که هر کس صبح بلند می شد و ادعای نیابت علی محمد باب را می نمود.(۱)

پس از آن که بابی ها از بغداد بیرون رانده و به وسیله دولت عثمانی به اسلامبول و سپس ادرنه فرستاده شدند، آنها پس از پنج سال اقامت در ادرنه، با ادعای رسمی و عمومی میرزا حسینعلی مواجه شدند بسیاری از بابی ها با کمال تعجب و حیرت، سرانجام به وی ایمان آوردند و از اطراف صبح ازل

۱- ر.ک: همان، (صفحه م).

پراکنده شدند.(۱) به دلیل به وجود آمدن ناامنی از سوی بابی ها، دولت عثمانی، میرزا حسینعلی و طرفداران او را به عکا و صبح ازل و اتباعش را به جزیره ای در قبرس تبعید کرد. پس از این انشعاب، کشته شدن برخی طرفداران طرفین، (صبح ازل و میرزا حسینعلی) به وسیله طرف مقابل، بیانگر تصفیه حسابی هر یک از دو طرف، نسبت به خصم خود است.(۲)

با خواندن این بخش از تاریخ فرقه بابیت و بهائیت، انسان به وضوح درک می کند هیچ یک از دو فرد (صبح ازل و بهاء الله) در مسیر درست دین و انسانیت نبوده اند و در مسیر نفسانیت خود و فریب پیروان خویش قدم برداشته اند. آشنایی آنها با علم حروف و ابجد و ظاهر فریبی، سبب شد عده ای را گرد خود جمع و ادعاهای ناروا کنند. با خواندن توصیفات ادوارد براون، معلوم می شود چگونه برای رسیدن به مقاصد خود، به هر حیله ای- حتی کشتن دیگران - توسل می جستند.

هر چند ادوارد براون، حق را به صبح ازل می دهد و در نقطه الکاف، میرزا حسینعلی (بهاء الله) و فرقه بهائیت را مفتضح می کند و از عدم حقانیت او پرده برمی دارد، این به این معنا نیست که وی به صبح ازل

ص:۲۱۰

۱- ادوارد براون، در مقدمه نقطه الکاف (صفحه مج) درباره زمان ادعای میرزا حسینعلی می گوید: «تاریخ ادعای «من یظهره الله» نمودن بهاء الله را در بعضی از کتب بهائیه در سنه ۱۲۸۰ نوشته اند، میرزا محمد زرندی معروف به نبیل در رباعیات تاریخیه خود که برای ماده تاریخ وقایع حیاه بهاء الله ساخته گوید که بهاء الله در حین این ادعا، پنجاه ساله بوده است».

۲- ر.ک: همان، (صفحه مب).

وفادار بوده و یا به او اعتقاد دینی داشته است. به نظر می رسد با احیا و چاپ این کتاب، بیش از حقانیت صبح ازل، حیله گری و شیادی بهاء الله و بهائیان آشکار می شود. برخورد خونین و کشتارهایی که هر یک از این دو، تداعی کننده حکومت مأمون و امین، در عصر عباسیان و نشانه استفاده آن دو، از عوام گرایی برخی مردم است، هر چند سرانجام، با مخالفت علما و فقها شیعه روبرو شدند و به مرگشان انجامید.

ادوارد براون از خونریزی و کینه میان پیروان بهائیت، احساس ناراحتی می کند و این را مخالف رحمت و شفقت ادیان می شمارد:

این تفرقه آخری و حقد و حسد و جنگ و جدالی که از آن ناشی شد، راستی این است که اثر خیلی بدی در ذهن این بنده پدید آورد... در مقابل این همه نصوص الهی از قبیل «عاشروا مع الادیان بالروح و الریحان» و«همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار» و نحو ذلک، ایشان با اعضای خانواده خودشان با این درجه تلخی و عداوت رفتار می کنند؟(۱)

ادوارد براون، بر خلاف برخی نظرات که در کتاب یک سال در میان ایرانیان درباره بابیت، اظهار کرده بود، در مقدمه نقطه الکاف سخنانش را تصحیح و روشمندانه عرضه می کند. وی در کتاب یک سال در میان ایرانیان گفته بود:

دلیل این که علی محمد شیرازی را «باب» می گویند، چون معنای مجازی «باب» این است که او معتقد بود، من دروازه ای هستم که می بایست مردم

۱- ر.ک: همان، (صفحه عو).

از آن بگذرند، تا بتوانند که به اسرار بزرگ و مقدس ازلی و ابدی و حقایق پی ببرند. (براون، بی تا: ج۱، ص۱۰۹)

اما در مقدمه نقطه الکاف، «باب» را در معنای درست آن (واسطه بین امام غائب و شیعیان) به کار می برد و می گوید:

ولی طولی نکشید که میرزا علی محمد، از این درجه قدم بالاتر نهاده، ادعا کرد که وی همان قائم موعود و مهدی منتظر و امام ثانی عشر است و لقب باب را به یکی از اتباع خود، ملا حسین بشرویه داد.(۱)

در جای دیگر می گوید:

میرزا علی محمد، تا آن وقت در نوشت جات خود، خود را «باب» و «ذکر» و «ذات حروف سبعه» (به مناسبت این که «علی محمد» هفت حرف است) می خواند؛ ولی از این به بعد، خود را «قائم» و «مهدی» و «نقطه» می خواند.(۲)

داوری های ادوارد براون درباره بابیه و بهائیت

با توجه به این که وی هم عصر پیدایش این دو فرقه بوده، سخنان، مشاهدات و گفت وگوهای او، بسیار حائز اهمیت است. وی آثار گرانقدری را از خود به جای گذاشته است و با تلاشی پیگیرانه آثاری از بابیت را احیا کرد که اگر این کار از سوی او انجام نمی شد، قطعاً بعضی از این آثار به دست ما نمی رسید؛ زیرا همان طور که بیان شد،

۱- ر.ک: همان، (صفحه ک.)

۲- ر.ک: همان، (صفحه کا).

پیروان بهاء الله می خواستند مستندات تاریخی مذهب بابیه را از بین ببرند، تا ادعای فرقه ازلی در برابر آنها، اثبات نشود.

ادوارد براون –بر خلاف بسیاری از شرق شناسان هم عصر خویش- بدون نگاه مغرضانه و یکسو نگری، توانست خود را از نگاه و شیوه تاریخیگری برهاند. او با رویکردی توصیفی آثار بسیار خوبی به صورت تصحیح یا سفرنامه درباره فرهنگ اسلامی و تاریخ مذاهب به وجود آورد اگر اشتباهاتی نیز از او درباره اسلام و فرهنگ ایرانی دیده شود، خطاهای روشمندانه و طبیعی است که در هر پژوهشگری ممکن است و لزوماً برپایه نگاه مغرضانه نیست، به آن دچار می شوند، به گونه ای که این خطاها از ارزش آثار او نمی کاهد.

ص:۲۱۳

پیوند و همکاری متقابل بهائیت و صهیونیسم

- محمدرضا نصوری

ص:۲۱۵

اشاره

بهائیان، فرقه ای از آئین بابی هستند که خود، برخاسته از فرقه ی شیخیه و تفکر رکن رابع است. مؤسس اصلی آئین بهائیت، میرزا حسینعلی نوری است که ابتدا پیرو باب بوده و در تبلیغ و ترویج بابیت تلاش می کرده است. و با استقرار در عکای فلسطین و حمایت دولتمردان انگلیس و آمریکا فرقه ضاله بهائیت را شکل داده است. با توجه به اهداف مشترک با صهیونیسم ها پیوندی بین آنها بوجود آمده است.

مقدمه

در سال ۱۲۶۵ ق، شورش بابی ها در ایران پیش آمد و در پی آن، میرزا تقی خان امیرکبیر، به دستور ناصرالدین شاه تصمیم به سرکوبی آنان گرفت. دوشنبه، ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ ق، علی محمد باب در تبریز اعدام شد

ص:۲۱۶

و طبق وصیت، میرزا یحیی، رهبری بابیان را بر عهده گرفت. از طرفی امیرکبیر به سبب نقش مهم حسینعلی در شورش های بابیان، از وی خواست ایران را به قصد کربلا ترک کند. وی در شعبان ۱۲۶۷ق به کربلا رفت و با قتل امیرکبیر در ربیع الاول ۱۲۶۸ق و روی کار آمدن میرزا آقاخان نوری به ایران بازگشت. مدتی بعد (شوال ۱۲۶۸ق)، ترور نافرجام ناصرالدین شاه پیش آمد و بار دیگر دستگیری و اعدام بابی ها آغاز شد. میرزا حسینعلی برای مصون ماندن از دستگیری و اعدام، به مقر تابستانی سفارت روس در زرگنده شمیران پناه برد. او مورد حمایت سفیر روس قرار گرفت، تا این که از سوی حکومت ایران، به بغداد تبعید شد و این شهر و شهرهای کربلا و نجف، مرکز فعالیت بابی ها گشت.

میرزا یحیی -که عموم بابیان او را جانشین باب می دانستند- هنگام ترور ناصرالدین شاه، به نور رفته بود. او، چهار ماه زودتر از برادرش (حسینعلی) مخفیانه وارد بغداد شده بود و حتی پس از ورود حسینعلی، بیشتر اوقات در خفا بود. این مسأله سبب شد حسینعلی گهگاه نزد خواص، ادعاهایی مطرح کند. وقتی این موضوع به گوش میرزا یحیی رسید، حسینعلی نوری، دو سال- با نام مستعار درویش محمد- بغداد را ترک کرد و به جبال سلیمانیه عراق رفت. و بعد از بازگشت به سوی برادرش (سال ۱۲۷۸ق)، کتاب ایقان را در اثبات ادعاهای باب نوشت و بر جانشینی میرزا یحیی تأکید کرد.

ص:۲۱۷

اختلاف دو برادر و انشعاب در بابیت

از طرفی به سبب بروز برخی مشکلات و اختلافات میان بابی ها و مسلمانان و اعتراض مردم به دولت عثمانی و به تبع آن به دولت ایران، دولت عثمانی- با هماهنگی دولت ایران- در اوایل سال ۱۲۸۰ق آنان را از بغداد به استانبول و پس از چهار ماه، به ادرنه کوچ داد. هم زمان با خروج بابی ها از بغداد، میرزا حسینعلی، ابتدا در باغ نجیب پاشا در بیرون بغداد و سپس در ادرنه، زمزمه «من یظهره الله»(۱) سرداد. این ادعا سبب دیگری برای بروز اختلاف شد؛ عده ای از بابی ها، طرفدار میرزا یحیی (صبح ازل) ماندند که به «ازلی» معروف شدند و عده ای به طرفداری از میرزا حسینعلی (بهاءالله) پرداختند که «بهایی» خوانده شدند. میرزا حسینعلی بهاء، رسماً بابیان را به آیین جدید خود دعوت کرد. او حتی نامه ای به ناصرالدین شاه نوشت و درباره وضعیت پیروان باب در مدت دوازده سال اقامت در بغداد و سه سال در ادرنه مطالبی نگاشت. از محتوای نامه این طور برداشت می شود که می

۱- من یظهره اللهی یعنی کسی که خدا او را ظاهر و آشکار می کند. میرزا علی محمد باب، در اوایل ادعای بابیت و ذکریت و رسالت می کرد و می گفت:«من از جانب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مأموریت دارم»؛ در ادامه، ادعای قائمیت کرد و گفت:«من، همان امام زمان هستم» و بعد، ادعای نبوت کرد و کتاب «بیان» را تألیف نمود این ادعاهای متفاوت، با هم سازگار نبود، لذا در صدد توجیه و تأویل ادعا های سابقش برآمد. او، عنوان قائم و مهدی را در نوشته خود به یک کلمه کلی و مبهم تبدیل کرد و گفت: «منظور من از قائم، «من یظهره الله» است». حسنعلی بهاء هم از این عنوان استفاده کرد و ادعای من یظهره اللهی کرد و گفت: «من همانم که علی محمد باب از ظهور او خبر داده است و کتاب بیان منوط به امضای من است و من مرام علی محمد را نسخ کردم (محمد محمدی اشتهاردی، بابی گری و بهایی گری، ص۶۶-۶۷).

خواسته به گونه ای تبعیت از شاه را ابراز کند.(۱)

در هر صورت، منازعات ازلی و بهائی در ادرنه شدت گرفت و اهانت و تهمت و حتی کشتار، رواج یافت. هر یک از دو طرف، اسرار یکدیگر را آشکار می کردند؛ میرزا حسینعلی کتابی به نام بدیع نوشت و جانشینی میرزا یحیی را انکار کرد و حتی او را به مباهله دعوت کرد. سرانجام، حکومت عثمانی برای پایان دادن به این درگیری ها، میرزا حسینعلی و پیروانش را به «عکا» در فلسطین و میرزا یحیی و یارانش را به «ماغوسه» در قبرس فرستاد.

شکل گیری «بهائیت»

با ورود بهاءالله به عکا، حرکت اصلی بهائیت و شکل گیری آن آغاز شد. این شهر که بعدها با مرگ بهاءالله یک قداست کاذب یافت، میعادگاه بهائیت شد. تا جنگ جهانی اول، فلسطین جزء امپراطوری عثمانی بود و بهائیان در آن، آزادی عمل نداشتند ولی پس از آن جنگ، با توجه به علاقه و پیوند بهائیان با صهیونیسم ها، فعالیت آنان بیشتر شد. و با تشکیل دولت غاصب اسرائیل و نزدیکی مصالح و منافع دو طرف آرام آرام، بین بهائیت و اسرائیل غاصب پیوندی شکل گرفت. بهائیان، ایران را سرزمین موعود خود می دانستند و با نفوذ خود در ایران -به ویژه در عصر پهلوی دوم که دوران طلایی بهائیت بوده- زمینه گسترش روابط ایران و اسرائیل پدید می آید. به طوری که وقتی بهائیان، سمت های دولتی ایران را به دست می آوردند- با

۱- برای دیدن متن کامل نامه، ر.ک: عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، ص ۱۱۴-۱۶۵.

حمایت های آمریکا و لندن -رابطه بسیار نزدیکی با اسرائیل برقرار کردند که بر محور منافع مشترک، با داشتن دشمن مشترکی به نام مسلمانان بود.(۱)

عباس افندی هنگام رفتن به انگلستان می گوید:

آمدن من به این جا، سبب الفت بین ایران و انگلستان است... در نتیجه به درجه ای می رسد که به زودی، [عده ای] از افراد ایران، جان خود را برای انگلیس فدا می کنند.(۲)

و بعدها می بینیم چگونه انگلستان بین بهائیان و صهیونیسم پیوند ایجاد می کند.

شروع رابطه علنی بهائیان و اسرائیل غاصب

رابطه علنی و رسمی بهائیان و اسرائیل غاصب به بعد از جنگ جهانی اول بر می گردد و افرادی مانند عباس افندی، در جنگ جهانی اول، در عکا به جاسوسی برای انگلیس پرداختند. مأموران دولت انگلستان در خاک عثمانی به افرادی جاسوس و هماهنگ با نقشه های آنان- مبنی بر تحقق زمینه نفوذ و احیاناً ایجاد آشوب ــ بسیار نیاز داشتند. شوقی افندی می گوید:

کلنل سرآرنولد باروز کمبل (Kemble colonel sir Arnold barrows) که در آن اوان، سمت جنرال قونسولی دولت انگلستان را در بغداد حائز بود- چون علوّ مقامات حضرت بهاء الله را احساس نمود،

ص:۲۲۰

۱- ر.ك: سه سال ستیز مرجعیت شیعه (۱۳۴۱-۴۳)؛ ص ۱۶۹.

۲- ر.ك: خطابات عبدالبهاء، ج۱، ص ۲۳.

شرحی دوستانه به ساحت انور، تقدیم و به طوری که هیکل اطهر، بنفسه الاقدس شهادت داده، قبول حمایت و تبعیت دولت متبوعه خویش را به محضر مبارک پیشنهاد نمود، و در تشرّف حضوری نیز متعهد گردید که هرگاه وجود اقدس، مایل به ارسال پیامی به «ملکه ویکتوریا» باشند، در مخابره آن، به دربار انگلستان اقدام نماید. حتی معروض داشت حاضر است ترتیباتی فراهم سازد که محل استقرار وجه اقدم، به هندوستان یا هر نقطه دیگر- که مورد نظر مبارک باشد- تبدیل یابد.... (شوقی افندی، بی تا: ج۲، ص۱۲۵)

اواخر جنگ جهانی اول -در شرایطی که عثمانی ها درگیر جنگ با انگلیس بودند- «آرتور جیمز بالفور» در صفر ۱۳۳۶ق (نوامبر ۱۹۱۷م)، اعلامیه مشهور خود، درباره تشکیل «وطن ملی یهود» در فلسطین را صادر کرد. جمال پاشا (فرمانده کل قوای عثمانی)، برای اعدام عبدالبهاء و نابودی مراکز بهایی در عکا و حیفا، تصمیم قطعی گرفته بود. منشأ این تصمیم، روابط پنهانی عبدالبهاء با انگلستان بود که این مطلب را شوقی افندی با صراحت بیان می کند:

جمال پاشا (فرمانده کل قوای عثمانی)، تصمیم گرفت عباس افندی را به جرم جاسوسی اعدام کند.» (شوقی افندی، بی تا: ج۳، ص۲۹۱) ولی دولت انگلستان به حمایت جدی عباس افندی برخاست و وزارت امور خارجه وقت، جناب لرد بالفور دستور تلگرافی به جنرال آلنبّی در فلسطین صادر و تأکید نمود که جمیع قوا در حفظ و صیانت عبدالبهاء و عائله و دوستان آن حضرت بکوشند. (شوقی افندی، بی تا: ج۳، ص۲۹۷)

پس از آن خدمات و جاسوسی ها، عبدالبهاء از سوی ژنرال آلّنبی (فاتح

انگلیسی قدس، در جنگ اول جهانی) به لقب «سِر» (Sir) مفتخر شد و مدال قهرمانی «نایت هود» (Knighthood) را دریافت کرد.(۱) عباس افندی هم به شکرانه این حمایت در تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۱۸م دست به دعا برداشته و با چاپلوسی تمام، گفت:

اللهم ان سرادق العدل قد ضربت اطنابها علی هذه الارض المقدسه... و نشکرک و نحمدک... اللهم ایّد الامبراطور الاعظم جورج الخامس عامل انکلیزا بتوفیقاتک الرحمانیه و ادم ظلها الظلیل علی هذا الاقلیم الجلیل ...؛

بارالها! سراپرده عدالت، در این سرزمین برپا شده است... و تو را شکر و سپاس می گوییم... پروردگارا! امپراطور بزرگ، ژرژ پنجم، پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانی ات مؤید بدار و سایه بلندپایه او را بر این اقلیم جلیل [فلسطین]، پایدار ساز. (فضایی، ۱۳۸۲ش: ص۹۵)

عبدالبهاء در برنامه ها و لوح های دیگر، از تسلط انگلستان بر خاک فلسطین ستایش کرده بود. لرد بالفور به ژنرال آلنبی تأکید کرد با تمام قوا در حفظ و صیانت عبدالبهاء و عائله و دوستان او بکوشد.(۲) تمام این حمایت ها به این سبب بود که بهائیان مهره خوبی برای کمک به یهودیان در استقرار آنها در فلسطین بودند و می توانستند با هم همکاری نزدیکی داشته باشند.

با مرگ عباس افندی و دفن وی در حیفای اسرائیل (۱۳۴۰ ق)، این شهر نزد بهائیان مقدس شده و مرکز تجمع آنان گشت. تشکیلات مرکزی بهائیت

۱- ر.ک: انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی، ص۱۱۸؛ قرن بدیع، ج ۲، ص۲۱۴.
۲- ر.ک: قرن بدیع، ج۳، ص۳۴۷.

در حیفا هیأت نه نفره در مقری به نام بیت العدل اعظم، رهبری تمام مؤسسات و تشکیلات بهائیان را با توجه به عهده گرفته و پشتیبانی و هدایت کردند.

سفارتخانه ها و کنسولگری های انگلیس در کشورهای خاورمیانه، از مرگ رهبر بهائیان اظهار تأسف و همدردی کردند: وزیر مستعمرات حکومت پادشاه انگلستان «مستر وینستون چرچیل» (Winston leonard spencer chuchill) به مجرد انتشار خبر مرگ عبدالبهاء، پیامی به صورت تلگراف برای «سر هربرت ساموئل» (Samuel Herbert)(۱) صادر کرد و از وی تقاضا نموده مراتب همدردی و تسلیت حکومت انگلستان را به جامعه بهایی ابلاغ نماید.(۲)

در مراسم تشیع جنازه عبدالبهاء، مقدم بر همه «سر هربرت ساموئل» حرکت می کرد. مأمور سیاسی انگلستان «سر رونالد استورز» درباره تشییع جنازه عبدالبهاء می گوید:

ما در رأس مشایعین- که جمعیتی مرکب از کلیه مذاهب و ادیان بود- سراشیبی کوه کرمل را با قدم آهسته بالا رفتیم، و این درجه اظهار تأسف و احترام مشترک نفوس، با رعایت سادگی فوق العاده، در خاطر من کاملاً

۱- سر هربرت ساموئل (Samuel Herbert): وی تحصیلات سنتی و مذهبی را در انگلستان گذرانده و به علت خوی صهیونیستی و استعماری بسیار قوی اش از طرف دولت انگلستان به عنوان اولین کمیسر عالی در فلسطین انتخاب شد. وی یهودی بود و در سال ۱۹۱۴ م طرحی را برپایه تأسیس یک دولت یهودی ارائه داده بود و خواستار اولویت هایی برای مهاجرت یهودیان به فلسطین بود. (تاریخ جامع بهائیت، ص۲-۴۲۱)

۲- ر.ك: قرن بدیع، ج۳، ص ۳۲۱.

ماند.(۱)

بهائیان و تشکیل نامشروع کشور اسرائیل

تشکیل کشور غاصب اسرائیل، در زمان حیات شوقی افندی، با جریانات جالبی شروع شده بود. ژوئن ۱۹۲۲ م چرچیل نوشته ای منتشر کرد به این مضمون که دولت انگلستان در صدد است یک کانون ملی یهود در فلسطین بنا کند. در پی این اعلام، مسلمانان، سخت معترض شدند و موج جدیدی از اعتراض به راه افتاد؛ به ویژه رفتار صهیونیست ها با مسلمانان که سبب شد عواطف آنان جریحه دار گردد و حتی کار به سازمان ملل هم کشیده شد.۲ آوریل ۱۹۴۷ م این مطلب در جلسه عمومی سازمان ملل مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت و کمیته ای مخصوص رسیدگی به مسأله فلسطین تشکیل شد. هنگام بررسی گزارش کمیته، ماهیت گروه ها و دولت های مختلف و موضع گیری ها و چهره واقعی آنان — از جمله بهائیان- مشخص شد. ۱۴ جولای ۱۹۴۷م، شوقی افندی در نامه ای به رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد نوشت:

... موقعیت بهائیان در این کشور، تا حدی منحصر به فرد است؛ زیرا در حالی که اورشلیم، مرکز روحانی عالم مسیحی است، این مرکز اداری کلیسای روم، با هیچ یک از مذاهب دیگر دیانت عیسوی نمی باشد و نیز،

۱- ر. ک: مجله اخبار امری، شماره ۷و ۸ (آبان و آذر ۱۳۲۴)، ص ۷.

هر چنـد اورشـلیم در نظر مسـلمانان نقطه ای است که یکی از مقدس ترین مقامات اسـلامی در آن قرار دارد، مع ذالك اعتاب متبرکه دیانت محمـدی و مرکزی که برای ادای فریضه حـج بـدانجا می روند، در سـرزمین عربسـتان است، نه در فلسـطین. تنها یهودیان هستند که علاقه آنها نسبت به فلسطین تا اندازه ای قابل قیاس با علاقه بهائیان به این کشور است؛ زیرا که در اورشلیم، بقایای معبد مقدسـشان قرار داشـته و در تاریخ قدیم، آن شهر مرکز مؤسسات مذهبی و سیاسی آنان بوده است..... (افراسیابی، ۱۳۸۲ش: ص ۵۶۰)

تأمـل در محتویـات نـامه بـه خـوبی بیـانگر علاـقه بهائیـان بـه روی کارآمــدن حکـومت صــهیونیستی اسـت. ایـن کـه شـوقی افندی تصریح می کند: «عدهٔ زیادی از پیروان ما، از اعقاب یهودیان و مسلمین بوده» یکی از بزرگ ترین حیله های او در جلب توجه بیش از پیش یهودیان به شمار می رود؛ در حالی که حداقل ده قرن، اجداد و آبای سران بابیت و بهائیت، همگی مسلمان بوده اند و تمام بهائیان – به استثنای تعدادی انگشت شمار– در آن ایام، از خانوادهٔ مسلمانان محسوب می شدند.(۱)

پس از این که در۱۴ می ۱۹۴۸ م، انگلسـتان به قیمومیت در فلسطین پایان داد، همان روز، شورای ملی یهود در تل آویو شکل گرفت و تشکیل دولت غاصب اسرائیل اعلام شد.

چند ساعت بعد، ترومن (رئیس جمهور وقت آمریکا) هم این دولت غاصب را به رسمیت شناخت.(۲)

۱- ر.ك: بهائیان، ص ۶۶۴.

۲- ر.ك: تاریخ خاورمیانه، ص ۳۴۲ (به نقل از تاریخ جامع بهائیت، ص ۵۶۱)

شوقی افندی (چهارمین رهبر بهائیان)، در دیدار با دولت اسرائیل، مراتب دوستی بهائیان را نسبت به اسرائیل بیان کرده و آمال و ادعیه آنان را برای ترقی و سعادت اسرائیل اظهار کرد. وی در لوح نوروز ۱۰۸ بدیع، نظر جامعه بهائیت را درباره تاسیس کشور اسرائیل به صراحت ابراز می دارد:

... مصداق وعده الهی به ابناء خلیل و وارث کلیم، ظاهر و باهر، و دولت اسرائیل در ارض اقدس مستقر، و به استقلال و اصالت آیین متینه به مرکز بین المللی جامعه بهائی مرتبط به استقلال و اصالت آئین الهی مقر، و به ثبت عقدنامه بهائی و معافیت کافه موقوفات امریه در برج عکا و جبل کرمل و لوازم ضروریه بنای بنیان مقام اعلی از رسوم دولت و اقرار به رسمیت ایام تسعه متبرکه محرمه موفق و مؤید.... (شوقی افندی، بی تا: ص۲۹۰)

تشکیل دولت اسرائیل، از نظر بهائیت و بنا به قول شوقی افندی، یک وعدهٔ الهی بوده است که حسینعلی و عباس افندی به آن بشارت داده بودند! این روابط دیرینه، به خوبی از زبان رئیس جمهوری اسرائیل غاصب، هویدا می شود وی هنگامی که از رهبران صهیونیسم بوده و یهودی کردن فلسطین را دنبال می نمود، با عباس عبدالبهاء ملاقات و مذاکره ای داشته که از چنین ملاقاتی با خشنودی و رضایت یاد می کند؛ در حالی که می دانیم، آن روزها میان صهیونیسم و انگلستان از یک سو، و مردم مسلمان عرب از سوی دیگر، منازعات شدیدی بروز کرده بود. این، تنها بهائیان بودند که از یک سو با انگلستان و از سوی دیگر با کارگزاران یهودی در فلسطین روابط نزدیکی داشتند؛ از این رو، بیان شوقی افندی در نامه به رئیس کمیسیون قضیه فلسطین، از روی سیاست و محافظه کاری بوده که اظهار بی طرفی نسبت به کمیسرهای انگلیسی در فلسطین کرده است. او به خوبی می دانست که اگر مسلمانان عرب روی کار آیند و حکومت فلسطین را از دست انگلیس خارج

کنند، بی تردید، شبکه بهائیت را -که دارای همه نوع همکاری با آنها بودند-نابود خواهند کرد و وجود آنان را- به دلیل نسخ اسلام و ادعای پیغمبری و کتاب جدید و خدایی از سوی رهبران بابیت و بهائیت - به هیچ وجه تحمل نخواهند کرد و حاضر به هم زیستی با آنها نخواهند بود؛ به ویژه آن که مهر سرسپردگی به بیگانه بر پیشانی همه رهبران آنان نقش بسته بود؛ زیرا مسلم است تنها مسلمانان عرب بودند که حاضر به هیچ گونه مصالحه- و حتی زندگی مشترک سیاسی- با یهودیان مهاجر نبودند. در برابر، برای موفقیت بهائیان زمینه مساعد فراهم بود و آنان از لقب «سر» و حمایت بی چون و چرای انگلیسی ها برخوردار بودند. از الواح و نامه هایی که عباس افندی- در عظمت امپراطوری انگلستان و تجلیل از موقعیت حاصل از استعمار فلسطین و استقرار نیروهای انگلیسی نوشته- نمی توان بی اعتنا گذشت.

بهائیان به همه این مسائل توجه داشته اند که ظواهر اسلامی را در سرزمین فلسطین رعایت می کردند؛ در نماز جماعت و جمعه شرکت می کرند و به هیچ وجه به یاران خود اجازه تبلیغ در سرزمین فلسطین نمی دادند. منافع بهائیت تنها در صورتی می توانست محفوظ بماند که یا انگلستان به استعمار خود در فلسطین ادامه دهد یا صهیونیسم به عنوان حافظ منافع انگلستان و میراث خوار استعمار روی کار آید. در غیر این صورت، مرکز -به اصطلاح- جهانی بهائیت، دیر یا زود، به دست مسلمانان عرب و به عنوان مرکز جاسوسی و دشمنی صریح با منافع ملی مسلمانان، برچیده می شد؛ از این رو، بهائیان در فلسطین و کشور اسرائیل برخلاف مصالح صهیونیسم سخنی نگفتند و در مسیر تحکیم روابط خود با صهیونیسم حاضر به همه گونه همکاری

شدند.(۱)

فلسطین، مرکز بهائیت

بهائیان هم سرزمین فلسطین را به عنوان مرکز اصلی جامعه بهائیت پذیرفتند. دولت اسرائیل نیز اولین دولتی بود که بهائیت را به عنوان یک دین رسمی به رسمیت شناخت و برای اولین بار نام «ارض اقدس» و «مشرق الاذکار» –که منظور، اسرائیل است –از زبان شوقی شنیده شد. او در کلامی به دوستان خود می گوید:«دوستان من! شما نیز مانند من به این اراضی (اسرائیل) مسافرت کنید و در این ارض مقدس (اسرائیل) از روائح طیبه بهره ور گردید». البته این امر می تواند به نوعی انتقام جویی و کینه توزی توجیه شود که رهبر بهائیان درصدد برآمد با استفاده از اختلاف دیرین مسلمانان و یهودیان، سرزمین اسرائیل را به عنوان مرکز اصلی و کعبه آمال بهائیان بپذیرد و دولت یهود را پناه گاه و تکیه گاه جهانی این فرقه قرار دهد. دشمنی دیرین یهودیان نیز به این امر شدت داد. آنان، هر نیروی ضد اسلامی را حمایت می کردند به ویژه که اسرائیل، در محاصرهٔ کشورهای اسلامی قرار داشت. یکی از علت هایی که سبب شد دولت اسرائیل سلک بهائی را به رسمیت بشناسد، همین امر است؛ آنها را از مذاهب رسمی مملکت قرار داد و از طرفی، با به رسمیت شناختن آنها سرمایه های بهائیان را به سوی اسرائیل سرازیر کرد.(۲)

۱– ر.ک: بهائیان، ص ۶۷۰.

۲– ر.ک: مجله اخبار امری، شماره ۸–۹ (آذر – دی ۱۳۳۱ش)؛ انشعاب در بهائیت، ص۱۶۷.

جالب است که «لروی آیواس»، منشی کل شورای بین الملل بهائیان در نامه ای (۱۳ اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ ش) برای محفل بهائیان ایران، با شرحی مفصل از ملاقات شوقی افندی و رئیس جمهور اسرائیل در (پانزدهم فروردین ۱۳۳۳ ش)، می نویسد:

در این روز تاریخی، رئیس جمهور و خانمشان، کل هیأت بین المللی بهائی را در هتل ماگیدو، در تالار مخصوص به حضور پذیرفتند. پس از لحظه ای، رئیس جمهور و همراهان، با اتومبیل روانه بیت مبارک شدند. حضرت ولی امرالله و حرم مبارک، از رئیس جمهوری و خانم، با لطف و محبت خاصی پذیرایی نمودند. ضمن مذاکرات دوستانه و غیر رسمی، حضرت ولی الله، مقصد و مرام بهائیت را توضیح و نظر مساعد و تمایل بهائیان را نسبت به اسرائیل بازگو کردند و آرزوی بهائیان را برای ترقی و سعادت اسرائیل برشمردند. رئیس جمهور هم متقابلاً یادآور شد که در چندین سال قبل، هنگامی که به همراه خانم خود به اطراف کشور سیاحت می کردم، در بهجی به حضور سِر عبدالبهاء مشرف شدم.

وقت خداحافظی از مهمان نوازی ولی امرالله از طرف رئیس جمهور اسرائیل سپاسگزاری فراوان شد و ضمن تقدیر از اقدامات و مجاهدات بهائیان در کشور اسرائیل، آرزوی قلبی خویش را برای موفقیت جامعه بهائیان در اسرائیل و سراسر گیتی اظهار داشتند.(۱)

اهمیت این ملاقات از آن جا مشهود است که بهائیان به آن، بیش از حد تصور، ارزش دادند و به راحتی جامعه بهائی را با اسرائیل پیوند

ص:۲۲۹

۱- ر.ك: همان، ش۳، تیرماه ۱۳۳۱ ش.

دادنـد. این، به خوبی می فهمانـد که بهائیـان، پیش از تشـکیل دولت اسـرائیل، هواخواه صـهیونیسم و روی کارآمـدن آنـان در فلسطین بودند.

اسناد ارتباط سران بهائی و اسرائیل

یکی از اسـناد این است که هیـأت بین الملـل بهـائی حیفا، در نامه ای به محفل روحانی ملی بهائیان ایران (اول ژوئیه ۱۹۵۲ م) رابطه شوقی افنـدی را با حکومت اسـرائیل کاملاً سربسـته و محرمانه چنین به اطلاع آنان رسانـد: «روابط حکومت (اسـرائیل) با حضـرت ولی امرالله و هیأت بین المللی بهائی دوسـتانه و صـمیمانه است و –فی الحقیقه –جای بس خوشوقتی است که راجع به شناسایی امر در ارض اقـدس، موفقیت هایی حاصل گردیده است...».(۱) در اواخر ژوئن ۱۹۵۲ دکتر لطف الله حکیم – منشی شوقی افندی در شورای بین المللی بهائی– طی نامه ای خطاب به منشی محفل ملی بهاییان در ایران نوشت:

در جـوار روضـه مقــدسه مخروبـه ای اسـت کـه کســی راضــی نمی شـد آنهـا را تبـدیل بـه گلســتان کنـد و ایـن منظره کریه المنظرازجلوی روضه مبـارکه برداشـته شود...خلاـصه الکلام، دولت اسـرائیل، امر صـریح بر حقانیت اهل بها صادر، و ناقضـین پرکین را محکوم می نمایـد و لهذا بدون درنگ، آن مخروبه به امر هیکل مبارک منهدم می شود... هیچ کس نمی تواند باور کند که چگونه ظرف چند روز، بنای بد نمای مخروبی، به این سرعت به باغ زیبایی تبدیل یافته است.(۲)

۱– ر.ك: همان، ش۵، ص ۱۶، شهریور ۱۳۳۱ش.

۲– ر.ك: همان، ش۴ مرداد ۱۳۳۱ش.

سند دیگر این که مقاله ای با عنوان «بهائیت» در شماره ۲۲ مجله ای فرانسوی و وابسته به صهیونیسم و اسرائیل، به نام «زمین بازیافته» (اسرائیل) (۲ سپتامبر ۱۹۵۲ م) به قلم یکی از نویسندگان یهود، چاپ و منتشر شده است در این مقاله، انطباق اهداف یهودیان با عقاید بهائیان، در برپایی کشوری مقتدر به نام «اسرائیل» اعلام شده است....(۱) بهائیان در پی به رسمیت رسیدن و تثبیت خود بودند. اسرائیل نیز این کار را برای بهائیان می کرد، تا حامی وفاداری داشته باشد و از فشار مسلمانان بکاهد. از طرفی، بهائیان هم حاضر بودند برای این منظور سرمایه گذاری کنند.

در ادامه، شوقی افندی برای توسعه بهائیت، در پی جلب حمایت یهودیان آمریکا برآمد، از این رو، از حافظان منافع بهائیت در آمریکا خواست به هر نحو، این امر انجام شود. همچنین برای جلب موافقت همه جانبه «بن گوریون»، نخست وزیر اسرائیل غاصب بسیار کوشید. این عمل، زمینه اقدامات بعدی شوقی را برای پیوند بیشتر با اسرائیل فراهم می کرد.

این مطلب، در تلگراف محرمانه شوقی افندی برای محفل بهائیان آمریکا (۱۹اوریل ۱۹۵۲)، درباره سفر نخست وزیر اسرائیل، آمده است:

... برای تأسیس و استقرار مرکز جهانی امرالله، اقدامات وسیعه به کمال سرعت به عمل آمده است. هیأت های ایادی امرالله، از هر یک از قطعات عالم، متوالیاً تعیین گشته و پنج نفر از آنها اکنون به ایفای وظایف در ارض اقدس مشغولند، هنگام مسافرت رئیس الوزرای دولت اسرائیل به آمریکا محفل ملی آمریکا با او ملاقات و مصاحبه نموده و آثار امری را به او تقدیم داشته اند و هیجده قطعه اراضی به مساحت بیست و دو هزار

۱- ر.ک: همان، ش۸-۹ (آذر – دی ۱۳۳۱ش).

متر مربع، بر وسعت اوقاف بین الملل بهائی در دامنه جبل کرمل اضافه گردیده است.... نقشه مشرق الاذکار کرمل -که ابتکار رئیس هیئت بین الملل بهائی است - تکمیل و اتمام پذیرفته است. معافیت اعتاب مقدسه از رسول دولتی و سایر مزایایی که از طرف وزارت دارایی دولت اسرائیل اعطا شده بود، اکنون شامل بیت حضرت عبدالبهاء و مسافرخانه شرقی و غربی نیز گردیده است....(۱)

بن گوریون هم در جواب گفت: «از ابتدای تأسیس حکومت اسرائیل، بهائیان همواره روابط صمیمانه ای با اسرائیل داشته اند».(۲)

هیأت های بین المللی بهائی (بیت العدل اعظم)

شوقی افندی، در ۹ ژانویه ۱۹۵۱م (۱۳۲۸ش، شش سال قبل از درگذشت خود)، پیامی برای تاسیس هیأت های بین المللی بهائی (بیت العدل اعظم) به تمام مراکز بهائی جهان ابلاغ کرد و گفت:

... به محافل ملیه در شرق و غرب تصمیم خطیر و تاریخی تأسیس اولین شورای بین المللی بهائی را ابلاغ نمایید... درجه رشد کنونی محافل نه گانه ملی- که با کمال جدیت، در سراسر عالم بهائی به خدمات امریه قائمند- مرا بر آن می دارد که تصمیم تاریخی فوق را که بزرگ ترین قدم، در سبیل پیشرفت نظم اداری حضرت بهاء الله در سی سال اخیر محسوب است، اتخاذ نمایم. این شورای جدیدالتأسیس عهده دار انجام سه وظیفه می باشد:

اولاً: با اولیای حکومت اسرائیل ایجاد روابط نمایید.

ثانیاً: مرا در ایفای وظایف مربوطه به ساختمان فوقانی مقام اعلی، کمک

۱- ر.ک: همان، ش یک، اردیبهشت ۱۳۳۱ ش.

۲- تاریخ قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد، ج ۱، ص ۳۳۲.

و مساعدت کنید.

ثالثاً: با اولیای کشوری، در باب مسائل مربوط به اموال شخصیه داخل مذاکره شود و چون این شورای که نخستین مؤسسه بین المللی و اکنون در حال جنین است -توسعه یابد، عهده دار وظایف دیگری خواهد شد و به مرور ایام به عنوان محکمه رسمی بهائی شناخته شده و سپس به هیأتی مبدل می گردد که اعضایش از طریق انتخاب، معین می شوند، و ظهور کامل ثمرات آن، وقتی است که مؤسسات متفرعه عدیدهٔ آن، تشکیل گشته، به صورت مرکز اداری بین المللی بهائی، در جوار روضه مبارکه و مقام اعلی- که مقر دائمی آن خواهد بود- انجام وظیفه نماید. شایسته است این ابلاغیه را به وسیله لجنه ارتباط منتشر نمایید.(۱)

موافقت دولت اسرائیل با بسط موقعیت و گسترش اراضی بهائیان در اسرائیل، نتیجه سیاست آمریکا و صهیونیسم بود که برای تقویت بهائیان و مرکز جهانی آنان و گسترش فعالیت بهائیت در دیگر کشورها و حفظ منافع اسرائیل - به ویژه در کشورهای اسلامی-انجام گرفت. همزمان با طرح نقشه های جهانی بهائیان برای گسترش مراکز بهائی در کشورهای مختلف- که محفل بهائیان آمریکا طرح و با برنامه های اطلاعاتی اسرائیل هماهنگ شده بود- چنین مساعدت هایی از جانب اسرائیل، سازمان و رهبران صهیونیسم امری اجتناب ناپذیر به شمار می آمد.

بر این اساس، شوقی افندی تصمیم گرفت به کمک اسرائیل، دو کار اساسی را تحقق بخشد:

۱- ر.ك: مجله اخبار امری، آذر و دی ۱۳۳۱ش، ش ۸-۹ ص ۴-۵؛ انشعاب در بهائیت، ص۱۶۹ -۱۷۰.

۱.احداث تأسیسات مرکز جهانی بهائیان در اسرائیل، ضمن سامان بخشیدن به سازمان رهبری بهائیان؛

۲.رفع بزرگ ترین مانع رهبری شوقی افندی، یعنی بازماندگان خانوادهٔ اعضان و افنان که حاضر به همکاری با او و قبول زعامتش نبودند.(۱)

او از طرفی به چاپلوسی نزد دولت اسرائیل پرداخت و از طرفی، در پی جلب کمک های مادی و گسیل آنها به سوی اسرائیل برآمد. وی در تلگراف ۱۵ دسامبر ۱۹۵۱م برابر با (۲۴ آذر ماه ۱۳۳۰) درباره حمایت دولت اسرائیل از اموال غیر منقول موجود در اسرائیل، برای اطلاع محفل ملی بهائیان ایران می نویسد:

به یاران بشارت دهید که پس از مدتی بیش از پنجاه سال، کلیدهای قصر مزرعه توسط اولیای حکومت اسرائیل تسلیم گردید. این مکان مقدس تاریخی- که حضرت بهاء الله پس از خروج از سجن عکا در آن اقامت فرمودند- اکنون مفروش می گردد، تا هنگام افتتاح باب تشرف، برای زیارت زائرین مهیا باشد. توصیه می شود هفت قالی به قطع تقریبی سه متر در پنج متر به عنوان عباس ادیب در بیروت ارسال گردد.(۲)

او در تلگرافی دیگر (در ۲۴ دسامبر ۱۹۵۱ م) برای محفل ملی بهائیان آمریکا، آشکارا تأیید کرد که با تشکیل دولت اسرائیل و حمایت آنها، کار احداث مرکز جهانی بهائیان و تشکیل سازمان رهبری بهائیان، امکان پذیر شده است و این امر، از برکت وجود دولت جدیدالتأسیس اسرائیل است:

این شروع عظیم- که در عقد اول قرن دوم بهائی، مقارن تأسیس دولتی

۱- ر.ک: بهائیان، ص ۶۷۵.

۲- ر. ک: مجله اخبار امری، ش ۸-۹، آذر و دی ۱۳۳۱ ش.

مستقل و جدید در ارض اقدس، شروع گردید- در نتیجه پیدایش دولت مزبور، تقویتی بسزا یافت و بر اثر تحقق یک رشته وقوعات متوالیه ذیل در ارض اقدس، پیشرفت سریع حاصل نموده است:

۱. ساختمان قسمت فوقانی مقام اعلی- که مقدس ترین مشروع بین الملل و در تاریخ امرالله بی نظیر است- در قلب جبل کرمل آغاز گردید.

۲. هیأت بین المللی بهائی، در جوار اعتاب مقدسه تشکیل گردید. این هیأت طلیعه تأسیس بیت العدل عمومی، یعنی اعظم قوه تشریع نظم اداری جهان آرای بهائی است که به بنیانش الهی و حال بدایت ظهور و بروز آن است.

۳. اماکن تاریخی مربوط به ایام سجن حضرت بهاءالله و عبدالبهاء، تملك و تعمیر و تزیین گردید و دولت جدیدالتأسیس، آنها را رسماً جزء مقامات متبرکه شناخت و از پرداخت مالیات معاف نمود. این مقامات، اکنون نزهتگاه و مورد نظر و توجه عموم مردم است.

۴. مذاکرات رسمی با متصدیان اداری مرکزی بلدیه این حکومت برای دو منظور آغاز گردید:

الف) آن که اراضی حول روضه مبارکه شارع آیین نازنین در حوالی عکا -که اکنون مورد تهدید است - برای نسل های آینده محفوظ ماند.

ب) آن که املاك وسیعه واقعه در جوار مرقد مبارك حضرت اعلی- که بی نهایت لازم و ضروری است- خریداری شود، تا به فرموده حضرت عبدالبهاء، مشروعات تابعه حول مؤسسات، دو رکن اعظم، ولایت امر و بیت العدل اعظم در این اراضی بنیان گردد.

۵. برای آن که در مستقبل ایام، مشرق الاذکاری برفراز جبال کرمل مرتفع گردد، نقشه لازم تهیه گردید.بنای این مشرق الاذکار، نشانه ضروری و بارزی از پیشرفت روزافزون نظم اداری بین المللی امرالله خواهد بود.

۶. چهار کنفرانس -که در خارج از مرکز بین المللی امرالله، در قطعات مختلفه عالم در آینده تشکیل خواهد شد، نشانه آغاز اقدامات امریه در بین قاره ها بوده و یازده محفل روحانی ملی، در آن شرکت خواهند نمود.

انعقاد این کنفرانس ها مبشر شروع مرحله نهایی، برای اجتماع نمایندگان جوامع کلیه کشورهای مستقل و اقالیم مهمّه تابعه و جزایر مختلفه در سراسر جهان خواهد بود. اکنون وقت آن رسیده که توأم با اقدامات شش گانه فوق، موضوعی که اضطراراً مدتی به تعویق افتاده بود، به مرحله عمل درآید و آن، تعیین ایادی امرالله بر طبق نصوص الواح وصایای حضرت عبدالبهاء است که اولین عده آنها، بالغ بر دوازده نفر می باشند و به تعدادی مساوی از ارض اقدس و قطعات آسیا، آمریکا و اروپا انتخاب شده اند. این اقدامات اولیه، مقدمه تحقق کامل مشروعی است که حضرت عبدالبهاء در کتاب وصایا پیش بینی فرموده اند و با تمهیدات اولیه جهت تشکیل هیأت بین المللی بهائی- که بعداً به بیت العدل عمومی تبدیل خواهد شد- همدوش و هم عنان است که این مشروع جدیدالتأسیس حلقه ی اتصال دیگری برای تحکیم روابط مرکز دائم الاتساع بین المللی امرالله با جامعه پیروان در سراسر عالم و راه را برای مبادرت به اقدامات دیگر به منظور تقویت اساس نظم اداری بهائی هموار می سازد....(۱)

«پرفسور نرمان تیویج» که دادستان اسبق حکومت فلسطینی و یکی از شخصیتهای سیاسی و حقوقی اسرائیل می باشد به پاس خدمات بهائیان به اسرائیل نوشت:

امر بهایی که مرکز آن حیفا و عکا است و این مدینه زیارتگاه پیروان آن است به درجه ایی از پیشرفت و تقدم نایل گشته که مقام دیانت جهانی و بین المللی پیدا کرده است.

به نوعی نرمان نیویچ بهایت را در ردیف سه دین «یهودی، مسیحی واسلام» به رسمیت شناخته و می گوید:

ص:۲۳۶

۱- ر.ک: همان، ش ۹، دی ۱۳۳۱ش، ص۳.

اکنون فلسطین را نبایـد فی الحقیقه منحصـراً سـرزمین سه دیـانت محسوب داشت؛ بلکه بایـد آن را مرکز و مقر چهار دیانت به شمـار آورد، زیرا امر بهـایی که مرکز ان حیفـا و عکا ست و این دو مـدینه زیارتگاه پیروان آن است به درجه ای از پیشـرفت و تقـدم نائل گشـته که مقام دیانت جهانی و بین المللی را احراز نموده است. و همان طور که نفوذ این آیین در سـرزمین مذکور روز به روز رو به توسـعه و انتشـار است در ایجـاد حسن تفـاهم و اتحاد بین المللی ادیان مختلفه عالم نیز عامل بسـیار موثری به شمار می آید. (رایین، بی تا: ص۱۶۹؛ شوقی افندی، بی تا، ص۱۶۲)

از طرفی شوقی افندی از وظائف شورای بین المللی بهائیان، رابطه با دولت اسـرائیل بیان می کند و حمایت از اسرائیل را به همه دولت هـای جهـان ترجیـح می دهـد و تأسـیس شـعب محافل روحانی و ملی بهائیان را فقط در ارض اقـدس و بر حسب قوانین حکومت جدیدالتأسیس اسرائیل ممکن می داند.(۱)

و نقشه ده ساله که شامل ۲۸ هدف است. این اهداف بنابر خواست شوقی افندی، باید توسط «چارلز میسن ریمی» پیاده می شد.

«بهائیت» و جنگ اعراب و اسرائیل

در جنـگ اعراب و اسـرائیل، بهائیـان همواره از اسـرائیل غـاصب جانبـداری کرده، و علیه مسـلمانان به تبلیغ می پرداختنـد. نیاز صهیونیسم و اسـرائیل به اطلاعات و منابع خبری وسایل ارتباطی جمعی در کشورهای اسـلامی، سبب شده بود بهائیان به کمک آنها بیایند؛ چون اگر اعراب موفق می شدند، منافع بهائیت در خطر بود.

۱- ر.ك: بهائیت در ایران، ص ۲۵۷.

در سال ۱۳۷۹ ق (۱۹۶۰م) یکی از شرکت کننـدگان ایرانی در مجمع عمومی مؤتمر اسلامی بیت المقدس از نقش اطلاعاتی بهائیـان برای اسرائیل، سخنی به میـان آورد. کشورهای عربی، مسأله را خیلی جـدی نگرفتنـد. در اثر عـدم اطلاع مسلمانان از وضعیت عوامل گسترده صهیونیسم در کشورهای عربی اسلامی- که ناشی از ضعف تشکیلات اطلاعاتی آنان بود - نسبت به آن توجه ویژه ای نشد؛ در حالی که برای کارشناسان مسائل سیاسی- مذهبی ایران روشن بود تا زمانی که طرح دوستی و روابط متقابل عباس افندی با صهیونیسم پی ریزی نگردیده بود در ایران یهودی - بهایی وجود نداشت.

پس از پیدایش این سرسپردگی و تداوم آن در زمان شوقی افندی – به ویژه، پس از تشکیل دولت اسرائیل- در محافل بهائی ایران، یهودیـان بسیاری، خود را یهودی بهائی لقب می دادنـد؛ حتی اسرائیل، با عنوان «قلب العالم» -که اصطلاحی مشترک، برای حفظ منافع هر دو گروه بود- زبانزد بهائیان و یهودیان صهیونیست شد. این اصطلاح، پیشنهاد شوقی افندی بود.

تلاش جدی بهائیان در کسب اطلاعات و مدارک سیاسی، برای منافع صهیونیسم و اسرائیل سبب موضعگیری جامعه اتحادیه کشورهای عربی شـد. و موضوع «بهائی گری» جزء دستور کار «دفتر تحریم اعراب علیه اسرائیل» وابسته به اتحادیه عرب قرار گرفت. این دفتر، مأموریت یافت تمام شرکت ها و مجتمع های صنعتی و اقتصادی آمریکایی و اروپایی و... که با اسرائیل منافع مشترک داشته و به نفع آن و زیان اعراب می کوشند، شناسایی کند و نام آنها را برای تحریم معامله و همکاری اقتصادی در اختیار دولت های عرب قرار دهد. خبرگزاری رویتر در ۱۰ ژانویه ۱۹۷۵ م از دمشق گزارش داد:

محمد محجوب (کمیسر عالی در دفاتر تحریم اعراب، علیه اسرائیل) بیان کرد:«کنفرانس ماه آینده دفاتر تحریم مبارزه با گروه بهائی را به طور

ص:۲۳۸

جدی بررسی خواهد کرد». محمد محجوب، از گروه بهائی به عنوان یک جنبش طرفدار اسرائیل و صهیونیسم یاد کرده است. (نجفی، همان: ص۱۸۳)(۱)

همین مضمون را خبرگزاری خاورمیانه در ۱۰ ژانویه ۱۹۷۵ م، به نقل از محمد محجوب و دیگران مخابره کرد:

روز ۲۳ فوریه سال جاری، افسران دفتر تحریم اسرائیل، در کنفرانس قاهره گرد خواهند آمد، تا موضوع گروه مذهبی بهائی ها را که دارای اهداف و فعالیت های صهیونیستی در کشورهای عربی – اسلامی هستند، بررسی کنند. (همان، ص۷۱۴)

۲۳ فوریه ۱۹۷۵ م، در قاهره، کنفرانس تحریم اسرائیل برگزار شد و در ۲۵ فوریه، نتایج و تصمیمات مهم آن، در مطبوعات جهان منتشر شد.

روزنامه «المحرر»، چاپ بیروت در ۲۵ فوریه ۱۹۷۵ م با عنوان «مؤتمر مکاتب مقاطعه اسرائیل»، تصمیم کنفرانس تحریم را به نقل از محمد محجوب و دیگر ناظران آگاه را- درباره رابطه محافل و مراکز بهائیان با صهیونیسم و اسرائیل - چنین اعلام کرد:

و قرّر المکتب ایضاً فرض حظر علی نشاط البهائیین فی الدول العربیه و اغلال محافلهم بعد ان ثبت ان الصهیونیه تستر ورائهم...؛

همچنین دفتر تحریم اعراب علیه اسرائیل مقرر داشت که بایستی دولت های عربی از جنبش بهائی ها و تشکیل محافل آنها شدیداً جلوگیری کنند؛ زیرا برای اعضای کنفرانس مسلم شد، صهیونیسم پشت آنان پنهان شده

ص:۲۳۹

۱- به نقل از بولتن خبری سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران، دفتر مرکزی، خبر شماره ۲۳۲، ۲۱ دی ۱۳۵۳ش.

است- حتی بهائیان ایران گستاخی را به حدی رساندند که مبالغ هنگفتی، برای کمک به اسرائیل غاصب جمع آوری کردند. پول جمع آوری شده، حدود ۱۲۰ میلیون تومان بود که در ظاهر، برای بیت العدل حیفا فرستاده می شد؛ ولی منظور اصلی، کمک به ارتش اسرائیل بود. مقدار قابل ملاحظه ای از این پول، به وسیله حبیب ثابت پرداخت شده بود.(۱)

درگزارش مأموران ساواک (۹/۹/۴۶) آمده است:

شنیده شده است چندی قبل، بهائیان ایران مبلغ هنگفتی- که چندین میلیون تومان بوده- به اسرائیل کمک کرده اند. البته تصور می رود کمک بهائیان، از طریق آقای غفوری (نمایندگی سیاسی اسرائیل در ایران) و به وسیله حبیب القانیان، که تماس مستقیم با حبیب ثابت - که قبلاـ یهودی و اهل کاشان بوده است- انجام گردیده؛ زیرا از قرار معلوم، سرمایه محفل و وجوه جمع آوری شده بهائیان، ماهیانه به نام خیرالله در صندوقی نزد حبیب ثابت می باشد و مشارالیه، این پول ها را به ربح می دهد؛ لکن مبلغ جمع آوری شده فعلاً نامعلوم است.(۲)

در ادامه، به نقش نمایندگان ایران در فلسطین اشاره می کنیم. میرزا حبیب الله خان آل رضا یا عبدالملک، از سوی مقامات وزارت امور خارجه ایران، به عنوان نماینده ایران در فلسطین انتخاب شد. البته این انتخاب، بدان معنا نیست که پیش از این تاریخ، ایران در فلسطین نماینده ای نداشت. از اسناد سیاسی موجود، چنین برمی آید که تا پیش از سال ۱۲۹۸ش ۱۸۸۰م«میسو اسکوینچ»، سمت «ویس قنسل» افتخاری ایران در حیفای فلسطین را عهده

۱- ر.ك: سه سال ستیز مرجعیت شیعه، ص ۱۷۳.

۲- ر.ك: سازمان های یهودی و صهیونیسی در ایران، ص ۵۳۶.

دار بود.(۱) اسکوینچ امور این ناحیه را با توجه به دقت نظر ویژه کنسولگری ایران در مصر اداره می نمود.(۲) صرف نظر از او، انیس حیری و توفیق عفیفی، هر کـدام، با عنوان کنسول افتخاری ایران در دو شـهر یافا و عکا، عهده دار امور ایران بودند و این منصب را تـا سـال ۱۳۱۴ ش (۱۹۳۵ م) حفـظ کرده بودنـد. در این سـال، بر اسـاس یـاداشت ۲۵۰۳/۳۹۵۶۹ مورخ ۱۷/۹/۱۳۱۴ وزارت امور خارجه ایران، پایان خدمت ایشان رسماً به کمیته عالی بریتانیا در فلسطین ابلاغ شد.(۳)

میرزا حبیب الله که اهل شیراز(۴) و فرزند میرزا رضا قناد بود، از بهائیان شناخته شده و مجذوب عباس افندی به شمار می رفت. او به سبب نزدیکی

۱- ر.ك: بایگانی اسـناد وزارت امور خارجه، (سال ۱۳۴۰ ق)، کارتن ۱۶، دوسیه ۱۳، گزارش مورخ ۶ ذی قعدهٔ ۱۳۳۹ ق به شماره ۸۴۴ (به نقل علی اکبر ولایتی، ایران و مسأله فلسطین، ص ۹۱).

۲- ر.ك: گزارش شماره ۳۱۶ مورخ ۱۷صفر، ۱۳۴۱ق/۱۹۲۲م؛ سرکنسولگری ایران در شام، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه سال ۱۳۰۱ ش، کارتن ص ۱۶، دوسیه ۴۴ (به نقل علی اکبر ولایتی، همان، ص ۹۱).

۳- ر.ك: گزارش شـماره ۶۹۵- ۱۷/۱۲/۱۳۱۴ کنسولگری شاهنشـاهی ایران در فلسـطین، بایگـانی اسـناد وزارت امور خارجه سال۵-۱۳۱۴، کارتن ۲، دوسیه ۲۶ (به نقل علی اکبر ولایتی، همان، ص ۹۲).

۴- بر پایه اسـناد سـفارت آمریکا، وی قزوینی الاصل بوده و به شـغل خیاطی اشـتغال داشـته است، ر.ك: گزارش سری ارنست آر. اونی، دفـتر تحقیقـاتی- سیاسـی اداره اطلاعـات آژانس اطلاعـات مرکزی (CIA)، فـوریه ۱۹۷۶ م /۱۳۵۴ش، موجـود در: مجموعه اسـناد لانه جاسوسـی امریکا، از ظهور تا سقوط، (مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ۱۳۶۶) ج ۱، ص ۵۵ (به نقل از علی اکبر ولایتی، همان).

با عباس افندی، از خشم مردم مسلمان؛ هراس داشت و از اقامت در ایران نگران بود. لذا به عکا رفت و مستخدم دستگاه عباس افندی شد. او به دلیل تعصب و علاقه ای که به این فرقه داشت مورد لطف و محبت خاص افندی قرار گرفت. عباس افندی، حبیب الله خان پسر میرزا رضا قناد را به تحصیل گمارد و با هزینه خود، او را برای ادامه تحصیل دوسال به اروپا فرستاد. او به زبان های انگلیسی و فرانسه تسلط پیدا کرد و سپس به تهران آمد.(۱) او پس از مشروطه در سال ۱۳۳۹ ق/۱۹۲۰ م رهسپار حیفا شد او خود در گزارش می نویسد:

چندی قبل، از حیفا، از طرف ایرانیان ساکن آن سرزمین [بهائیان] تهدیدی رسید که چون دولت فخیمه انگلیس در شناسایی «ویس قنسل» حیفا...تعلل می ورزد و امور ماها[ایرانیان بهایی] از هر حیث –راجع به مسافرت و غیر از این جهت – لطمه وارد می شود، خواهش می شود که مسافرت چند روزه به این سمت نمایند.(۲)

حبیب الله خان، ظاهراً بدون اجازه وزارت خارجه، رهسپار حیفا و سپس بیت المقدس شده و بدون داشتن اعتبارنامه، با مقام های انگلیس به گفت وگو پرداخته است. جالب این که نه تنها با مخالفت مسئولین انگلیسی مواجه نمی شود، بلکه مورد استقبال هم قرار می گیرد.

ص:۲۴۲

۱– ر.ک: جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، ج ۲، ص ۳۷۵ (به نقل از علی اکبر ولایتی، همان).
۲– ر.ک: گزارش شماره ۸۴۴ مورخ ۶ ذی القعدهٔ ۱۳۳۹ ق عین الملک، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه سال ۱۳۴۰ ق، کارتن ۱۶، دوسیه ۱۳ (به نقل از ایران علی اکبر ولایتی، همان، ص ۹۳).

متأسفانه وزارت خارجه وقت نیز به دلیل آشفتگی سیاسی حاصل از کودتای سوم اسفند، هیچ واکنش نشان نداد و همین امر بر جسارت عین الملک افزود؛ به طوری که رسماً پیشنهاد سرپرستی امور فلسطین را مطرح ساخت.(۱)

حبیب الله خان در یکی از گزارش های خود، ضمن متهم کردن وزیر مختار ایران در مصر، اسباب تضییع حقوق و حیثیت دولت ایران را چنین می نگارد:

سابقاً عرض کردم بین بهائیان، پس از وفات عبدالبهاء راجع به مقام بهاءالله و جانشینش اختلافی روی داد..از قرار راپرتی که رسیده است، پی درپی تلگراف و مراسلات از طرف انجمن های بهائیان در جمیع عالم، به حکومت بریتانیا و وزارت خارجه او و کمیسر عالی در فلسطین می رسد و می گویند که مضمون آنها هم این است که کلید، باید به دست شوقی افندی برسد... حالا ملاحظه می فرمایید که نداشتن مأمور صحیح دلسوزی در فلسطین، چگونه اسباب تضییع حقوق و حیثیت دولت ایران شده است و منتهی به این شده است که بهائیان، در تمام نقاط، متوسل به دولت بریتانیا شده اند، در صورتی که اگر مأموری می داشتیم، همه می بایستی متوسل به دولت ایران شوند. به هر صورت، این است اوضاع آن صفحات، و نمی دانم وزیر مختار [ایران در] مصر، به چه ملاحظه در جلوگیری از این امور برنیامده... در وقتش، اگر امور آن جا محول به فدوی شده بود، همین طور که در شام، حفظ حقوق و آبروی دولت را کرده ام، در آن جا هم، البته کرده بودم....(۲)

ص:۲۴۳

۱- ر.ك: گزارش شماره ۸۴۴- مورخ ۶ ذی قعدهٔ ۱۳۳۹ق، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه سال ۱۳۴۰ ق، کارتن ۱۶ دوسیه ۱۳ (به نقل از علی اکبر ولایتی، همان).

۲- ر.ك: گزارش ۲۵۲۴، مورخ ۱۵ میزان ۱۳۰۱ ش/۱۹۲۲م، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۰۱ ش، کارتن ۱۶، دوسیه ۱۹ (به نقل از علی اکبر ولایتی، همان، ص ۹۹-۱۰۰).

بر اساس این سند، از انگیزه های میرزا حبیب الله خان -که بعدها برای خود، از نام خانوادگی هویدا استفاده کرد- رسیدگی به امور بهائیان در فلسطین بوده است. انگیزه وی، بر اساس اسناد موجود به دو بخش تقسیم می شود:

الف) تلاش برای ارتباط پیوسته با مرکز بهائیت در فلسطین و نزدیکی به رهبران این فرقه. این تلاش به وسیله گروهی از ایرانیان شام در همان سال ها و با ارسال عریضه ای آشکار شده و پرده از این تصمیم هویدا برداشته می شود:

خدمت اجلاء عظام هیئت وزرا، محترمین و وکلای مجلس شورای ملّی[ملی]! جناب آقای حبیب الله خان، وقت ممکن ندارد که به کار رعیت یا به داد رعیت برسد. از برای [آن] که شب و روز مشغول از برای تبلیغ حضرات بهائی گردیده و روابط ایشان در عوض این که با پایتخت ایران باشد، روابط ایشان با حیفا است....(۱)

ب) کسب سود مالی، یکی دیگر از دلایل عین الملک هویدا در ارایه چنین پیشنهادی است. شاید بین اعضای وزارت خارجه ایران ملی، در دوران قاجار، کمتر فردی یافت شود که بدین اندازه متهم به اخاذی و سوء استفاده از اتباع ایرانی مقیم محل مأموریتش باشد. اقدام های سودجویانه هویدا به سرعت، مسائل مهمی را در روابط خارجی ایران با منطقه خاورمیانه پدید آورد، به طوری که مقامات هر کشوری که در آن جا بسر می برد، آشکارا از

۱- ر.ک: بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۰۲ش، کارتن ۶۵، دوسیه ۴ (به نقل از علی اکبر ولایتی، همان، ص ۱۰۰).

رفتار وی ابراز ناخشنودی می کردند.(۱)

مقام های وزارت خارجه ایران که امیدوار بودند با واگذاری امور فلسطین به حبیب الله خان هویدا، هم به مشکلات اتباع ایرانی پایان دهند و هم اصول سیاست خارجی خود را برابر بحران فلسطین معلوم کنند نه تنها به هدف نخست نائل نشدند، بلکه در دستیابی به مقصود دوم، با دشواری جدیدی مواجه شدند.

هویدا، اگر چه خطر نفوذ صهیونیسم و رشد آن را در منطقه، بارها به مقام های تهران گوشزد کرد این اقدام او نه از سر خیرخواهی و حقوق منافع ملی ایران، بلکه به دلیل رقابت پنهانی بهائیان و صهیونیست ها در تصرف حکومت فلسطین بود.(۲) وزارت امور خارجه ایران -که تا پیش از عزیمت هویدا به فلسطین، حداقل در سه شهر مهم، دارای نمایندگی سیاسی رسمی بود- در اثر اقدامات او، نه تنها نمایندگی یافا، عکا و حیفا تعطیل شد، بلکه امور فلسطین را نیز ضمیمه شام کرد و ایرانیان فلسطین به سبب حمایت های صهیونیست ها، همکاری خوبی با هم پیدا کرده بودند.

درایت حضرت امام خمینی قدس سرّه

امام خمینی قدس سرّه با درایت و هوشیاری، خطر بهائیان را برای اسلام و کشور،

۱- ر.ک: گزارش شماره ۲۵۷۰، مورخ ۱۹/۵/۱۳۰۹ سفارت ایران در بغداد، بند ۴، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۰۹، کارتن ۴۸، دوسیه ۲/۲۵۶/۶۴ و همچنین گزارش محرمانه، نمره ۵۱۹، مورخ ۱۶/۶/۱۳۰۹، سرکنسولگری دولت ایران در بیروت (به نقل از علی اکبر ولایتی، همان، ص ۱۰۴).

۲- ر.ک: ایران و مسأله فلسطین، بر اساس اسناد وزارت امور خارجه، ص ۱۰۴.

جدی دانسته و در درجه اول به روحانیت سفارشی اکید کرد که مردم را از این خطر آگاه کنند. آن بزرگوار، در دیداری خطاب به علمای یزد چنین فرمود:

آقایان باید توجه فرمایند که بسیاری از پست های حسابی به دست این فرقه است، که حقیقتاً عمال اسرائیل هستند. خطر اسرائیل، برای اسلام و ایران بسیار نزدیک است. پیمان با اسرائیل در مقابل دول اسلامی، یا بسته شده یا می شود. لازم است علمای اعلام و خطبای محترم، سایر طبقات را آگاه فرمایند که در موقعش بتوانیم جلوگیری کنیم. امروز، روزی نیست که به سیره سلف صالح بتوان رفتار کرد. با سکوت و کناره گیری همه چیز را از دست خواهید داد. (امام خمینی، بی تا: ج۱، ص۴۴)

حضرت امام قدس سرّه از تسهیلات دولت برای مسافرت دو هزار نفر یا بیشتر از فرقه ضاله، به همراه پرداخت ارز و تخفیف بلیت برای سمیناری که در لندن تشکیل می دهند، و در مقابل، مشکلاتی که برای «حجاج بیت الله الحرام»، ایجاد می کنند، انتقاد کرده و آن را شاهدی بر سوء نیت دولت گرفتند.(۱)

البته روزنامه دنیا (سال ۱۹، شماره ۷۴۱، در ۷/۲/۱۳۴۲) از عزیمت دو هزار زن و مرد بهائی از فرودگاه مهرآباد به لندن خبرداد که دولت، به هر نفر، پانصد دلار به نرخ دولتی ارز پرداخت نمود. علت عزیمت، اجتماع پانزده هزار نفری بهائیت در ۸ اردیبهشت ۴۲ برای معارفه گروه نُه نفری رهبران بهائیان بود.(۲)

۱- ر.ک: سه سال ستیز مرجعیت شیعه، ص ۱۶۸.

۲- ر.ک: زندگینامه سیاسی امام خمینی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۲۵۶.

حضرت امام قدس سرّه در ادامه موضع گیری ها فرمودند:

دو هزار نفر را با کمال احترام، با دادن پانصد دلار ارز به هر یک (پانصد دلار از مال این ملت مُسلِم به بهائی داده اند)، ...[و] به هر یک، هزار و دوبیست تومان تخفیف هواپیما[داده اند که اینها]، چه بکنند؟ بروند در جلسه ای که بر ضد اسلام در لندن تشکیل شده است، شرکت کنند. (امام خمینی، همان: ص۱۲)

در جای دیگر- با ذکر همین ماجرا - از تخفیف بیست و پنج میلیون تومانی شرکت نفت به ثابت پاسال، (بهایی معروف) سخن به میان آورده و می فرماید:

این وضع نفت ما، این وضع ارز مملکت ما، این وضع هواپیمایی ما، این وضع وزیر ما، این وضع همه ما، سکوت کنیم باز؟ هیچ حرفی نزنیم؟ حرف هم نزنیم؟ ناله هم نکنیم؟... این سکوت مرگبار، اسباب می شود که زیر چکمه اسرائیل، به دست همین بهائی ها، این مملکت ما، نوامیس ما پایمال شود. وای بر ما، وای بر این اسلام، وای بر این مسلمین! ای علما ساکت ننشینید! ... استقلال مملکت و اقتصاد آن، در معرض قبضه صهیونیست ها است که در این حزب بهائی ظاهر شدند، و مدتی نخواهد گذشت که با این سکوت مرگبار مسلمین، تمام اقتصاد این مملکت را با تأیید عمال خود، قبضه می کنند و ملت مسلمان را از هستی در تمام شؤون، ساقط می کنند. تلویزیون ایران، پایگاه جاسوسی یهود است و دولت ها ناظر آن هستند و آن را تأیید می کنند.... (همان، ص۳۴ و ۳۵)

بهائیت و اقتصاد

در گزارش ساواک از جلسه ناحیه ۲ بهائیان شیراز (در تاریخ ۱۹/۵/۱۳۵۰) آمده است:

جلسه ای باشرکت ۱۲نفر از بهائیان ناحیه ۲ شیراز، در منزل آقای هوشمند

و زیر نظر آقای فرهنگی تشکیل گردید. پس از قرائت مناجات، شروع و خاتمه و قرائت صفحاتی از کتاب لوح احمد و ایقان، آقای فرهنگی و محمد علی هوشمند، پیرامون وضع اقتصادی بهائیان در ایران صحبت کردند. فرهنگی اظهار داشت:

بهائیان در کشورهای اسلام پیروز هستند و می توانند امتیاز هر چیزی را که می خواهند بگیرند. تمام سرمایه های بانکی و ادارات و رواج پول در اجتماع ایران، مربوط به بهائیان و کلیمیان می باشد تمام آسمان خراش های تهران، شیراز و اصفهان، مال بهائیان است. چرخ اقتصادی این مملکت، به دست بهائیان و کلیمیان می چرخد. شخص هویدا، بهایی زاده است. او یکی از بهترین خادمان امرالله است و امسال، پانزده هزار تومان به محفل ما کمک نموده است. آقایان بهائیان ! نگذارید کمر مسلمانان راست شود...! (شهبازی، همان: ج۲، ص۳۸۵)

بهائیان، با تمام وجود، خود را در اختیار اسرائیلی ها قرار دادند، به گونه ای که توانستند اعتماد بیش از حد اسرائیلی ها را به دست آوردند و اسرائیلی ها نیز برابر خوش خدمتی آنها، رفتار ویژه ای داشتند. «فریدون رامش فر» که بهایی است، در مسافرتی که به اسرائیل داشته درباره نحوه برخورد اسرائیلی ها با بهائیان می گوید:

دولت اسرائیل، آن قدر نسبت به بهائیان، خوشبین است که در فرودگاه خود، احیا (بهائیان) را بازرسی نمی کند؛ ولی بقیه مسافرین و حتی کلیمی ها را بازرسی می کنند. به طوری که یک کلیمی اعتراض کرده بود که چرا بهائیان را بازرسی نمی کنید و ما را که این جا موطنمان است، مورد بازرسی قرار می دهید. (منصوری، همان: ص۳۳۰)

بهائیت پس از شوقی افندی

بهائیت – به ویژه- پس از مرگ شوقی افندی چهره اصلی مورد نظر بانیان

ص:۲۴۸

خود را نمایان ساخت و در جهت اهـداف پدید آورندگان اصـلی خود، کارآیی خویش را در معرض دید عموم گذاشت. اگر نگـاهی تطبیقی به عملکرد این فرقه در سراسـر جهان بینـدازیم، روشن می شود این فرقه تا چه انـدازه ابزار دست سیاسـتمداران مستبد جهان شده و در راستای اهداف صهیونیزم بین المللی در کشورهای اسلامی و برای تضعیف دین مبین اسلام به کار رفته است. حتی اگر کـارآیی آن را در مقایسه با مکتب هایی ماننـد کمونیسم -که ادعای دیانت ندارنـد- به نظاره بنشـینیم، روشـن می شود که چگونه در راسـتای اهـداف سیاسـی بیگانگان در کشورهای اسـلامی مورد اسـتفاده قرار گرفته است. این عملکرد، مدیون تشکیلاتی است که از زمان شوقی افندی به کار گرفته شد و بیت العدل در اسرائیل تأسیس شد.(۱)

عملکرد امروز بهائیت

آنان از اسـرائیل برای زنده نگه داشـتن آیین خود کمک می گیرند و مسئولین رژیم غاصب هم با توجه به اهداف مشترکشان، از آنان حمایت می کنند، برای نمونه به خبر زیر توجه کنید:

سه شـنبه، اول خرداد ۱۳۸۰ش، مصادف با سالروز رحلت حضـرت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم، رژیم صهیونیستی، برای تجمع فرقه ضـاله بهـائیت به منظور افتتـاح یـک ساختمان دویست و پنجاه میلیون دلاری در ارتفاع کرمل در حیفا جشن و پایکوبی راه انداخت. ساخت این مجموعه عظیم، با حمایت مستقیم اسحاق

۱- ر.ک: بهائیت در ایران، ص ۲۶۲.

رابین (نخست وزیر معدوم رژیم اشغالگر)، از سال ۱۳۷۲ش، زیر نظر دو بهایی فراری به نام های مهندس حسین امانت و دکتر فریبرز صهبا، با شدیدترین تدابیر امنیتی آغاز شد. این تصمیم، پس از برگزاری اجتماع سراسری سران بهائیت در نیویورک (۱۹۹۲م) زیر نظر سیا و موساد- با هدف ایجاد قوس و زیارتگاه متناسب با شأن پیامبر دیانت بابی درمدفنش -به مسئولان رژیم اشغالگر ابلاغ شد. در این مراسم ارکستر سمفونیک اسرائیل حاضران را -که میان آنها مسؤولان سیاسی و اقتصادی و امنیتی صهیونیست ها و برخی بهائیان اروپا و آمریکا بودند- برای دعا و نیایش همراهی می کرد. نکته مهم و قابل توجه این تجمع، حضور خبرنگاران رادیو و تلویزیون های مختلف جهان، برای ایجاد پوشش علنی صوتی و تصویری افتتاح کاخ بود. اهدافی که برگزارکنندگان مراسم، خواهان نشر آن، به وسیله این خبرنگاران بودند، می توان به این موارد اشاره کرد:

۱. دولت اسرائیل، با نهایت افتخار می تواند میزبان همه بهائیان جهان - به ویژه بهائیان ساکن کشورهای اسلامی- باشد.

۲. آثار این دیانت مدرن و پیشرفته _ که متناسب با جهان توسعه یافته قرن ۲۱ است - به صدها زبان و لهجه ترجمه و منتشر شده است و می تواند برابر سایر برداشت ها و قرائت های عقب افتاده و متحجرانه بایستد.

۳. بهائیت، رو به گسترش است و تعداد بهائیان جهان که متمایل به دولت اسرائیل هستند، بیش از ۶ میلیون نفر است.(۱)

می توان گفت اسرائیل در پی جلب سرمایه های بهائیان و مشغول کردن

ص:۲۵۰

۱- ر.ک: پایگاه اطلاع رسانی موعود (WWW.Mouood.com).

مسلمانان به آنها و فراهم کردن یک حامی بسیار خوب برای یهودیان است.

اکنون بهائیت نیز با مظلوم نمایی در جوامع بین الملل–به ویژه در ایران اسلامی که سرزمین موعودآنها است– در پی آن هستند که بگویند: «ما بر حق هستیم و حقوق ما پایمال شده است». و طبق معمول، استکبار جهانی هم از آنان حمایت می کند، بعنوان نمونه وقتی جامعه بهائی نامه ای به آقای خاتمی (رئیس جمهوری وقت ایران) می نویسند و تظلم خواهی می کنند، برخی سازمان های بین المللی، با استناد به همین نامه، ایران را به نقض حقوق بشر محکوم می کنند. به گفته یکی از صاحب نظران: «این نامه در شرایطی –به صورت گسترده– توزیع شد که در کنار تهدید ایران به وسیله اسرائیل، فشار آمریکا و اروپا بر ضد فعالیت های هسته ای ایران اوج گرفته و آنها هر روز بخشی از جنگ روانی و تبلیغاتی خود را در این باره انجام می دهند، تا جایی که تونی بلر و جک استراو، نخست وزیر و وزیر امور خارجه انگلیس اعلام کردند که پس از پرونده هسته ای، پرونده حقوق بشر در ایران در دستور کار قرار می گیرد و در این بین، جامعه بهائیان هم مورد استفاده ابزاری صهیونیسم ها قرار گرفته است.(۱)

چندی پیش هم اعلام کردند بهائیان و صوفیان در ایران آزاد نیستند، باید از حقوق آنها دفاع کرد. جالب این است که برخی روشنفکران داخلی هم به بهانه دفاع از حقوق بشر، از جامعه بهائی و گروه های انحرافی ضاله حمایت می کنند. امیدواریم اینها– مانند جامعه بهائی– جاسوس یا عامل صهیونیسم ها

۱– ر.ک: سایت بازتاب، ۲۳ آذر ۸۳، مقاله شهریار رضوان طلب، ذیل عنوان «پشت پرده شب نامه بهائیان».

نباشـند. شـبکه های خبری وابسـته به صـهیونیسم نیز در اختیار تبلیغات این فرقه است که با تکیه بر مظلومیت آنان و حق آزادی عقیده، برای آنان تبلیغات کرده، و نظام مقدس جمهوری اسلامی را- که با آنان اختلاف ریشه ای دارد - محکوم می کنند.

در مجموع امروز بهائیت یک تشـکیلات بین المللی است و شـهر عکا (قبله بهائیان که در اسرائیل قرار دارد) مرکز همبستگی و پیونـد آنها با صـهیونیسم- به ویژه در امور اقتصادی- است. البته بیشترین پیروان بهائیت، در کشور آمریکا ساکننـد. تشـکیلات آنان در تمام کشورهای جهان به ویژه کشورهای آفریقایی و آسـیایی- شـعبه دارد و برای خود تبلیغ می کننـد. اهـداف آنان با اهداف صـهیونیسم گره خورده و به یکدیگر احترام متقابل دارند. آنان برای نابودی مسـلمانان به ویژه شیعیان- تلاش مضاعفی از خود نشان می دهند. باید بیش از پیش هوشیار بود چرا که دست صهیونیست ها کاملاً نمایان است.

ص:۲۵۲

پیوند و همکاری بهائیت با رژیم پهلوی

- محمدرضا نصوری

ص:۲۵۳

چکیده

با روی کار آمدن محمد رضا پهلوی و اعتماد بیش از حد به فرقه انحرافی بهائیت با هدف جلوگیری از نفوذ اسلام شیعی، این فرقه ضاله آرام آرام در عصر پهلوی رشد کرده و بیشتر مناصب دولتی را به چنگ آورد. حسن ظن شاه و حمایت های خارجی استعمارگران از این گروه ضاله، باعث شد ایران اسلامی، سرزمین امنی برای آنان گردد؛ ولی با درایت و هوشیاری امام خمینی رحمه الله و همراهی نیروهای مردمی، انقلاب اسلامی ایران شکل گرفت و همه اهداف و برنامه های آنان با شکست مواجه شد. در این مقاله، در صدد افشای حمایت های محمد رضا پهلوی و معرفی عوامل با نفوذ بهائی در دوران سلطنت او هستیم. نیز بیان می کنیم که شاه با حمایت های عوامل خارجی، چگونه دین و کشور اسلامی ما را به سوی نابودی پیش می برد.

ص:۲۵۴

کلیدواژه ها: بهائیت، رژیم پهلوی، همکاری.

محمد رضا شاه پهلوی و بهائیان

در دوران سلطنت محمدرضا پهلوی، بهائیان روندی روبه رشد داشته اند. شاه هم آنان را بی خطر می دانست و از آنان حمایت می کرد. حتی برخی عناصر مهم بهائیان در دستگاه های دولتی، اجرایی، اقتصادی و غیره حضور فعال داشتند. مراکز مذهبی بهائیان، مانند حظیره القدس به سرعت ساخته و بر رونق آن افزوده شده بود.

البته روند رو به رشد بهائیان در این دوره با شعارهای مذهبی و ادعاهای وابستگی به مکتب تشیع محمدرضا چندان سازگار نبود. او با تکیه بر آنان، مقابل فرهنگ غالب مردم و اقتدار روحانیت ایستاد. همچنین از بهائیان به عنوان کارگزار استفاده کرد و در صورت مشاهده خطری از جانب آنان، آنان را توسط نیروهای مذهبی کنترل می کرد. شاه در اصل، با استفاده از فرهنگ غیرشیعی باور داشت که با این نوع سیاست می تواند در راستای استحاله فرهنگ مذهبی ـ ملی، حمایت بیگانگان را جلب کند و با استفاده از تضاد بین آنان و مردم، اهرم کنترل آنان را در دستان خویش داشته باشد؛ چرا که ایران نزد بهائیان از قداست ویژه ای برخوردار بود.

دراین دوره بود که بهائیان هم با تأسیس تشکیلات گسترده ای با مرکزیت اسرائیل غاصب به تقویت جایگاه خویش پرداخته بودند. از طرفی رژیم پهلوی نیز حضور مذهب شیعه و روحانیت را برای خود مانع بزرگ می دانست؛ لذا باید برای تضعیف آن از همه ابزارهای مناسب سیاسی و فرهنگی موجود بهره می گرفت. یکی از این ابزارها، تقویت گروه ها و گرایش های انحرافی ای بود که حیات خود را در مرگ روحانیت و نابودی

شیعه می دانستند و بهائیت، یکی از این گروه های انحرافی بود. از طرفی شاه نیازمند کمک های قدرت های خارجی بود، و آن ها هم از عناصر انحرافی حمایت می کردند. همچنین این گروه ها هم به حمایت قدرت های خارجی نیازمند بودند؛ به ویژه بهائیان که با سابقه سیاه دیرین و همکاری با کانون های استکباری روس وانگلیس و خوش خدمتی های زیادی که به آن ها کرده بودند، دارای زمینه مناسبی برای پیشبرد مقاصد سلطه جویان جهانی بودند.

پیوند و همکاری رژیم پهلوی، به ویژه در نیمه دوم سلطنت محمدرضا یعنی دوران سرکوب خونین جنبش اسلامی ملت به رهبری امام خمینی رحمه الله و سلطه مستشاران آمریکایی و کارتل های نفتی وتسلیحاتی و ... بر سرنوشت ایران با توجه به این داد و ستد استعماری قابل فهم است. بهائیان نه تنها مورد حمایت شاه قرار گرفتند، بلکه مورد حمایت رئیس جمهور آمریکا و اسرائیل غاصب نیز بودند. بهائیان ایران نیز مانند سایر بهائیان جهان، جاسوسی برای اسرائیل را یک وظیفه افتخارآمیز برای خود می دانستند. آنان، علاوه بر تبریک پیروزی اسرائیل غاصب در جنگ شش روزه با اعراب، گستاخی را به جایی رساندند که مبالغ هنگفتی پول برای کمک به ارتش غاصب اسرائیل جمع آوری کردند. پول جمع آوری شده حدود ۱۲۰ میلیون تومان بود که در ظاهر برای بیت العدل در حیفا فرستاده می شد؛ ولی منظور اصلی، کمک به ارتش اشغالگر بود. مقدار قابل ملاحظه ای از این پول، به وسیله حبیب ثابت بهائی پرداخت شده بود.(۱)

ص:۲۵۶

۱- ر.ک: سه سال ستیز مرجعیت شیعه، ص۳-۱۷۲.

شـاه، به بهائیان حسن ظن داشت و حتی مسؤولیت های عالی مملکت را به بهائیان واگـذار کرد. آنان هم در تضـعیف اقتصاد و فرهنگ اسـلامی کشور کوشـیدند؛ برای نمونه حتی اجناسـی را که در ایران ارزان تر تولیـد می شد، از خارج وارد می کردند. شـاه معتقـد بود بهائیان ایران، بر ضـد او توطئه نخواهنـد کرد. بنابراین وجودشان درمناصب دولتی برای او مفیـد تلقی می شـد. بهائیان هم از این موقعیت برای ثروتمند شدن و در دست گرفتن اقتصاد کشور سود می جسـتند و با استفاده از نفوذ سیاسی، در غصب امـوال دیگران می کوشـیدند. در واقـع بهائیـان چنین تصـور داشـتند که ایران همـان ارض موعود است که بایـد نصـیب بهائیان شود؛ لذا برای تصـرف مشاغل مهم سیاسـی در این کشور منعی نداشتند. البته بهائیان واقعاً احساس ایرانیت را نداشتند و این کاملاً محسوس بود و طبعاً این افراد جاسوس بالفطره بودند.(۱)

در مجموع دسـتگاه اجرائی محمـدرضا پهلوی تـا حـد زیـادی در اختیـار بهائیـان قرار گرفت و بـا ارتباطـاتی که بـا کشورهـای خـارجی؛ به ویژه اسـرائیل غـاصب و انگلسـتان داشـتند، در حقیقت کـارگزاران آنـان در ایران بودنـد. شـاه، آن قـدر بهائیان را دوست می داشت که حتی راضـی نمی شد آسیبی به اماکن آن ها وارد شود. در یکی از سفرهای محمد رضا به شیراز، پس از زیارت حضـرت احمد بن موسـی شاهچراغ علیه السـلام آیت الله سـید نورالدین حسـینی هاشـمی در مقابل شاه دستور داد خانه سیـد علی محمـد باب که حـدود دویست متر از شاهچراغ فاصـله داشت، تخریب شود. این دسـتور موجب شد که شاه ناراحت شود، و با اعتراض، مسافرت خود را به شیراز نیمه تمام گذاشته و به تهران

۱- ر.ک: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج۱، ص۳۷۴ و ۳۷۵.

بازگردد.(۱) این حرکت، حمایت و تأیید بهائیان توسط شاه بود. بهائیان هم با استفاده از حمایت شاه و ساختار دولت توانستند به شمار خود بیفزایند و ثروت و قدرت بسیاری کسب کنند. به گفته فردوست، شاه در جریان رشد و نفوذ بهائیان قرار داشت. او می گوید:

یکی دیگر از فرقه هایی که توسط اداره کل سوم ساواک با دقت دنبال می شد، بهائیت بود. شعبه مربوطه، بولتن های نوبه ای (سه ماهه) تنظیم می کرد که یک نسخه از آن از طریق من به اطلاع محمدرضا می رسید. این بولتن، مفصل تر از بولتن فراماسونری بود؛ اما محمدرضا از تشکیلات بهائیان و به خصوص افراد بهائی در مقام مهم و حساس مملکتی اطلاع کامل داشت و نسبت به آن ها حسن خلق نشان می داد. (فردوست، ۱۳۶۸ش: ج۱، ص۳۷۴)

پروین غفاری نیز تأیید می کند که شاه، روحیه مذهبی نداشت و بیشتر مقامات دولتی و سرمایه دارانی که با کاخ او در ارتباط بودند، بهائی بودند و شاه هم از هیچ گونه کمکی به آنان دریغ نداشت.(۲) برادر شاه هم در محفل بسیار خصوصی گفته که شاه شخص بی عرضه ای است و با حمایت انگلیس و آمریکا و نمایندگان آنان در ایران یعنی بهائیان و فراماسون ها روی کار است.(۳)

طرح و برنامه های اقتصادی و ضد مذهبی بهائیان در عصر پهلوی

بهائیان برای کسب قدرت اقتصادی و ثروت، از خود تلاش مضاعفی نشان

۱- ر.ک: بهائیت در ایران، ص۲۵۱.

۲- ر.ک: تا سیاهی در دام شاه، ص۶۴.

۳- ر.ک: تا سیاهی در دام شاه، ص۸۴ _ ۸۵.

می دادنـد و افرادی همچون هژبر یزدانی و دیگران با این حربه امتیازاتی هم از دولت کسب کرده بودنـد. بهائیان از این قدرت اقتصادی حتی از زنان هم برای تبلیغ و جلب دیگران استفاده می کردند و ازدواج بهائی با مسلمان را به عنوان شیوه ای تبلیغی تجویز می نمودنـد. به همین مناسبت بود که ایران، پس از آمریکا بیشترین تعـداد بهائیان را دارا شـد. آنان در مواقع قدرت در فرم های رسـمی، مـذهب خود را بهائی معرفی می کردنـد.(۱) به طور کلی تضـعیف اقتـدار دولت یا اقتصاد کشور در راسـتای منافع بیگانگان و کسب اقتـدار و ثروت گروهی بهائیان می توانـد از جمله عواملی باشد که در نهایت به انفجاری به نام انقلاب اسلامی ایران انجامید.(۲)

بهائیان در شیراز، در مقایسه با سایر مناطق از تعداد نسبتاً بالایی برخوردار بودند. در همین شهر، طبق گزارش ساواك جلسه ای بـا شـرکت دوازده نفر در منزل یکی از بهائیـان تشـکیل شـده بود که گفتـار آنان در این مجلس، نحوه تصور آنان از وضـعیت کشور و ملت را نشان می دهد. آنان پس از انجام مراسم عبادی خود، به بحث درباره وضع اقتصادی بهائیان در ایران پرداختند. یکی از حضار آن جلسه گفته بود: «بهائیان در کشورهای اسـلامی پیروز هسـتند و می تواننـد امتیاز هر چیزی راکه می خواهند بگیرنـد. تمـام سـرمایه هـای بـانکی، واردات و رواج پول در اجتمـاع ایران مربوط به بهائیان و کلیمیان می باشـد. تمام آسـمان خراش های تهران، شـیراز و اصـفهان مال بهائیان است. چرخ اقتصاد این مملکت به دست بهائیان و کلیمیان می چرخد. شخص هویدا

۱- ر.ك: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج۱، ص۳۷۷.

۲- ر.ك: بهائیت در ایران، ص۲۴۷ و ۲۴۸.

بهائی زاده است. عده ای از مأموران مخفی ایران که در دربار شاهنشاهی می باشند می خواهند هویدا را محکوم کنند؛ ولی او یکی از بهترین خادمین امرالله است و امسال [سال ۱۳۵۰ه.ش] مبلغ پانزده هزار تومان به محفل ما کمک نموده است. آقایان بهائیان! نگذارید کمر مسلمانان راست شود».(۱)

براساس اسناد به جای مانده از دوران رژیم پهلوی اطلاعات بسیار ارزشمندی از فعالیت های خیانت آمیز سران این فرقه وجود دارد؛ از جمله خاطرات روشنگرانه عده ای مانند فضل الله مهتدی معروف به صبحی، عبدالحسین آیتی و حسن نیکو و ... که سال ها از نویسندگان و مبلغان زبده بهائیت بوده و سپس توبه کرده و به دامان اسلام برگشته اند، بر خیانت های این فرقه صحه می گذارد.

نفوذ و فعالیت گسترده بهائیان در سطوح بالای دستگاه اداری زمان پهلوی بر کسی پوشیده نیست. برخی بهائیان با نفوذ در عرصه اقتصادی، کاملاً در جهت تقویت امور خود تلاش می کردند؛ مانند هژبر یزدانی، و ثابت پاسال مالک کارخانه پپسی کولا، مهندس ارجمند رئیس کارخانه ارج. تمام این ها نشانه های پیوندهای مستحکم و آشکاری است که بین سران بهائی و دولت پهلوی بود حتی هم زمان با دوران نهضت ملی نفت به بعد، به ویژه سال ۱۳۳۲ش فعالیت گسترده و سازماندهی شده ای از سوی بهائیان ایران در ارتباط با رژیم اشغالگر قدس آغاز شد. آنان، طی آن فعالیت ها، برنامه بلند مدت ده ساله را در دستور کار خود قرار داده و این برنامه را به نظر شاه رسانده بودند. در بخشی از آن آمده است:

۱- ر.ک: همان، ص۲۵۱، گزارش به ساواک در تاریخ ۱۹/۵/۱۳۵۰.

... بطوری که فوقاً به عرض رسید، از مفاد نامه ها و بخشنامه های صادره محفل مرکزی چنین استنباط می گردد که هدف نهایی، ازدیاد وابستگان به فرقه بهائی و تا حداکثر امکان نفوذ در تمام قسمت ها و نقاط کشور به خصوص در میان مردم دهات و ایلات و عشایر است ... .(۱)

در دستورات محفل بهائیان راهکارهای رسیدن به اهداف تشکیلات ارائه شده بود که از آن جمله راه اندازی محافل در نواحی فاقد محفل و دایر کردن کلاس های آموزشی بوده است.

از موضوعات جالب توجه، هم زمانی پایان برنامه ده ساله اول بهائیان با اوج گیری نهضت اسلامی ملت ایران به رهبری امام خمینی رحمه الله بود. حضرت امام خمینی رحمه الله بهائیان را عمّال اسرائیل غاصب خطاب کرد:

آقایان باید توجه فرمایند که بسیاری از پست های حسابی به دست این فرقه است که حقیقتاً عمال اسرائیل هستند. خطر اسرائیل، برای اسلام و ایران بسیار نزدیک است. (امام خمینی، همان: ص۴۴)

حضرت امام خمینی رحمه الله از تسهیلات دولت برای مسافرت دو هزار نفر از این فرقه ضاله، در سال ۱۳۴۲ش به قصد شرکت در اجتماع پانزده هزار نفری بهائیت برای معارفه گروه نه نفری رهبران بهائیت چنین فرمود:

دو هزار نفر را با کمال احترام، با دادن پانصد دلار ارز به هر یک و هزار و دویست تومان تخفیف هواپیما که بروند چه بکنند؟ بروند در جلسه ای که بر ضد اسلام در لندن تشکیل شده است، شرکت کنند!. (همان، ص۱۲)

حضرت امام رحمه الله در جای دیگر فرمود:

این وضع نفت ما؛ این وضع ارز مملکت ما؛ این وضع هواپیمایی ما؛ این

۱- ر.ک: آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده بهائیت آذربایجان (به نقل از ماهنامه زمانه، سال ۶، شماره ۶۱)، ۱۳۸۶ش، ص۷۸.

وضع وزیر ما؛ این وضع همه ما؛ سکوت کنیم باز؟ هیچ حرفی نزنید؟ حرف لله نزنیم؟ ناله هم نکنیم؟ ... این سکوت مرگبار، اسباب می شود که زیر چکمه اسرائیل، به دست همین بهائی ها، این مملکت ما، نوامیس ما پایمال شود. وای بر ما! وای برای اسلام! وای برای مسلمین! ای علما! ساکت ننشینید... استقلال مملکت و اقتصاد آن در معرض قبضه صهیونیست ها است که در این حزب بهائی ظاهر شدند و مدتی نخواهد گذشت که با این سکوت مرگبار مسلمین، تمام اقتصاد این مملکت را با تأیید عمال خود قبضه می کنند و ملت مسلمان را از هستی در تمام شؤون، ساقط می کنند. تلویزیون ایران، پایگاه جاسوسی یهود است و دولت ها ناظر آن هستند و آن را تأیید می کنند ... . (همان، ص۳۴ و ۳۵)

بهائیان در اواخر سال ۱۳۴۳ش برنامه دیگری تهیه کردند، آن هم پس از تبعید امام رحمه الله . این برنامه دوم بهائیان نُه ساله بود و تا سال ۱۳۵۴ ادامه یافت. در طول این برنامه که با حمایت محمدرضا پهلوی، آمریکا و اسرائیل غاصب بود، همه ارگان های رسمی کشور در اختیار بهائیان بود. از اسناد و گزارش های موجود در مراکز اسناد انقلاب اسلامی به وضوح استفاده می شود هر چه به دوران پیروزی انقلاب اسلامی نزدیک می شدیم، نفوذ روزافزون و همه جانبه این فرقه استعماری در همه ارکان حکومت افزون تر می شد. از طرفی جسارت و جرئت بهائیان در سطح جامعه و مجامع دانشگاهی افزایش می یافت، تا جایی که به وابستگی خود به بیگانگان افتخار می کردند و از بیان علنی این امر، ابایی نداشتند.

وضعیت اجتماعی بهائیان در دوران پادشاهی محمدرضا

با تضعیف قدرت روحانیت به عنوان یک نهاد مذهبی، زمینه حضور روشنفکران و کارگزاران غیردینی از جمله بهائیان فراهم شد و بخش بزرگی

ص:۲۶۲

از نیروی دولت در اختیار بهائیان قرار گرفت؛ به ویژه در دهه اول شاهنشاهی احزابی نظیر حزب توده، کسروی گرایی و ... رونق گرفتند. شاه هم با کمک برنامه ریزان آمریکایی و با استعانت از سازمان مخوف امنیتی خود در راستای اصلاحات به سبک پدرش با سرعت وشدت بیشتری به حرکت ادامه داد. سال ۱۳۴۰ش با درگذشت آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله شاه پیام تسلیت را برای آیت الله العظمی حکیم در نجف فرستاد. شاه به نوعی در پی خارج کردن مرجعیت از ایران برآمد و احساس کرد فرصتی برای خارج کردن کامل مذهب از امور اجتماعی به دست آمده است. همچنین جریان لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی و کاپیتولاسیون یا حق مصونیت قضایی ارتشیان آمریکایی در ایران با اعتراض جدی حضرت امام خمینی رحمه الله مواجه شد و شاه آن بزرگوار را به ترکیه و سپس به نجف تبعید کرد و مطمئن شد که دیگر سازمانی مذهبی برای مقابله با وی وجود ندارد؛ لذا از این پس بود که بهائیان آشکارا در صحنه اجتماعی و سیاسی کشور ظاهر شدند و حضور گسترده و فعال بهائیان در مناصب کلیدی کاملاً مشهود بود. بهائیان خود را در پناه دولت حفظ کرده و بر پیروان خود افزودند. برخی از مؤثرترین نیروهای بهائی با توجه به موقعیت آنان از این قرارند:

۱. تیمسار دکتر عبدالکریم ایادی: ایادی فرزند محمد تقی متولد ۱۲۸۶ش در تهران بود. پدر وی از رهبران برجسته بهائی در ایران و از نزدیکان عباس افندی به شمار می رفت. و پزشک مخصوص شاه بود و نزدیک به ۲۵ سال در این سمت بود. علاوه بر این، وی دارای چند شرکت خصوصی از جمله شرکت معدنی سنبل و شیلیت بود. مسؤولیت های دیگر وی عبارت بود از: بازرسی ویژه بهداری ارتش، رئیس شورای عالی پزشکی و رئیس سازمان اتکا، سهم دار شرکت پاریس و صاحب امتیاز صید میگو و مسؤولیت مالی

بخش عمده ای از خرید ارتش. وی به مرد هشتاد شغله در ایران مشهور بود. فردوست می گوید:

مشاغل ایادی را کنترل می کردم و به هشتاد رسید. به محمدرضا گزارش کردم. محمدرضا در حضور من از او ایراد گرفت که هشتاد شغل را برای چه می خواهی؟ ایادی به شوخی گفت: «می خواهم مشاغلم را به صد برسانم». (فردوست، همان، ص۲۰۲)

ایـادی، عامـل اصـلی جاسوسـی انگلیس و مطلع ترین منبع اطلاعـاتی سـرویس هـای آمریکا و انگلیس در دربار ایران بود. وی نقش مهمی در تحکیم مواضع بهائیـان ایران داشت و با نفوذ زیاد نزد شاه، بهائی های زیادی را به مقامات عالی کشور رسانـد؛ از جمله امیرعبـاس هویـدا و ...؛ توسـط وی بود که صـدها افسـر بهائی وارد ارتش شـده به مقامات بالا ارتقا یافتنـد. در دوران ایادی، تعداد بهائیان ایران به سه برابر رسـید و آنان، ضـمن رسـیدن به مقامات عالی از حیث اقتصادی هم در ایران نفوذ فراوان یافتند.(۱)

سال ۱۳۴۴ش بـا افشاگری مرحوم حجت الاسـلام و المسـلمین فلسـفی و حملات شدیـد وی به بهائیان، باعث شـد محمدرضـا پهلوی برای آرام کردن اوضـاع، ایادی را از ایران خارج کنـد. وی مـدت نه ماه به ایتالیا رفت و بعـد در سـفری که شاه به مکه رفت، ایادی را هم با خود برد. او حتی لباس احرام پوشـید، تا افکار عمومی را فریب دهد. با اوج گیری تظاهرات مردم در سال ۱۳۵۷ش رژیم شـاه به بهانه اصـلاحات، ایادی را از کار برکنار و وی را بازنشسـته کرد. وی پس از برکناری به سوئیس رفت و در بیمارستان ژنو به

۱- ر.ک: همان، ج۲، ص۱۹۹-۲۰۴.

علت بیماری سرطان بستری شد. پس از ژنو به پاریس نزد برادرش رفت(۱) و سال ۱۳۵۹ش از دنیا رفت.(۲) فردوست می گوید:

ایادی در دوران نخست وزیری هویدا تا توانست وزیر بهائی وارد کابینه کرد و این وزرا بدون اجازه او حق هیچ کاری را نداشتند. در اصل با توجه به نفوذ ایادی نمی دانم آیا ایادی بهائی بر ایران سلطنت و حکومت می کرد یا محمدرضا پهلوی ؟! (فردوست، همان، ص ۲۰۱_۲۰۴)

پروین غفاری نیز درباره ایادی می گوید:

ایادی از متنفذین فرقه بهائیت بود و به محافل بهائی نزدیک بود. موقعیت مهمی داشت و در تمام دشواری ها با یاری هم مسلکان بهائی اش مشکلات را مرتفع می کرد. من نیز همراه او در محافل و مجالس بهائیان شرکت می کردم و بعینه می دیدم که اکثر دولتمردان و صاحبان نفوذ در صنایع و پست های مهم کشور از این فرقه ها هستند. (غفاری، همان، ص۱۰۶)

۲. امیرعباس هویدا: پدرش کارمند وزارت امور خارجه بود و خود وی هم از کارمندان رسمی وزارت امور خارجه در بخش اداره اطلاعات آن بود. بعد مسؤولیت هایی در سفارت ایران در فرانسه و آلمان و ترکیه گرفت. وی در دولت مصدق معاونت اداره سوم سیاسی وزارت امور خارجه شد و سال ۱۳۳۰ش مأمور به کار در سازمان ملل شد و اواخر سال ۱۳۳۶ وارد شرکت نفت شد و بعد وزیر دارایی در دولت حسنعلی منصور شد. او در تاریخ ۶/۶/۱۳۳۸ رسماً به عضویت ساواک درآمد و همان سال نشریه کاوش را

۱- ر.ک: ایران در عصر پهلوی، ج۵، ص۳۱۴.
۲- ر.ک: مسابقه غارتگری، ص۹۱.

منتشر کرد و با کمک ایادی از بهمن ۱۳۴۳ تا مرداد ۱۳۵۶ به سمت نخست وزیری شاه درآمد.(۱)

انتصاب هویـدا به نخست وزیری موجب اعتراض عموم مردم حتی بعضـی از خواص رژیم پهلوی شـد در یکی از گزارش های ساواک آمده است:

سناتور جهانشاه صـمصام در پایان جلسه روز ۱۷/۱۱/۱۳۴۳ مجلس سـنا به سناتور مسعودی با حضور یکی از خبرنگاران جراید اظهار داشته: «حیف است به این مملکت و ملت کسی چون هویدا که بهائی است، حکومت کند».(۲)

در سال ۱۳۴۵ اوایل صدارت امیرعباس هویدا، ایران به ۲۴ قسـمت تقسیم شد و هر قسمت امری، دارای مرکزی بود که محفل آن، به محفـل روحـانی مرکز قسـمت امری موسـوم بـود. این قسـمت هـا عبارتنـد از: ۱. آبـاده ۲. آذربایجـان شـرقی (تبریز) ۳. آذربایجـان غربی (رضائیه) ۴. اصفهان (اصفهان) ۵. بابل ۶. گرگان ۷. بنادر خلیـج فارس (بندرعباس) ۸. خراسان (مشهد) ۹. خوزسـتان (اهواز) ۱۰. زاهـدان ۱۱. سـاری ۱۲. سنگسر ۱۳. تهران (تهران) ۱۴. عراق (اراک) ۱۵. فارس (شـیراز) ۱۶. قائنات (بیرجند) ۱۷. قزوین ۱۸. کاشان ۱۹. کرمان ۲۰. کرمانشاه ۲۱. گیلان (رشت) ۲۲. نی ریز ۲۳. همدان (همدان) ۲۴. یزد (یزد) که مهمترین منـاطق آن، فـارس و مازنـدران بود. سال ۱۳۴۹ تعـداد مراکز ایران به ۶۷ رسـید و در نقشه پنـج سـاله که به اواخر دوران سـلطنت پهلوی تعلق داشت، بایـد به ۱۱۰۰ محفـل می رسـید. فرح پهلوی در یـک مصاحبه رادیویی که با حسـین مهری انجام داده بود و از رادیو ۲۴ ساعته

ص:۲۶۶

۱- ر.ک: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج۲، ص۳۶۷-۳۷۳.

۲- ر.ک: گزارش ساواک ۱۸/۱۱/۱۳۴۳، همان، ص۳۸۵.

لس آنجلس پخش می شد، به پایبندی و دلبستگی هویدا به فرقه بهائیت اشاره کرد و گفت:

هویدا مرتباً به شاه القاء می کرد که اسلام دین اعراب است و شایسته نیست که ما از آن پیروی کنیم و از او می خواست تا بند مربوط به رسمی بودن دین اسلام را در قانون اساسی لغو نماید. هویدا به شاه می گفت که بهائیت یک دین ایرانی است و خاستگاه آن ایران است و از شاه می خواست تا این فرقه را تحت حمایت بگیرد و موجبات رشد آن را فراهم سازد. (اللهیاری، ۱۸۷ش: ج ۳۱، ص ۱۳۰)

به طور کلی بهائیان ایران، پیشرفت و موفقیت خود را در دهه آخر سلطنت پهلوی محصول خدمات و پشتیبانی هویدا می دانستند. در یکی از گزارش های ساواک به این نکته اشاره شده است:

آقای امیرعباس هویدا به پشتیبانی بیت العدل اعظم [مستقر در حیفای فلسطین اشغالی] مدت سیزده سال بر ایران حکومت کرد و جامعه بهائیت به پیشرفت های قابل توجهی رسید و افراد متنفذ بهائی، پست های مهمی را در ایران اشغال کردند و پول های مملکت را به خارج فرستادند. (میر، ۱۳۷۱ش: ص ۲۱۰)

۳. سپهبد اسدالله صنیعی: وی از چهره های طراز اول بهائیت محسوب می شد. وی در زمان رضا پهلوی ستوان پیشکار، آجودان و رئیس دفتر ولیّعهد آن زمان، محمدرضا بود و همراه ایادی نقش مهمی در تحکیم مواضع بهائیان در نهادهای نظامی رژیم پهلوی داشت.

سال ۱۳۴۴ مرکز بیت العدل بهائیت ظاهراً خواستار کناره گیری او از وزارت جنگ شد و بهانه آن اصل عدم مداخله در امور سیاسی بیان شد. این در حالی بود که در کابینه هویدا بهائیان تسلط جدی داشتند با این حال، صنیعی با کمک ایادی و حمایت محمدرضا شاه موافقت بهائیان را به ادامه کار جلب

کرد و طی یک اقدام نمایشی استعفا نمود؛ ولی شاه با ذکر این مطلب که وی اجازه دخالت در امور سیاسی به احدی نمی دهد و صنیعی هم باید به مأموریت خود ادامه دهد، ادامه حضور او را در مراکز مهم تداوم بخشید.(۱) این استعفا می توانست در راستای ملایم نمودن جو جامعه پس از روی کار آمدن هویدا نیز ایفای نقش کند. با این استعفا و پاسخ شاه، دست کم در جامعه ارتشی کشور این نظر و اعتراض که بهائیان دارای سیطره شده اند تا حدی فروکش کرد؛ چون شاه معتقد بود بهائیان خطری برای سلطنت وی ندارند. به عبارت دیگر عناصر بهائی کاملاً ـ در اختیار شاه و اربابان او بودند. کارگزارانی که به راحتی می توانستند در راستای دین زدایی و با حداقل عرفی نمودن دین اسلام در جامعه بسیار مؤثر باشند و به خوبی سیاست های دول بیگانه را در ایران پیگیری و اعمال کنند.

صنیعی در صحنه سیاسی کشور بسیار متنفذ بود. وی در دوران نخست وزیری اسدالله علم، حسنعلی منصور و هویدا در کابینه بود و به وزارت جنگ و وزارت خوار و بار رسیده بود.(۲) نقش صنیعی که از چهره های طراز اول بهائیت بود، در تحکیم مواضع این فرقه در ساختارهای نظامی رژیم پهلوی حائز اهمیت بود. سرانجام پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سپهبد اسدالله صنیعی که موفق به فرار از کشور نشده بود در تاریخ ۲۲/۱/۱۳۵۸ دستگیر و زندانی شد.

۴. هوشنگ نهاوندی: وی از جمله افراد با نفوذ در مناصب سیاسی،

۱- ر.ک: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج۲، ص۴۶۸ و ۴۶۹.

۲- ر.ک: همان، ج۱، ص۳۷۴.

فرهنگی و علمی کشور بود. در اواخر رژیم شاه وی پس از طی مناصبی همچون وزارت علوم به مقام ریاست دانشگاه شیراز و تهران دست یافت. بنابه گفته فردوست: «او از همان زمان دانشجویی در پاریس به ارتباط ویژه با سرویس های اطلاعاتی غرب کشیده شد و اسناد ساواک نیز نشان می دهد که وی متهم به بهائی گری بوده است.(۱) در ضمن وی رئیس دفتر فرح و یکی از ارکان حزب رستاخیز هم بود.

۵. هژبر یزدانی: وی یکی از سرمایه داران بزرگ ایرانی بود. به نظر فردوست غصب ثروت ملی فراوان به نام هژبر یزدانی همه متعلق به جامعه بهائیت بود و نام هژبر در حقیقت پوششی برای کسب قدرت اقتصادی توسط این فرقه به حساب می آمد.(۲) هژبر حتی قسمتی از ثروت شاهپور غلامرضا را نیز اداره می کرد.(۳) چنگ اندازی های هژبر یزدانی به ثروت های مردم بدون توجه به قوانین جاری کشور، خنجری بود که از پشت به اقتدار شاه وارد می شد؛ اما در جهت ثروت اندوزی و قدرت فرقه بهائیت انجام می شد.

تراکم سرمایه هژبر یزدانی به حدی بود که او تمام ساختمان های بزرگ تهران نظیر ساختمان پلاسکو و ساختمان آلومینیوم و برج سپهر (محل کنونی شعبه مرکزی بانک صادرات) را خریداری کرد. وی مالک هزاران رأس گوسفند بود به حدی که وی در یک مورد ۴۰۰ سگ گله از خارج به ایران وارد کرد. وی افزون بر بهره برداری از شیر و مواد لبنی و گوشت از چرم

۱- ر.ک: همان، ج۲، ص ۵۱۰.

۲- ر.ک: همان، ج۱، ص۳۷۷.

۳- ر.ک: انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج۱۰، ص۵۴.

گوسفندان هم کارخانه چرم سازی و بعد کارخانه کفش ایران و فروشگاه زنجیره ای ایجاد کرد. در دهه پنجاه هژبر یزدانی به عنوان ثروتمند ترین مرد ایران انتخاب شد. همچنین وی صاحب شرکت های شاهین کی، قند قزوین، کشت و صنعت ایران و آمریکا، کفش اطمینان، کفش ایران، فلور ایران و ... بود. در آستانه پیروزی انقلاب، دولت ارتشبد ازهاری با هدف فریب مردم و به بیراهه کشاندن مبارزات، هژبر یزدانی را به عنوان غارتگر بیت المال بازداشت و در زندان قصر زندانی کرد.

وی در غروب ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ به همراه محوری رئیس وقت سازمان زندان ها از زندان فرار کرد و خود را به آمریکای لاتین رساند و در کاستاریکا همراه سناتور علی رضایی مالک کارخانه نورد و لوله اهواز به کار دامپروری در سطح کلان مشغول شد. افرادی مسلح به طور شبانه روزی از قصر و اقامتگاه وی محافظت می کنند.(۱)

۶. حبیب ثابت: مشهور به پاسال (PASAL) که نام یک شرکت بود. حرف P برگرفته از اول نام خانوادگی اصغر پناهی است که در دربار نفوذ زیادی داشت. حرف A نیز نشانه، امیل عبود مسیحی لبنانی که از بازرگانان و فامیل ادوارد چیتائیت یهودی لبنانی الاصل بود که در ایران نمایندگی پژو و لاستیک ایتالیایی را داشت دو حرف SA نیز مربوط به ثابت و حرف L نشانه دکتر محسن لک بود که با دربار مرتبط و صاحب نفوذ بود. درمجموع حبیب ثابت از یهودیان بهائی شده و از اهالی همدان بود و نماینده انحصاری اتومبیل فولکس واگن را در ایران داشت. وی اولین سرمایه داری بود که در

۱- ر.ک: بهائیان در عصر پهلوی، ص۱۹۴ _ ۲۰۰.

اواخر دهه ۱۳۳۰ کارخانه های نوشابه سازی پپسی کولا را با مشارکت بهرام فرمانفرمائیان در ایران ایجاد کرد. بعد از اعتراض مراجع و اعلام عمومی که این نوشابه گازدار، متعلق به بهائیان است، وی نام نوشابه را به اِسو (ESO) تغییر داد. وی اولین کارخانه مونتاژتلویزیون را در ایران با نام آر، تی، ای (RTE) ایجاد کرد که مخفف رادیو و تلویزیون ایران بود.

در سال ۱۳۴۷ دولت تصمیم گرفت تا راساً اقدام به تأسیس فرستنده تلویزیون بکند؛ به همین سبب رضا قطبی، پسردایی و نامزد فرح پهلوی قبل از ازدواج با شاه، مأموریت یافت تا فرستنده جدید تلویزیون ایران را ایجاد کند. او هم پیش از مراسم تاجگذاری شاه، به سرعت اقدام به کار کرد. پس از راه اندازی تلویزیون در تهران، واحدی در آبادان هم توسط بهائیان تأسیس شد، تا به این وسیله به ارزش های اعتقادی و سنتی و اخلاقی مسلمانان ضربه بزنند. شاه هم طبق دستوری به گمرک این امتیاز را به حبیب ثابت داد، تا بدون هیچ گونه تعهد و پرداخت حقوق گمرکی تلویزیون را وارد ایران کند. مهدی صابونچیان یکی از کارمندان دفتر حبیب ثابت، اموال و شرکت های متعلق به حبیب ثابت را به شرح ذیل اعلام کرد: نمایندگی ریش تراش فیلیپس، لوازم آرایش آمریکایی Roblon و عطر چارلی، نمایندگی شرکت دارویی اسکوئیپ، نماینده شیرینگ آمریکا، یخچال کلویناتور، آبگرمکن و بخاری دئوترم، نمایندگی رادیولوژی فیلیپس، نمایندگی واردات یونیت های دندان سازی «امدا» و ... .

غیر از امور تجاری، ثابت در امور تبلیغاتی هم برای بهائیان تلاش هایی می نمود و متون بهائی را با مبالغ کلان ترجمه و همراه مبلغان بهائی به کشورهای اسلامی آفریقا و آسیا اعزام می کرد. حمایت محمدرضا از ثابت پاسال و بهائیان موجب شد برخی از بهائیان، شایعه بهائی بودن شاه را در

محافل خود دامن زنند.(۱) ثابت همچنین در امور سیاسی هم فعال بود و از همه توان مالی و اقتدار و روابط مافیایی اش در هرم حاکمیت پهلوی برای سرکوب مسلمانان بهره برداری می کرد.(۲)

۷. ارتشبد شفقت: رئیس ستاد ارتش که بهائی بود و یکی از صدها گواه بر پیوند بهائیت با رژیم پهلوی به شمار می رفت. در گزارش ۶/۶/۱۳۴۲ آمده است:

با تحقیقات وسیع و موثقی که به عمل آمده و تحقیقات مذکور مورد نهایت وثوق و اطمینان می باشند، انتساب و وابستگی شفقت به فرقه بهائی تأیید شده و ضمناً مشارالیه از جمله افراد معدود و متنفذی است که بهائیان ایران به وجودش افتخار و مباهات می کنند و به نفوذ و قدرتش اتکا می کردند. عملاً هم دیده می شود که انتساب وی به ریاست ستاد ارتش، افسران وابسته به اقلیت بهائی در تظاهر به دیانت خویش بی پروایی بیشتری نشان می دهند.(۳)

۸. ناصر یگانه: وی در پست های دادیار دادسرای تهران، مستشار دادگاه استان، دادیار دیوان کشور، مدیر کل امور قضایی در سال ۱۳۴۲، نماینده قزوین درمجلس شورای ملی و رئیس کمسیون بودجه و معاون پارلمانی حسنعلی منصور نخست وزیر وقت شاه فعال بوده است.

۹. ارتشبد غلامرضا ازهاری: از دیگر بهائیان با نفوذ باید به ازهاری اشاره کرد، او متولد ۱۲۸۸ بود. دوره ستادی خود را در آمریکا گذراند و سال

۱- ر.ک: همان، ص۱۸۹.

۲- ر.ک: همان، ص۱۹۲.

۳- ر.ک: فصلنامه مطالعات تاریخی، سال اول، ش۳، تابستان۱۳۸۳ش، ص۳۲۱ و ۳۲۲.

۱۳۴۲ به درجه سپهبدی رسید. وی مشاغل مهمی را در ارتش نظیر فرماندهی دانشگاه نظامی نیروی زمینی و ریاست رکن یک و آجودانی مخصوص شاه به عهده داشت. وی پس از استعفای دولت شریف امامی در آبان ۱۳۵۷ از سوی شاه به نخست وزیری برگزیده شد و سپهبد ابو الحسن سعادتمند بهائی را به وزارت اطلاعات منصوب کرد. ازهاری در کشتار مردم بی دفاع در روزهایی که رژیم، حکومت نظامی بر کشور حاکم کرده بود نقش بسزایی ایفا می کرد. البته حضرت امام رحمه الله در پیام مهمی پس از روی کار آمدن ازهاری، مردم را به ادامه مبارزه و استقامت دعوت کرده و فرمود:

«... نهراسید، ما طالب حق خود هستیم و به حقیم و دست خدا با ما است و بالاتر از دست ابرقدرت های شرق و غرب است؛ «ید الله فوق ایدیهم». (امام خمینی، همان، ج۲، ص۱۰۹)

ازهاری پس از فرار از ایران، به همراه افرادی از قبیل اشرف پهلوی، ارتشبد اویسی، ارتشبد بهرام آریانا و عده ای از سران ساواک، موجودیت ارتش رهایی بخش ایران (آرا) را اعلام کردند.(۱)

۱۰. سرلشکر ضرغام: از امیران بهائی ارتش بود که بسیار به بهائیان تعصب داشت. وی در زمان نخست وزیری دکتر منوچهر اقبال به وزارت گمرکات و انحصارات و مدتی هم به وزارت دارایی منصوب شد. وی مدتی ریاست سازمان چای کشور و نیز اداره غله و نان تهران را عهده دار بود. زمانی هم رئیس بانک اصناف که از سوی دو سرمایه دار بهائی به نام قبادیانی و کوشانفر ایجاد شده بود برگزیده شد. همچنین چند سالی هم به ریاست بانک

۱- ر.ک: بهائیان در عصر پهلوی، ص۱۴۸.

نونهالان(۱)، زیر مجموعه شرکت امنا که صددرصد سرمایه آن از موقوفات بهائیان بود، منصوب شد و بعد مسؤولیت هایی در امر نساجی و ... به دست آورد.(۲)

۱۱. ارتشبد فریدون جم: وی فرزند محمود جم، اولین همسر اشرف پهلوی و رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران و سفیر ایران در اسپانیا و وزیر جنگ پیشنهادی کابینه بختیار بود که البته آن را نپذیرفت. وزارت دفاع آمریکا در گزارش اطلاعاتی خود، او را معلم پیشین فرزند شاه و یک بهائی متعصب و دوست صمیمی سرهنگ ایادی معرفی می کند و می نویسد:

«شاه شخصاً بهائی گری و ترویج آن را در ایران تصویب و تأیید کرده است.(۳)

۱۲. پرویز ثابتی: وی متولد ۱۳۱۵ در مهدی شهر سمنان می باشد. ثابتی به بهائی بودن خود به صورت صریح اشاره می کرد و در پرسشنامه سازمان امنیت اشاره می کند که از بدو تولد، در یک خانواده بهائی به دنیا آمده است. وی در بهمن ۱۳۳۷ به عضویت رسمی سازمان اطلاعات و امنیت معروف به ساواک در آمده. لازم ذکر است که در آن دوره استخدام بهائیان قانوناً ممنوع بوده است.(۴) وی پیش از انقلاب اسلامی گروهی مسلح زیرزمینی را کشف و

۱- این بانک در زمان محمدرضا پهلوی با سود سالیانه چهل میلیون تومان از پرسودترین بانک های کشور بود.

۲- ر.ک: همان، ص۱۵۷.

۳- ر. ک: اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج۳۷، مسلک های سیاسی استعماری، گزارش اطلاعاتی محرمانه و غیرقابل انتشار برای ملل بیگانه، سند شماره ۱، ص۷.

۴- ر.ک: بهائیت در ایران، ص۲۴۲.

خنثا نمود. به دلیل همین تجربه شیطانی بود که پس از انقلاب به مصر رفت و ضربات جبران ناپذیری به گروه های فعال اسلامی مصر وارد کرد.(۱) ثابتی اکنون به کمک نیروهای آمریکایی در عراق رفته و به طور محرمانه برای نابودی حرکت های اسلامی تلاش می کند. او به منظور سازماندهی مجدد استخبارات عراق به طور محرمانه فعالیت می کند. قطعاً او در این حضور، منافع بهائیت و ضربه زدن به کیان تشیع و نظام اسلامی را نیز در صدر برنامه های خویش دارد.(۲)

۱۳. علی محمد ورقی: وی فرزند ولی الله ورقی متولد ۱۲۹۰ لیسانس اقتصاد از دانشگاه تهران و دکترای علوم انسانی از دانشگاه سوربن پاریس بود. وی به نمایندگی رهبر بهائیان از عبدالبهاء در کنفرانس آمریکای جنوبی در سال ۱۹۵۸ شرکت کرد و به دستور عبدالبهاء به بغداد و بیروت سفر کرد و بسیاری از تابستان ها را در اسرائیل غاصب به سر می برد. وی از ایادیان بهایی و از کسانی بود که در انتخابات اولین اعضای بیت العدل شرکت داشتند. وی در بسیاری از کنوانسیون های منطقه ای از جمله آرژانتین، شیلی، اروگوئه و ... به نمایندگی از عبدالبهاء شرکت داشته و در کنوانسیون های بلژیک و لوکزامبورک نیز نماینده مرکز جهانی بهائی بود.(۳)

۱۴. ملیحه نعیمی: او همسر سپهبد خسروانی از عوامل کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و فرزند عبدالحسین نعیمی از کارگزاران اصلی بهائیت ایران بود. در

۱- ر.ک: بهائیان در عصر پهلوی، ص۱۳۷.

۲- ر.ک: حامیان شیطان، ص۱۲ (به نقل از بهائیان در عصر پهلوی، ص۱۳۸).

۳- ر.ک: بهائیان در عصر پهلوی، ص۳۳.

گزارش ۱۰/۷/۱۳۴۵ ساواک آمده است:

خانم نعیمی یکی از بهائی های متعصب و با نفوذ فرقه بهائیان ایران است و همسر سرلشکر خسروانی که چند سال قبل توانست به طور محرمانه شوهرش را به بهائیت گرایش دهد. خسروانی در حضور دکتر علی محمد ورقی استاد دانشگاه که از بهائیان متعصب و یکی از روحانیون بهائی است، رسماً بهائی شده و قرار بدین شده که از لحاظ فقط پرستیژ و شؤون نظامی و بعضی پست هایی که به وی محول گردیده، بهائی بودن وی از چهارچوب دیوار خانوادگی تجاوز نکند. خانم نعیمی چندی هم عهده دار انجام وظایف پدرش با سرویس های اطلاعاتی سفارت انگلیس و مقامات انگلیسی بود و سالی چند بار به اروپا مسافرت و در کنفرانس های بهائیان جهان از طرف سازمان بهائی ایران شرکت می کرد و به دلیل انجام وظایف در جهت ترویج و توسعه نفوذ بهائیان، مقام اول را بین بهائیان ایران دارا بود ... . شایع است که پرویز خسروانی در کارهای اداری، افراد و درجه داران و افسران بهائی را به طور غیر محسوس بیش از سایرین مشمول لطف خود قرار می دهد. (فردوست، همان، ج۲، ص۴۵۵)

این گزارش به خوبی نشان می دهد که بعد از سرکوب قیام پانزده خرداد، نفوذ بهائیان در ایران افزایش می یابد و در ارتش، دانشگاه و نیز عرصه های اقتصادی و فرهنگی افراد پرقدرتی از بهائیان بوده اند. همچنین وابستگی بهائیان به خارج از کشور و به ویژه به انگلستان از این اسناد به خوبی آشکار می شود. این وابستگی از نوع اطلاعاتی و یا به عبارت دیگر جاسوسی می باشد.(۱) با همین ملاطفت ها بود که عده زیادی به عضویت این فرقه در

۱- ر.ک: بهائیت در عصر ظهور، ص۲۴۳.

آمدند.

۱۵. عبدالحسین نعیمی: وی پسر میرزا محمد نعیم، شاعر معروف بهائی بود. او از کارمندان سفارت انگلستان بود. در گزارش ساواک مورخ۱۰/۷/۱۳۴۵ چنین آمده است:

نعیمی در سال های۱۳۲۰ الی ۱۳۲۴ رئیس کمیته محرمانه سفارت انگلیس در تهران و با همکاری دبیر اول سفارت انگلیس [الن چارلزترات] در امور سیاسی خارجی و داخلی ایران نقش مؤثری داشته و خانم لمبتون(۱) یکی از دوستان و همکاران نزدیک نعیمی بوده است. وی سال ۱۳۲۵ از سفارت انگلیس کنار رفته و همکاری خود را در امور سیاسی و به طور مخفیانه و غیر محسوس با سرویس اطلاعاتی سفارت انگلیس در تهران ادامه می داده است. البته نباید نقش مخرب نعیمی در نهضت جنگل بر اساس مأموریت محوله از سوی سفارت انگلیس را هم فراموش کرد.(۲)

۱۶. پرویز خسروانی: فرماندهی ژاندارمری ناحیه مرکز در قضیه کشتار پانزده خرداد ۱۳۴۲ و آجودانی فرح، معاونت نخست وزیر و ریاست سازمان

ص:۲۷۷

۱- خانم لمبتون از معروف ترین جاسوسان انگلیسی مقیم ایران بود که تحت پوشش وابسته فرهنگی و خبرنگار رادیو بی بی سی برای سازمان اینتلیجنت سرویس کار می کرد. سر ریدر بولارد سفیر کبیر انگلستان در تهران، او را به سرپرستی امور اطلاعاتی و جاسوسی سفارت منصوب کرده بود. او علاوه بر زبان و ادبیات فارسی به زبان های عربی و ترکی تسلط کامل داشت. لمبتون از جاسوسان نامداری بود که بعدها تجارب خود را به صورت کتب گوناگون در اختیار دانشگاه های انگلیس گذاشت و در جایگاه استاد ایران شناسی به تدریس پرداخت. (برای اطلاعات بیشتر ر.ک: نیمه پنهان، ج۲، ص۹-۴۸).

۲- ر.ک: جستارهایی از تاریخ بهایی گری ایران، فصلنامه تاریخ معاصر، سال ۷، ص۵۰.

تربیت بدنی و مدیریت عامل باشگاه تاج از جمله سمت های وی بوده. نکته عجیب در زمان مسؤولیت های وی نامه تشویق محفل بهائیان به وی در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۴۲ است آن هم با اطلاق این عبارت:

تجاوز اراذل و اوباش و رجاله و سوء عمل جهلای معروف به علم بر قیام حق طلبانه ملت مسلمان به رهبری مراجع عظام تقلید در رأس آن امام خمینی رحمه الله و تقدیر از زحمات و خدمات و سرعت عمل تیمسار، و این که تاریخ امر بهائی آن جناب را در ردیف همان چهره های درخشان و نگهبان مدنیت عالم انسانی ثبت و ضبط خواهد نمود. (روحانی، ۱۳۸۱ش: ج۱، ص۱۵۱۶)

برخی از بهائیان دیگر که در ادوار مختلف در عصر پهلوی مسؤولیت داشتند، عبارتند از:

لیلی امیر ارجمند: مشاور ویژه فرح و مدیر برنامه های آموزشی و تربیتی شاه.

دکتر عباس شاهقلی: پسر سرهنگ شاهقلی، وزیر بهداری و وزیر علوم.

اسفند فرخ روپارسا: نام او در شناسنامه فرخ روپارسای بود و وزیر آموزش و پرورش، دختر فرخ دین پارسای بود که از عناصر تأثیرگذار در اداره مطبوعات و سمت دادن به فعالیت بهائیان و رواج ابتذال در زمان رضا شاه و تا اواسط سلطنت محمدرضا بوده است.

منصور روحانی: وزیر آب و برق و نیز کشاورزی. وی همچنین عضو کانون مترقی هم بود. در دوره وی، کشاورزی ایران نابود شد. در ضمن وی سرپرست امور عمرانی بنیاد پهلوی و قائم مقام بانک عمران در امور عمرانی شهرک غرب تهران و نمک آبرود بود.

عباس آرام: وزیر امور خارجه. وی فرزند علیرضا چای فروش از مبلغان بهائی بود. همچنین او وزیر مختار ایران در واشنگتن و مدیرکل سیاسی

وزارت امور خارجه و وزیر امور خارجه در دولت اقبال، علم، منصور و هویدا و سناتور انتصابی در مجلس سنا بود.

غلامرضا کیان پور: وزیر دادگستری.

منوچهر تسلیمی: وزیر بازرگانی و اطلاعات.

سپهبد علی محمد خادمی: رئیس هیأت مدیره و مدیر عامل هواپیمایی ملی ایران «هما» و عضو دفتر فرح و رئیس هیأت مدیره شرکت هتل های ایران و عضو هیأت مدیره بانک عمران، و از اعضای مؤسس کلوپ صهیونیستی روتاری.

حضور بهائیان در بیشتر مناصب نظامی، دولتی در زمان پهلوی بسیار زیاد بود. مئیر عزری سفیر اسرائیل غاصب در زمان پهلوی در ایران می گوید:

پشتیبانی های سازمان یافته گروهی [بهائیان] در ورود به دستگاه های دولتی و بالاـ کشیدن دیگر هم کیشان، راه را برای یارگیری های بیشتری باز می کرد».(۱) در گزارش جاسوسان آمریکایی آمده است: «... برنامه ها [ی اصلاحات ارضی و شرکت زنان در انتخابات و ...] به دکترین بهائی گری بیشتر شباهت دارد تا به دین اسلام».(۲) حضور فعال بهائیان در عرصه مدیریت ارشد کشور و کابینه دولت موجب جهت گیری بسیاری از تصمیمات دولت به نفع اهداف این فرقه وابسته به رژیم صهیونیستی و ضد اسلام شده بود. در سال ۱۳۴۷ در یکی از کمیسیون های فرقه بهائیت، سخنگوی کمیسیون پس از ابراز خرسندی از پیروزی ارتش اسرائیل غاصب در جنگ با اعراب گفت:

۱- ر.ک: یادنامه خاطرات مئیر عزری، ج۱، ص۳۳۱.

۲- ر. ک: اسناد لانه جاسوسی آمریکا، شماره ۳۷، ص۷.

پیشرفت و ترقی ما بهائیان این است که در هر اداره ایران و تمام وزارت خانه ها یک جاسوس داریم و هفته ای یک بار از طرح هایی که تهیه شده و به وسیله دولت که به عرض شاهنشاه آریا مهر می رسد، گزارشاتی در زمینه طرح به محفل روحانی بهائی می رسد ... . (منصوری، همان، سند ۹۳/۲)

تأثیر پیروزی انقلاب اسلامی بر فرقه ضاله بهائیت

بهائیانِ مولود دشمنان اسلام که همواره توسط استعمارگران و مغرضان حمایت می شد ند، با آغاز پیروزی انقلاب اسلامی، اقدام به فرار نموده و حتی سرمایه های خود را از ایران خارج کردند. آنان بلافاصله از سوی دولت های انگلیس، آمریکا، کانادا و ... به پناهندگی سیاسی پذیرفته شدند. البته گروهی هم متوجه اشتباهات خود و فریبکاری رهبران خود شده بودند و به دامان اسلام روی آوردند و توبه کردند.

پس از انقلاب پرشکوه ایران و قطع حمایت حکومتی از این فرقه ضاله، غربی ها از این فرقه به عنوان حربه ای برای مبارزه تبلیغاتی بر ضد نظام اسلامی استفاده کردند. بهائیان گریخته از ایران هم از هر فرصتی برای وارد کردن ضربه به نظام اسلامی و به شکست کشاندن نظام استفاده کردند. در این راه طرح ها و برنامه و حتی سرمایه گذاری های کلانی هم انجام دادند. علاوه بر این ها کمپانی های خبری مثل بی بی سی، رادیو فرانسه، رادیو آمریکا، رادیو اسرائیل با همه امکانات در اختیار این فرقه صهیونیستی هستند و سعی می کنند این فرقه ضاله را در رسانه های خود، یک دین معرفی کنند.

با پیروزی انقلاب اسلامی بهائیان به یکباره تمام پشتوانه خود را در کشور از دست رفته می دیدند و تمام آمال و آرزوهای آنان نقش بر آب شده بود. در گزارش سفارت آمریکا به وزارت امور خارجه آن کشور در ژوئن

۱۹۷۹م (۱۳۵۹ش) آمده است:

«یکی از نه نفر از مردان متفکر بهائیان گفت که جامعه بهائی احساس می کند از جهات اداری، اجتماعی و مالی درحال مرگ است و با بدترین بحران در تاریخ صدوبیست و هشت ساله اش مواجه شده است».(۱)

در مجموع باید گفت پیروزی انقلاب اسلامی ایران باعث شد ماهیت اصلی این فرقه آشکار شود و پایگاه آنان را در ایران که به اوج خود رسیده بود و دوران طلایی خود را سپری می کرد، ویران شود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و قطع حمایت حکومتی از این فرقه ضاله، غربی ها و دشمنان، از این فرقه هم حربه ای برای مبارزه تبلیغاتی بر ضد نظام مقدس اسلامی ساختند و طی این سال ها هنوز هم به دنبال آسایش این جاسوسان دست آموز هستند؛ برای نمونه می توان به حمایت رونالدریگان _ رئیس جمهور وقت آمریکا _ از چند جاسوس بهایی اشاره کرد که به جرم جاسوسی بیگانگان در جنگ تحمیلی عراق بر ضد ایران دستگیر شده بودند. حضرت امام خمینی رحمه الله در پاسخ به آن حمایت ها فرمود:

نمی دانم این که در بعضی رادیوها پخش کردند صحبت رئیس جمهور آمریکا را ملاحظه کردید؟ که ایشان از همه دنیا استمداد

کردند برای این که این بهایی هایی که در ایران هستند و مظلومند و جاسوس هم نیستند و به جز مراسم مذهبی به کار دیگر اشتغال ندارند و ایران برای همین که این ها مراسم مذهبی شان را به جای می آورند، ۲۲ نفرشان را محکوم به قتل کرده اند، ایشان از همه دنیا استمداد کرده که

۱- ر.ک: اسناد لانه جاسوسی، بهائی گری، ص۹، (به نقل از ویژه نامه ایام، ش ۲۹، سال ۱۳۸۶، ص۵۲).

این ها جاسوس نیستند، این ها یک مردمی هستند که دخالت در هیچ کاری ندارند و روی انسان دوستی ایشان این مسائل را می گویند... . (امام خمینی، همان، ج۱۷، ص۲۶۶)

اگر ایشان]ریگان[این مسائل را نمی گفت، خوب گاهی اذهان ساده احتمال می دادند که خوب این ها هم یک مردمی هستند که ولو اعتقاداتشان فاسد است، لکن مشغول کار خودشان هستند ...

لکن بعد از این که اقای ریگان گفته اند، شهادت دادند به این که این ها جز مراسم مذهبی چیزی دیگری ندارند، باز هم می توانیم باور کنیم؟ از آن طرف وقتی که حزب توده را]به جرم جاسوسی[می گیرند شوروی صدایش بلند می شود که یک عده مردم بی گناهی که با جمهوری اسلامی هم موافق بودند ... دولت ایران بیخودی آمده است این ها را گرفته و حبس کرده، از آن طرف هم آقای ریگان می گوید که این بهایی ها، بیچاره ها مردم آرامی، ساکتی مشغول عبادت خودشان هستند ....

اگر این ها جاسوس نیستند شما صدایتان در نمی آمد. شما برای خاطر این که این ها یک دسته ای هستند که به نفع شما هستند]اعتراض کردید[... آمریکا را می شناسیم که انسان دوستی اش گل نکرده که حالا برای خاطر ۲۲ نفر بهایی که در ایران به قول خودشان گرفتار شدند، برای انسان دوستی یک وقت همچو صدا کرده و فریاد کرده و به همه عالم متشبث شده است که به فریاد این ها برسید. مردم شما را می شناسند ... اگر دلیلی ما نداشتیم به این که این ها جاسوس آمریکا هستند ... طرفداری ریگان از آن ها ... کافی بود.

بهائی ها یک مذهب نیستند، یک حزب هستند، یک حزبی که در سابق انگلستان پشتیبانی آن ها را می کرد و حالا هم آمریکا دارد پشتیبانی می کند.

این ها هم جاسوسند مثل آن ها ... مسأله این است که طرفدار این ها شما آقای ریگان هستید ...». (امام خمینی، همان، ص۲۶۶)

نتیجه

دوران پهلوی بستر بسیار مناسبی برای رشد و نفوذ بهائیان در ایران شده بود. با حمایت هایی که شاه از این گروه می کرد و پست های اجرایی و مقام هایی دولتی که بهائیان به دست می آوردند ــ به ویژه از دهه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ــ و حمایت هایی که از سوی استعمار گران ــ به ویژه آمریکا و انگلستان و رژیم غاصب اسرائیل ــ می باشد، باعث شد ایران سرزمین امن و پر از نعمت برای بهائیان شود. بهائیان در زمان پهلوی دوران طلائی خود را سپری می کردند؛ ولی با روشنگری حضرت امام خمینی رحمه الله و پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ همه برنامه ها و معادلات آنان بر هم خورد و الحمدلله نام مقدس اسلام پاینده ماند و ان شاء الله این انقلاب به انقلاب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف متصل خواهد شد.

ص:۲۸۳

کتابنامه

۱.ابراهیمی، ابوالقاسم، فهرست کتب مشایخ عظام، کرمان، سعادت، بی تا.

۲.ابراهیمی، عبدالرضا، مقدمه بر شرح الزیاره، بی جا، بی نا، بی تا.

۳.ابن اثیر، علی بن ابی مکرم، الکامل فی التاریخ، ج۸، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ق.

۴.ابن داود، حسن بن علی، رجال، بی جا، بی نا، بی تا.

۵.ابن شهر آشوب، رشید الدین محمد، مناقب آل ابی طالب، ج۴، بی جا، بی نا، بی تا.

۶.ابن صباغ، علی بن محمد، الفصول المهمّه، قم، دار الحدیث، ۱۳۷۹ش.

۷.ابن عبدالبر، یوسف بن عبداله، الاستیعاب فی معرفهالاصحاب، ج۲، بی جا، بی نا، بی تا.

۸.ابن فارس، احمد، ابوطاهر محمد بن یعقوب، مقاییس اللغه، ج۲، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.

۹.ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، قم، نشر ادب حوزه، ۱۳۶۳ش.

۱۰.ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبداله، حلیه الاولیاء، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۱.احسایی، احمد، جوامع الکلم، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۲.______________، چند اجازه، بی جا، بی نا. بی تا.

۱۳.______________، شرح الزیاره الجامعه الکبیره، کرمان، بی نا. ۱۳۵۵ش.

۱۴.______________، شرح العرشیه، کرمان، ۱۳۶۴ش.

۱۵.______________، مجموعه الرسائل، کرمان، ۱۳۶۰ش.

۱۶.______________، حیاه شیخ احمد احسایی، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۷.احسایی، عبداله، شرح احوال شیخ احمد احسایی، ترجمه محمد طاهر کرمانی، ۱۳۸۷ق.

۱۸.اردبیلی غروی، محمد بن علی، جامع الرواه، ج۲، قم، انتشارات دفتر آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ق.

۱۹.اسلمنت، بهاء اله و العصر الجدید، بی جا، بی نا، بی تا.

۲۰.اشراق خاوری، عبدالحمید، تلخیص تاریخ نبیل زرندی، بی جا، بی نا، بی تا.

۲۱.اشعری قمی، سعد بن عبدالله، المقالات و الفرق، بی جا، بی نا، بی تا.

۲۲.اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین، بی جا، بی نا، بی تا.

۲۳.اعتضاد السلطنه، فتنه باب، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، بی نا، ۱۳۵۱ش.

۲۴.اعلمی حائری، محمدحسین، دائره المعارف الشیعیه العامه، ج۶، بی جا، بی نا، بی تا.

۲۵.افراسیابی، بهرام، تاریخ جامع بهائیت، دهم، تهران، نشر مهر فام، ۱۳۸۲ش.

۲۶.افندی، عباس، مقاله سیاح، بمبئی، بی نا، بی تا.

۲۷.______________، مکاتیب، ج۳، بی جا، بی نا، بی تا.

۲۸.آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج۱۱، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۳ق.

۲۹.امین، سید محسن، اعیان الشیعه، ج۲، بیروت، دار التعارف، بی تا.

۳۰.الامین، شریف یحیی، معجم الفرق الاسلامیه، بی جا، بی نا، بی تا.

۳۱.امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج۶، تهران، مطبعه الحیدری، ۱۳۹۶ق.

۳۲.انجمن ایران شناسی فرانسه و ایران، چکیده های ایران شناسی، ترجمه طهوری، تهران، بی نا، ۱۳۸۳ش.

۳۳.انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، بی جا، بی نا، بی تا.

۳۴.آیتی، عبدالحسین، الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه، مصر، بی نا، ۱۳۴۲ق.

۳۵.______________، کشف الحیل، ج۱، نشر راه نیکان، ۱۳۸۹ش.

۳۶.بحرانی، علی، انوار البدرین، نجف، بی نا، ۱۳۷۷ق.

۳۷.بخاری، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، ج۳، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.

۳۸.بدوی، عبدالرحمن، دائره المعارف مستشرقان، ترجمه صالح طباطبایی، تهران، روزنه، ۱۳۷۷ش.

۳۹.______________، فرهنگ کامل خاورشناسان، ترجمه شکر ا... خاکرند، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵ش.

۴۰.براون، ادوارد، نامه هایی از تبریز، ترجمه حسن جوادی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۲ش.

۴۱.______________، یک سال در میان ایرانیان، ترجمه ذبیح ا... منصوری، بی جا، کانون معرفت، بی تا.

۴۲.برنجکار، رضا، آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، بی جا، مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۹ش..

۴۳.بلاغی، محمد جواد، نصائح الهدی الی من کان مسلماً فصار بابیا، بی جا، بی نا، بی تا.

۴۴.پازوکی، شهرام، یادی از هانری کربن، تهران، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۲ش.

۴۵.پنجافسکی، ژرژ، تاریخ خاورمیانه، بی جا، بی نا، بی تا.

۴۶.تنکابنی، میرزا محمد، قصص العلماء، بی جا، مؤسسه علمیه اسلامیه، بی تا.

۴۷.تورات، ترجمه فاضل خان همدانی، لندن، بی نا، ۱۸۵۶م.

۴۸.جمعی از نویسندگان، دائره المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر محمد کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷ش.

۴۹.جمعی از نویسندگان، دائره المعارف تشیّع، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی، ج۳، تهران، نشر شیهد محبی، ۱۳۷۵ش.

۵۰.جمعی از نویسندگان، دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر سید مصطفی میر سلیم، ج۱، تهران، ۱۳۷۵ش.

۵۱.جوهری، اسماعیل بن حماد، مختار الصحاح، بی جا، بی نا، بی تا.

۵۲.حائری احقاقی، میرزا عبدالرسول، حقایق شیعیان، تبریز، رضایی، ۱۳۳۴ش.

۵۳.______________، قرنان من الاجتهاد و المرجعیه فی أسره الاحقانی، بی جا، بی نا، بی تا.

۵۴.حائری اسکویی، علی، رساله فی ترجمه الشیخ علی نقی الاحسایی، کربلا، بی نا، ۱۳۸۴ق.

۵۵.حاکم نیشابوری، محمد بن عبدا...، المستدرک علی الصیحین، ج۳، بی جا، بی نا، بی تا.

۵۶.حامیان شیطان، پیشینه عملکرد بهائیت و تکاپوی آن در جهان معاصر به ضد اسلام و ایران، بی جا، بی نا، ۱۳۸۴ش.

۵۷.حسن زاده آملی، حسن، شرح منظومه سبزواری، ج۲، بی جا، بی نا.

۵۸.حسینی طباطبایی، مصطفی، نقد آثار خاورشناسان، تهران، چاپ بخش، ۱۳۷۵ش.

۵۹.حسینی، سید محمد حسین، روح مجرد، بی جا، بی نا، بی تا.

۶۰.حسینیان، روح ا...، سه سال ستیز مرجعیت شیعه، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲ش.

۶۱.حکیم هاشمی، کشف المراد (بررسی عقاید شیخیه و ردّ اتهامات)، تهران، بی نا، ۱۳۵۲ش.

۶۲.حکیمی، محمود، مسابقه غارتگری، تهران، انتشارات مدرسه، ۱۳۸۳ش.

۶۳.خالصی، محمد کاظم، اسرار پیدایش شیخیه، بابیه و بهائیه، بی جا، بی نا، بی تا.

۶۴.______________، خرافات شیخیه و کفریات ارشاد العلوم، بی جا، بی نا، بی تا.

۶۵.خطابات عبدالبهاء، ج۱، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴۸ش.

ص:۲۸۷

۶۶.خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، ج۲، بی جا، بی نا، بی تا.

۶۷.خمینی، روح الله، صحیفه نور، ج۱، بی جا، بی نا، بی تا.

۶۸.دروس فی الدیانه البهائیه، بی جا، بی نا، بی تا.

۶۹.دسوقی، محمد، سیر تاریخی و ارزیابی اندیشه شرق شناسی، ترجمه محمود رضا افتخارزاده، تهران، فرزان، ۱۳۷۶ش.

۷۰.دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تصحیح محمد معین و سید جعفر شهیدی، دوم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ش.

۷۱.دو گوبینو، ژوزف، سه سال در ایران، ترجمه ذبیح ا...، منصوری، تهران، فرخی، بی تا.

۷۲.رایین، اسماعیل، انشعاب در بهائیت، تهران، موسسه تحقیقی رایین، ۱۹۷۸م.

۷۳.ربانی گلپایگانی، علی، کلام تطبیقی، قم، دفتر تحقیقات مرکز جهانی علوم اسلامی، بی تا.

۷۴.رجبی، محمدحسن، زندگینامه سیاسی امام خمینی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸ش.

۷۵.رشتی، سید کاظم، شرح قصیده، بی جا، بی نا، بی تا.

۷۶.________________، دلیل المتحیرین، بی جا، بی نا، بی تا.

۷۷.روحانی، سید حمید، نهضت امام خمینی رحمه الله، ج۱، پانزدهم، تهران، عروج، ۱۳۸۱ش.

۷۸.روحی روشنی، خاتمیت پیامبر اسلام، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۵۰ش.

۷۹.ریاض طاهر، فهرست تصانیف شیخ احمد احسایی، ج۱، کربلا، مکتبه الحائری العامه، بی تا.

۸۰.زاهد زاهدانی، سید سعید، بهائیت در ایران، سوم، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴ش.

ص:۲۸۸

۸۱.زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج۵، بی جا، بی نا. بی تا.

۸۲.زعیم الدوله تبریزی، محمدمهدی خان، باب الابواب، بی جا، بی نا، بی تا.

۸۳.سبحانی، جعفر، التبیان فی اعراب القرآن، ج۲، بی جا، بی نا، بی تا.

۸۴.______________، خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل، ترجمه رضا استادی، قم، مؤسسه سید الشهداء، ۱۳۶۹ش.

۸۵.______________، منشور عقاید امامیه، قم، موسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۶ش.

۸۶.سپهر، احمد، ناسخ التواریخ، ج۲، بی جا، بی نا، بی تا.

۸۷.سعید، ادوارد، شرق شناسی، ترجمه عبدالرحیم گواه، تهران، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ش.

۸۸.شریف کاشانی، حبیب ا...، لباب الالقاب، تهران، بی نا، ۱۳۷۸ق.

۸۹.شفا، امان ا...، نامه ای از سن پالو، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۴۹ش.

۹۰.شهبازی، عبدا...، جستارهای از تاریخ معاصر ایران، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۶۹ش.

۹۱.شوشتری، (حسین مرعشی) نور اله، احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج۵، قم، منشورات دفتر آیه الله مرعشی نجفی، بی تا.

۹۲.شوقی افندی، توقیعات مبارکه، تهران، موسسه ملی مطبوعات امری بدیع، بی تا.

۹۳.______________، قرن بدیع، تهران، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴۵ش.

۹۴.______________، آثار قلم اعلی، ج۱، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴۲ش.

۹۵.شیرازی، شرف الدین عبدالله بن فضل الله، تاریخ وصاف، بی جا، بی نا، بی تا.

۹۶.شیرازی، علی محمد، احسن القصص، بی جا، بی نا، بی تا.

۹۷.______________، بیان، بی جا، بی نا، بی تا.

۹۸.______________، لوح هیکل الدین، بی جا، بی نا، بی تا.

۹۹.صالح حمدان، عبدالحمید، طبقات المستشرقین، بی جا، مکتبه المدبولی، بی تا.

۱۰۰.صالح، هاشم، الاستشراق بین دعاته و معارضیه، دوم، لبنان، دار الساقی، ۲۰۰۰م.

۱۰۱.صانعی، مرتضی، هفتاد و دو ملت، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۰۲.صدوق، محمد بن علی بن حسین، الاعتقادات، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۰۳.________________، معانی الاخبار، قم، مؤسسه نشر اسلامی، بی تا.

۱۰۴.صفار قمی، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله، قم، محسن کوچه باغی تبریزی، ۱۴۰۴ق.

۱۰۵.صفری فروشانی، نعمت الله، کاوشی در جریان ها و برآیندها، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۰۶.طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، تهران، انتشارات اسوه، ۱۴۱۶ق.

۱۰۷.________________، مجمع البیان، تهران، مجمع عالی تقریب مذاهب، ۱۴۱۷ق.

۱۰۸.طوسی، محمد بن حسن، الغیبه، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۰۹.________________، فهرست، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۱۰.طیباوی، خاورشناسان انگلیسی زبان، ترجمه سید خلیل خلیلیان، تهران، نوید، ۱۳۴۹ش.

۱۱۱.عبد الحمید، محسن، حقیقه البابیه و البهائیه، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۱۲.عکبری، عبد اله بن حسن، مفاهیم القرآن، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۱۳.غفاری، پروین، تا سیاهی در دام شاه، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۶ش.

۱۱۴.فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۵۰ش.

۱۱۵.________________، ظهور الحق، ج۳، مصر، بی نا. بی تا.

۱۱۶.فضایی، یوسف، تحقیق در تاریخ و عقاید شیخی گری، بابی گری...، تهران، آشیانه کتاب، ۱۳۸۲ش.

۱۱۷.فیروز آبادی، ابوطاهر محمد بن یعقوب، قاموس اللغه، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۱۸.قزوینی، رضی الدین محمد بن حسن، ضیافه الاخوان، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۱۹.کاشانی، میرزا جانی، نقطه الکاف، بی جا، دار الفنون، ۱۳۲۸ش.

۱۲۰.کرمانی، کریم خان، ارشاد و العلوم، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۲۱.کسروی، احمد، بهائی گری، اسناد لانه جاسوسی، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۲۲.______________، تاریخ پانصد ساله خوزستان، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۲۳.کشی، محمد بن عمر بن عبدالعزیز، رجال، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۲۴.کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج۱، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۱۳ق.

۱۲۵.کنتوری، اعجاز حسین، کشف الحجب و الاستار، ج۱، کلکته، بی نا، ۱۳۳۰ق.

۱۲۶.گلپایگانی، ابوالفضل، کشف الغطاء، ترکستان، بی نا، بی تا.

۱۲۷.گوهر، حسن، اللمعات، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۲۸.گیب، همیلتون، اسلام، بررسی تاریخی، ترجمه منوچهر امیری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ش.

۱۲۹.اللهیاری، احمد، بهائیان در عصر پهلوی، ج۳۱، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۳۰.مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج۳۷، تهران، بی تا.

۱۳۱.______________، فصلنامه مطالعات تاریخی، سال اول، ش۳، تهران، ۱۳۸۳ش.

۱۳۲.مئیر غرری، یادنامه خاطرات مئیر عزری، ج۱، بی جا، بی نا، ۲۰۰۰م.

۱۳۳.مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.

۱۳۴.محجوب، فاطمه، الموسوعه الذهبیه للعلوم الاسلامیه، قاهره، دار الغد العربی، بی تا.

۱۳۵.محفوظ، حسین علی، اجازات الشیخ احمد الاحسایی، نجف، بی نا، ۱۳۹۰ق.

۱۳۶.محمدی اشتهاردی، محمد، بابی گری و بهایی گری، بی جا، کتاب آشنا، ۱۳۷۹ش.

۱۳۷.مدرس چهاردهی، مرتضی، شیخی گری بابی گری، تهران، فروغی، ۱۳۴۵ش.

۱۳۸.مدعیان نبوت و امامت، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۳۹.مشکور، محمد جواد، فرهنگ فرق اسلامی، ترجمه کاظم مدیر شانه چی، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۸۶ش.

۱۴۰.مشکین نژاد، پرویز، فرهنگ خاورشناسان، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۸۲ش.

۱۴۱.معتمد الاسلام، غلامحسین، کلمه ای از هزار، تبریز، شفق، ۱۳۹۸ق.

۱۴۲.المعجم المفهرس، ج۱، بی جا، بی نا.

۱۴۳.مفید، محمد بن محمد، تصحیح الاعتقاد، ج۵، بی جا بی نا، بی تا.

۱۴۴.منصوری، جواد، تاریخ قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد، ج۱، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷ش.

۱۴۵.الموتی، مصطفی، ایران در عصر پهلوی، ج۵، لندن، بی نا، ۱۳۶۸ش.

۱۴۶.موسسه مطبوعات و پژوهشهای سیاسی، سازمان های یهودی و صهیونیستی در ایران، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۴۷.موسوی قزوینی، محمد مهدی بن صالح، ردّ شیخیه، بی جا، بی نا، ۱۳۳۷ش.

۱۴۸.مونتگمری وات، ویلیام، برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان، ترجمه محمد حسین آریا، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳ش.

۱۴۹.میر، حسین، تشکیلات فراماسونری در ایران، بی جا، انتشارات علمی، ۱۳۷۱ش.

۱۵۰.نجفی، سید محمد باقر، بهائیان، بی جا، نشر مشعر، ۱۳۸۳ش.

۱۵۱.نصر، سیدحسین، قلب اسلام، ترجمه مصطفی شهر آیینی، تصحیح شهرام پاوزکی، تهران، حقیقت، ۱۳۸۳ش.

۱۵۲.نوایی، عبدالحسین، تاریخ جامع بهائیت، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۵۳.نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱ش.

۱۵۴.نورانی اردبیلی، مصطفی، بررسی عقاید و ادیان، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۵۵. نوری (بهاء)، حسین علی، اشراقات، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۵۶.نوری (بهاء)، حسینعلی، الاقدس، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۵۷.نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج۴، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۱ق.

۱۵۸.نیک بین، نصر ا...، فرهنگ جامع خاورشناسان مشهور و مسافران به مشرق زمین، دوم، تهران، شرکت سهامی کتاب، ۱۳۸۰ش.

۱۵۹.هانری کربن، تاریخ فلسفه اسلامی، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۶۰.هدایت، رضا قلی خان، روضه الصفاء ناصری، ج ۱۰، قم، بی نا، ۱۳۳۹ش.

۱۶۱.وجدی، محمد فرید، دائره المعارف القرن الرابع عشر، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۶۲.ولایتی، علی اکبر، ایران و مسأله فلسطین، تهران، دفتر نشر فرهنگی اسلامی، ۱۳۷۶ش.

۱۶۳.یزدانی، احمد، نظر اجمالی در دیانت بهائیت، تهران، لجنه ملی نشریات امری، ۱۳۲۹ش.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان



برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org

